

قدرت فیض

نویسنده: جوئل اوستین

مترجم: فریبا جعفری نمینی

انتشارات نسل نو اندیش

شهر کتاب (nbookcity.com)

فصل اول: قدرت فیض

آینده‌ای که خدا می‌تواند برای شما رقم بزند، چیزی است که شما نمی‌توانید به‌تنهایی به دست آورید. موقعیت‌هایی وجود دارد که او پیشاپیش می‌تواند برای شما آماده کند، اما خودتان نمی‌توانید به آن‌ها برسید. موانعی وجود خواهد داشت که بسیار بزرگ به نظر می‌رسند، رؤیاهایی که غیرممکن تصور می‌شوند، چیزهایی که رسیدن به آن‌ها بدون کمک محال خواهد بود. خبر خوب این است که خدا در درون شما موهبتی قرار داده است که می‌تواند همه درها را به رویتان باز کند؛ درهایی که شما بدون توجه به این فیض خداوند در درونتان، قادر به باز کردنشان نخواهید بود، موهبتی که شما را از دیگران متمایز می‌کند و باعث می‌شود در جمع بدرخشید. این موهبت «فیض» نام دارد. فیض خدا در درون شما موجب می‌شود تا موقعیت‌های خوبی برایتان پیش آید. فیض شما را از فرش به عرش می‌رساند. فیض به شما امتیازی می‌بخشد که دیگران فاقد آن‌اند؛ امتیازی که سزاوار آن نیستید. با کشف فیض در درونتان، با اینکه در خط افراد سرآمد نبوده‌اید، به شما ترفیع داده می‌شود. با کشف فیض در درونتان، ممکن است روی کاغذ امکان دریافت وام وجود نداشته باشد، اما شما آن وام را دریافت خواهید کرد. با کشف فیض در درونتان، شخصی که به‌شدت مخالف شماست، به دلایلی نامعلوم نظرش را تغییر می‌دهد، موافقتان می‌شود و حتی از شما پشتیبانی می‌کند. این‌ها تصادفی نیستند. همه این‌ها بر اثر فیض خداست.

ممکن است سخت کار کنید، وفادار باشید، کوشا باشید و... همه این‌ها مهم‌اند، اما فقط می‌توانند شما را تا اندازه معینی جلو ببرند و به موفقیت برسانند. شما به‌تنهایی فقط تا جایی می‌توانید رشد کنید که تحصیلاتتان اجازه می‌دهد، اما وقتی خدا فیض خود را به شما می‌بخشد، اتفاقاتی رخ می‌دهد که در حالت عادی انتظار وقوع آن‌ها وجود نداشته است؛ فرصت‌هایی برایتان به وجود خواهد آمد که پیش از این احتمالشان را نمی‌دادید؛ افراد مناسبی را ملاقات خواهید کرد که خدا بر سر راهتان قرار داده است. می‌توان گفت، شناختن ذره‌ای از این فیض در خودتان به مراتب بسیار بیشتر از یک عمر کار ارزش دارد. با شناختن این فیض، فقط یک اتفاق ساده، یک تماس تلفنی یا ملاقات با یک نفر می‌تواند زندگی شما را دگرگون کند و به سطح جدیدی برساند. شما سخت کار کرده‌اید، وفادار بوده‌اید، به خدا افتخار کرده‌اید، پس اکنون برای دریافت فیض خدا، برای دیدن قدرت خدا در زندگی‌تان آماده شوید. خدا قصد دارد تا در زندگی‌تان کاری غیرعادی انجام دهد: چیزی که تا به حال ندیده‌اید، ثروتی که برای آن کاری نکرده‌اید، ترفیعی که سزاوار آن نبوده‌اید، آرامشی که تلاشی برایش نداشته‌اید! چیزهایی در زندگی‌تان رخ خواهد داد که نمی‌توانید توضیحی برایشان بیابید. موفقیت‌هایی به دست خواهید آورد که نمی‌توانید آن را به میزان تلاش‌های خود نسبت دهید. تنها چیزی که می‌توان گفت این است که این‌ها لطفی از جانب خدا هستند.

خدا به نوح گفت که باید یک کشتی به طول ۴۵۰ متر بسازد. نوح سازنده کشتی نبود. ساختن چنین کشتی‌ای از نظر او غیرممکن بود، اما خداوند هرگز از شما انجام دادن کاری را که در توانتان نیست، نمی‌خواهد، مگر اینکه خود توانایی انجام آن را به شما اعطا کرده باشد. برای اینکه بتوانید از فیض و توانایی‌ای که به شما اعطا شده است بهره ببرید، فقط لازم است به این سؤال پاسخ دهید: آیا به این حقیقت ایمان دارید که خداوند نیروی این کار را به شما می‌دهد؟ آیا می‌توانید نقطه اتکای خود را از خویشتن بردارید و بر خداوند قرار دهید؟ آیا به خود نمی‌گویید: من که منابع لازم را در اختیار ندارم... من که افراد درست و مناسب را نمی‌شناسم... من که استعدادش را ندارم... هیچ کدام از این‌ها اصلاً مهم نیستند، زیرا شما چیزی در اختیار دارید که جبران همه این‌ها را می‌کند: فیض خدا به شما زندگی‌تان را خواهد ساخت.

این بسیار خوب است که تحصیلات دانشگاهی داشته باشیم، اما تحصیلات به‌تنهایی کافی نیست. استعداد به‌تنهایی کافی نیست. شما برای رسیدن به موفقیت‌هایی که زندگی‌تان را به بهترین شکل ممکن خواهند ساخت به فیض خداوند نیاز دارید. شما ممکن است افراد صحیح را شناسید، اما نگران نباشید، خدا پیش‌تر پیوندهای الهی را برای شما به هم پیوسته است و به فیض خداوند افرادی وارد زندگی‌تان خواهند شد که با کمک نفوذ و قدرت آن‌ها درهای بسته زندگی به رویتان باز می‌شوند و فرصت‌هایی می‌یابید که شما را به جلو سوق می‌دهند.

شما نمی‌توانید مردم را وادار کنید تا خود را تغییر دهند، نمی‌توانید آن‌ها را مجبور کنید که مثلاً شما را دوست داشته باشند یا با شما سازش کنند و مسیر موفقیت شما را باز کنند. اگر کسی همراه شما نیست و کمکی به شما نمی‌کند لازم نیست تلاش کنید تا او را با خود همراه کنید، زیرا شما به وی احتیاجی ندارید. وقت خود را در تلاش برای تغییر این افراد تلف نکنید. خدا افرادی را برای شما صف‌آرایی کرده است که چاره‌ای جز برآورده کردن اراده خداوند برای شما ندارند. ممکن است آن‌ها شما را دوست نداشته باشند، اما به هر حال می‌خواهند به شما کمک کنند. آن‌ها از مسیر عادی و رفتار طبیعی خود خارج می‌شوند تا شما را در به دست آوردن موفقیت یاری کنند. لازم نیست آن‌ها را پیدا کنید، آن‌ها شما را پیدا خواهند کرد. تنها کاری که لازم است انجام دهید این است که همچنان به خدا ایمان داشته باشید و در انتظار فیض او بمانید. فیض خدا افراد مناسب را در مسیر زندگی‌تان ظاهر خواهد کرد.

مردمی که در زمان نوح زندگی می‌کردند نیز هیچ اهمیتی به خدا ندادند. آن‌ها وحشیانه زندگی می‌کردند و فقط به پرستش بت‌ها و عیش و عشرت مشغول بودند. خدا آنقدر از آنان خشمگین بود که قصد داشت زمین را با سیل بزرگی نابود کند. خداوند می‌توانست همه را از صحنه زمین محو کند و زندگی را از نو آغاز کند، اما کتاب مقدس می‌گوید: «فیض خداوند شامل حال نوح شد.» اما چرا فقط نوح؟ چرا فقط نوح توانست فیض خداوند را بیابد، اما

مردمی که پیرامون او زندگی می کردند از یافتن فیض خدا ناتوان بودند؟ خدا در آیه بعدی پاسخ این سؤالات را داده است، او می گوید: «نوح پیوسته از خواست خدا پیروی می کرد و آن چیزی را انجام می داد که درست بود.» نوح نیز می توانست از شرایط روزگار خود پیروی کند، موافق دیگران باشد و آنچه را آن ها انجام می دادند، انجام دهد، اما او انتخاب کرد که در مسیر اطاعت خدا قدم بردارد. هنگامی که شما به خدا احترام می گذارید و او را در مقام نخست در زندگی خود نگه می دارید، فیض خداوند به سویتان جلب خواهد شد. در چنین شرایطی، برکتی به زندگی شما وارد می شود که وقتی دیگران پایین می روند، مدام شما را به سمت بالا می کشد.

فیض خدا به شما برتری می‌بخشد

«خب اگر من فیض خدا را با خود دارم، پس چرا این همه مشکلات در زندگی من وجود دارد؟ چرا این همه آدم هستند که در مسیر من سنگ می‌اندازند و با من مخالفت می‌کنند؟ چرا کسب‌وکار من رونقی ندارد؟» داشتن فیض به معنای این نیست که شما دیگر هیچ چالشی در زندگی نخواهید داشت، اما فیض آن چیزی است که می‌تواند کاری کند تا چالش‌ها نتوانند شما را شکست دهند. گاهی اوقات خداوند شما را در موقعیتی قرار می‌دهد تا بتواند فیض خود را به شما نشان دهد. یکی از تعاریف فیض این است: دریافت تأیید از کسی که تأیید او می‌تواند به شما مزیت ببخشد یا شما را از بدنامی به خوشنامی برساند. بسیاری از نویسندگان برای اینکه کتاب خود را پرفروش‌تر کنند، از کسی می‌خواهند تا کتابشان را تأیید کند. شما برای این کار باید شخصی را پیدا کنید که تأثیرش بر مردم بیش از شما باشد، اعتبار بیشتری داشته باشد و افراد بیشتری او را دنبال می‌کنند. وقتی چنین فرد برجسته‌ای اجازه دهد شما نام او را روی کتاب خود بنویسید، کتاب شما فوراً اعتبار بیشتری خواهد یافت.

اپرا وینفری سابقاً باشگاه کتاب خود را داشت. گاهی او کتابی را توصیه می‌کرد که نویسنده آن ناشناخته بود. هیچ‌کس از این نویسنده چیزی نشنیده بود و بدون اینکه اپرا کتاب او را تأیید کند، می‌توانست فقط چند صد نسخه از آن را بفروشد، اما وقتی اپرا در برنامه خود می‌گفت: «این کتاب عالی است، شما باید آن را بخوانید.»

همین تأیید ساده باعث می‌شد تا صدها هزار نسخه از این کتاب به فروش برسد.

بسیار خوب است که بتوانید تأیید افراد مهم و برجسته را داشته باشید، اما برای دریافت چنین تأییدی باید خود را آماده کنید. به یاد داشته باشید خالق جهان قرار است شما را تأیید کند. خدا می‌خواهد اتفاقاتی در زندگی‌تان بیفتد که آنقدر بزرگ و شگفت‌انگیزند که به مردم ثابت می‌کند شما به‌تنهایی نمی‌توانستید از آن‌ها سربلند بیرون آیید. نتایج آزمایش‌های پزشکی نشان می‌دهد که شما باید اکنون مرده باشید و مردم از شما می‌پرسند: «چگونه بهبودی یافتی؟» زیرا خدا مرا تأیید کرد. فیض او باعث شد شما بر آنچه غیرممکن به نظر می‌رسید غلبه کنید. «من هم به همان دانشگاهی رفته‌ام که تو رفته‌ای، همان مدرکی را دارم که تو داری، پس چگونه کسب و کار تو اینقدر موفقیت‌آمیزتر از من است؟ چطور اینقدر پیشرفت کرده‌ای؟» خدا مرا تأیید کرد. خدا فیض خود را در زندگی شما نشان می‌دهد تا مردم بدانند که شما متعلق به او هستید.

این همان اتفاقی است که برای دانیال نبی نیز افتاد. فیض خداوند نبود که موجب شد دانیال به دردرسر بیفتد. شرایط زندگی دانیال به گونه‌ای رقم خورده بود که وی دچار یک مشکل بسیار جدی شد، اما تأیید خدا کاری کرد تا دانیال نبی بیش از پیش برجسته و مهم جلوه کند. دانیال از نوجوانی در یک کشور خارجی زندگی می‌کرد. پادشاه آن سرزمین حکمی صادر کرد که بر اساس آن هیچ‌کس حق نداشت خدایی را به جز شاه خود بپرستد و

عبادت کند، اما دانیال پرستش خداوند را ترک نکرد. او تصمیم گرفته بود که با اراده شاه مصالحه نکند، بنابراین او هر روز دعا می کرد و نماز می خواند. عده ای او را در حال دعا دیدند، دوان دوان خود را به پادشاه رساندند و ماجرا را برای وی شرح دادند. پادشاه دانیال را درون قفس شیرهای گرسنه انداخت. این باید پایان داستان زندگی دانیال می شد، اما به دلایلی نامعلوم، شیرها نمی توانستند دهان خود را باز کنند. من می توانم یکی از آن ها را تصور کنم که می گوید: «من گرسنه ام. من می خواهم این مرد را بخورم، اما آرواره هایم به هم قفل شده است.»

فیض مانع قرار گرفتن شما در درون قفس شیرهای گرسنه نمی شود، بلکه باعث می شود شیرها آسیبی به شما نرسانند. صبح روز بعد پادشاه برای اینکه بداند چه بلایی بر سر دانیال آمده است، به آنجا رفت و وقتی فهمید حال دانیال خوب است، گفت: «از این پس همه ما به پرستش خدای دانیال خواهیم پرداخت.»

ممکن است بگویید: «جوئل، شاید این فقط شانسی بوده است. شاید آن روز شیرها گرسنه نبودند.» اما نه، این طور نیست. هنگامی که آن ها دانیال را از درون قفس شیرها بیرون کشیدند، پادشاه به آن ها دستور داد تا افرادی را که بر ضد دانیال بودند به درون قفس پرتاب کنند. شیرها در دم این افراد را پاره پاره کردند. زمانی که مردم این رویداد را دیدند، اطمینان یافتند که خداوند پشت دانیال ایستاده است.

خدا می خواهد کارهایی را انجام دهد که شما را برجسته تر می کند و به شما مرتبه ای بالاتر از نفوذ و اعتبار

می بخشد. مردم ممکن است بتوانند درباره آنچه می گوئید با شما بحث کنند و حرف های شما را نپذیرند، اما آن ها نمی توانند درباره آنچه می بینند تردیدی داشته باشند. وقتی آن ها می بینند که شما چگونه کسب و کار خود را به بهترین شکل ممکن اداره می کنید، نه تنها هزینه های زندگی خود را پرداخت می کنید، بلکه به دیگران هم کمک می کنید، یا با افتخار فارغ التحصیل می شوید اطمینان خواهند داشت که خدا شما را تأیید کرده است. وقتی می بینند غول اعتیاد را شکست داده اید، بر سرطان پیروز شده اید، از درون قفس شیرهای گرسنه بدون هیچ آسیبی بیرون آمده اید، به رؤیاهایی که در سرتان بوده است جامه عمل پوشانده اید، می دانند که دست خدا در زندگی شماست. او می خواهد شما برتری بیابید و برجسته تر شوید. شما پیش از این به اندازه کافی به خداوند وفادار بوده اید، او را در زندگی خود وارد کرده اید و بدون هیچ سروصدایی همان چیزی را انجام داده اید که او از شما خواسته است، پس اکنون زمان آن رسیده است که خداوند به شما برتری بدهد و شما را به مرتبه ای عالی برساند.

داوود پیامبر سال ها در بیابان چوپانی و از گوسفندان پدرش مراقبت کرد. اطمینان دارم زمانی که داوود فقط چوپان بود به خود می گفت، من به هیچ جایی نمی رسم. من هیچ وقت کار بزرگی نخواهم کرد. من اینجا گیر کرده ام و هیچ کس من را باور ندارد. حقیقت این است که لازم نیست مردم به شما باور داشته باشند. خدای

متعال شما را باور دارد. وقتی داوود به جنگ جالوت رفت و او را شکست داد، شرایط به گونه‌ای بود که هیچ کس نمی‌توانست تصور کند که داوود نوجوان بتواند غولی مانند جالوت را از پا درآورد. بنابراین مردم دریافتند که خدا با داوود است و همین موضوع موجب شد تا وی آنقدر اعتبار و اهمیت بیابد که سرنوشتش برای همیشه تغییر کند. سرنوشتی که برای داوود رقم خورد، به تمام سال‌هایی که او به‌تنهایی در بیابان چوپانی می‌کرد می‌ارزید. شاید شما هم احساس می‌کنید از دیگران عقب افتاده‌اید، برای تحقق رؤیاهایتان خیلی دیر شده است، ممکن است هرگز بهبودی نیابید... اما کاری که خداوند می‌تواند برایتان در یک لحظه انجام دهد شما را پنجاه سال در جاده زندگی جلو خواهد برد. به یاد داشته باشید قدرت تأیید خدا در زندگی‌تان بی‌اندازه است.

مهر تأیید

بی تردید شما نیز مهر تأیید استاندارد روی محصولات خاص را مشاهده کرده‌اید. در برخی از محصولات که کمتر شناخته شده‌اند، این مهر در قسمت بیرونی جعبه به چاپ می‌رسد، زیرا افراد کمی در مورد این محصول اطلاعات دارند و آن را می‌شناسند، اما وقتی مهر استاندارد روی آن می‌خورد، خریدار به این باور می‌رسد که این محصول بی‌تردید کیفیت خوبی دارد. می‌توان گفت که مهر تأیید استاندارد می‌تواند محصولی را به شهرت و اعتبار برساند. در چنین شرایطی، فروش بالای این محصول، به خاطر ویژگی‌های خاص آن و برجستگی خود محصول نیست، بلکه به خاطر کسی است که آن را تأیید کرده است. خالق جهان قرار است مهر تأیید خود را بر شما بگذارد. او پیش از این شما را پذیرفته، اما اکنون زمان آن رسیده است که مهر تأیید را روی شما بزند. در حقیقت خداوند می‌خواهد به دیگران اعلام کند که شما به وی تعلق دارید. اکنون شما در مرحله‌ای قرار دارید که از پس آنچه نمی‌توانستید به‌تنهایی انجام دهید، برو خواهید آمد. افراد قدرتمندی که ضد شما هستند کنار خواهند رفت. غول‌هایی را از پا در خواهید آورد که از شما بسیار بزرگ‌ترند. تا مردم فکر نکنند که شما فقط خوش شانس بوده‌اید. تا مردم اطمینان یابند که شما چیزی در درون خود دارید که آن‌ها در اختیار ندارند. پیش از این آن‌ها نمی‌دانستند چه چیزی در درون شماست، زیرا هنوز نعمت‌هایش را نمی‌دیدند. اما وقتی خدا شما را تأیید کند، به روشی آن را نشان خواهد

داد که آن‌ها هیچ شکی در این مورد نخواهند داشت که پروردگار در کنار شماست.

برادران یوسف او را به چاه انداختند. او را به بردگی فروختند. او به دروغ متهم به جرمی شد و به خاطر کاری که نکرده بود به زندان افتاد. هیچ چیزی در زندگی موافق او عمل نمی‌کرد و هیچ دری از روی شانس برای او باز نمی‌شد، اما کتاب مقدس می‌گوید: «یوسف در هر رویدادی فیض خداوند را با خود داشت.» من آموخته‌ام که هیچ چیز در این دنیا نمی‌تواند مردی که فیض خدا را در درون خود دارد، در قعر نگه دارد. هیچ چیز در این دنیا نمی‌تواند زنی که فیض خدا را در درون خود دارد در قعر نگه دارد. ممکن است این افراد با برخی از موانع روبه‌رو شوند و در موقعیت‌های ناعادلانه گرفتار آیند، اما این بدان معنا نیست که آن‌ها حمایت و فیض خداوند را با خود ندارند. چالش‌ها برای همه ما روی خواهند داد، اما آن‌هایی که به خدا ایمان دارند می‌توانند اطمینان داشته باشند که در این اتفاقات در قعر باقی نخواهند ماند، از چالش‌ها بیرون خواهند آمد و این بار در جایگاهی بالاتر از پیش خواهند ایستاد.

یوسف سیزده سال را در سختی گذراند، او را نادیده گرفتند و با او بدرفتاری کردند. او بسیاری از شب‌ها را در تنهایی سپری کرد، اما رویدادهای تلخ زندگی‌اش نتوانستند وجودش را تلخ کنند. او بدون توجه به آن چیزی که روزگار در برابرش قرار داده بود کار درست را انجام می‌داد. روزی فرعون رؤیایی دید که هیچ کس نتوانست آن را

تفسیر کند، بنابراین آن‌ها یوسف را از زندان بیرون و نزد فرعون آوردند. اکنون او در مقابل یکی از قدرتمندترین افراد آن روز ایستاده بود. یوسف خواب فرعون را تعبیر کرد و او را چنان تحت تأثیر قرار داد که مقام دوم دربار را به یوسف داد و وی را نخست‌وزیر خود کرد. اطمینان دارم که این جلسه بیش از یک ساعت به طول نینجامیده است. یوسف به عنوان برده زندانی به دربار رفت و ساعتی بعد به عنوان نخست‌وزیر در دربار نشست.

شما نمی‌دانید خدا در یک ساعت چه کارهایی می‌تواند انجام دهد. او می‌تواند بار سال‌ها دلشکستگی، سال‌ها نادیده گرفته شدن، سال‌ها دعای بی‌پاسخ، سال‌ها ایمان بدون داشتن نشانه‌ای امیدوارکننده، سال‌ها درد و رنج را از روی دوش شما بردارد. یک ساعت او نه تنها می‌تواند شما را به پیروزی برساند، نه تنها می‌تواند رؤیای شما را به سرانجام برساند، بلکه می‌تواند کاری کند که شما به فرد دیگری بدل شوید و زندگی تازه‌ای را تجربه کنید. می‌تواند شما را از بردگی به نخست‌وزیری برساند و سرنوشت تازه‌ای را برایتان رقم بزند. چطور ممکن است این اتفاق بیفتد؟ با داشتن فیض خداوند در کنارتان! وقتی همیشه به یاد خداوند باشید، درهای بسته زندگی‌تان به صورتی مافوق تصور باز می‌شوند. موانعی که دائمی به نظر می‌رسند از برابرتان دور می‌شوند. افراد قدرتمندی که علیه شما هستند ناگهان زیردست شما خواهند بود.

سال‌ها بعد، برادران یوسف به کاخ آمدند. آن‌ها همان کسانی بودند که او را داخل چاه انداختند. در کشور برادران

یوسف قحطی وحشتناکی رخ داده بود و آن‌ها به دنبال غذا به مصر سفر کرده بودند. اکنون یوسف، نخست‌وزیر مصر، مسئولیت تقسیم غذا را بر عهده داشت. برادران یوسف تمام تلاش خود را انجام داده بودند تا او را در قعر چاه نگه دارند، اما خدا می‌داند چگونه شما را از چاه بیرون آورد و تأیید کند. او می‌داند که چگونه شما را در یک موقعیت برجسته قرار دهد.

ممکن است امروز احساس کنید در چاه هستید، اما دلسرد نشوید. موانعی وجود دارد که شما را در مسیر زندگی متوقف کرده است، اما خبر خوب این است که اینجا مقصد نهایی شما نیست. خدا اکنون می‌خواهد مهر تأیید خود را بر شما بزند و من به تجربه آموخته‌ام که هرچه این موانع بزرگ‌تر باشند و مخالفت‌ها علیه شما بیشتر باشد، این مهر تأیید پررنگ‌تر خواهد بود. به همان اندازه که دشمن تلاش می‌کند با کمان و پیکان شما را به عقب براند، شما بیشتر رو به جلو خواهید رفت. دشمن فکر می‌کند شما را به عقب می‌کشد تا مانع پیشرفتتان شود، اما نمی‌داند که شما هر قدر که عقب‌تر کشیده شوید، مانند کمان جلوتر پرتاب خواهید شد. وقتی خدا بخواهد، وقت آن است که شما از چله کمان به سطح جدید و برجسته‌ای از نفوذ، رهبری، احترام، درآمد و اعتبار شلیک شوید.

وقتی برادران یوسف او را دیدند و سرانجام فهمیدند که او کیست، تقریباً از هوش رفتند. آن‌ها فکر می‌کردند که از شر او خلاص شده‌اند. اما خداوند آنچه آن‌ها به منظور آسیب رساندن به یوسف استفاده کرده بودند به خیر برای او

بدل کرده بود. کار خدا فقط این نیست که شما را از چاه بیرون بکشد، بلکه شما را تأیید نیز می‌کند. او شما را در موقعیتی برجسته قرار می‌دهد؛ موقعیتی که دیگران را وادار می‌کند به شما احترام بگذارند و تحسینتان کنند.

کتاب (nbookcity.com)

شما برای تأیید آماده می‌شوید

برای بیش از چهل سال، کلیسای لیک‌وود در محله‌ای در ضلع شمال شرقی هیوستون واقع شده بود. با گذشت زمان، آن منطقه از شهر به تدریج صنعتی‌تر و فرسوده‌تر می‌شد و تعداد خانه‌های مسکونی آن کاهش می‌یافت. من در این کلیسا بزرگ شدم؛ کلیسایی که به یک ساختمان فلزی کوچک با صندلی‌های فلزی تاشو و پارکینگ شنی محدود می‌شد. البته ما یک ساختمان چوبی قابل حمل هم داشتیم که از آن به عنوان محل نگهداری بچه‌ها استفاده می‌کردیم. خیلی‌ها نظر خوبی نسبت به کلیسای ما نداشتند، زیرا نمی‌توانستیم بیش از این برای جلسات خود خرج کنیم. در حقیقت ما در طبقه اجتماعی خوبی قرار نداشتیم.

وقتی کشیش شدم، با اینکه از افراد همین کلیسا بودم، در طول هفته به افراد خاصی اجازه سخنرانی می‌دادند که از افراد کلیسای لیک‌وود نبودند. آن‌ها حتی به سختی به یاد می‌آوردند که من هم آنجا هستم. اما در دسامبر ۲۰۰۳، شورای شهر هیوستون رأی داد تا به ما ساختمانی داده شود که از آن برای جلسات خود استفاده کنیم. ما از بخش صنعتی شهر با جاده‌های کوچکش، در محله‌ای که به سختی کسی می‌توانست ما را در انتهای اتوبان شلوغ پیدا کند، به یکی از مشهورترین و معتبرترین ساختمان‌های شهر رفتیم. ما به سطحی از نفوذ و احترام رسیدیم که امکان نداشت به‌تنهایی بتوانیم به آن برسیم. در این جایگاه تازه، من برای افرادی سخنرانی می‌کردم که حتی

برای شروع برنامه نیز به من وقت نمی‌دادند.

خدا می‌داند چگونه شما را تأیید کند. او می‌داند چگونه با تاباندن نوری متفاوت روی شما باعث شود تا دیده شوید. از جایگاهی که در آن هستید ناامید نشوید. خدا می‌بیند که چه اتفاقاتی می‌افتد. او همه چیز را زیر نظر دارد. او در صدد این است که اشتباهات را درست کند. او بی‌احترامی را می‌شنود. او می‌شنود که دیگران سعی دارند شما را مسخره کنند. در کتاب مقدس آمده است: «خداوند شنید که میریام پشت سر موسی بدگویی می‌کرد.» ممکن است اکنون دیگران آن احترامی را که شایسته‌اش هستید به شما ندهند، اما نگران نباشید شما به تأیید دیگران نیازی ندارید، خدای متعال شما را تأیید خواهد کرد. او کارهایی را به دست شما انجام خواهد داد که خارج از توان شماست. او نه تنها شما را متحیر خواهد کرد، بلکه افراد اطرافتان را نیز شگفت‌زده خواهد کرد.

خدا می‌داند که چه افرادی، زمانی که ساختمان تازه کلیسا را به من دادند، به من تبریک می‌گفتند. بله، من همیشه دعا می‌کردم و ایمان داشتم، اما خدا اتفاقاتی را رقم زد که هرگز نتوانستم بدون کمک او به آن‌ها دست یابم. در کتاب مقدس آمده است: «خدا قلب پادشاه را نرم خواهد کرد.» فقط خدا می‌توانست قلب افراد شورای شهر را که برای سال‌ها علیه ما ایستاده بودند، نرم کند و کاری کند که آن‌ها ناگهان به نفع ما رأی دهند.

همین الان، خدا در پشت صحنه زندگی شما کار می‌کند. او در حال آماده کردن شما برای دریافت مهر تأیید است.

خداوند کاری می‌کند تا شما برای چیزی که هرگز ندیده‌اید آماده باشید، برای گرفتن یک ترفیع فوق‌العاده، دریافت احترام و نفوذی به مراتب بیش از این که دارید، یا برای رابطه‌ای عاشقانه که هرگز پیش از این تصورش را هم نمی‌کردید! گرفتن رأی موافق شورای شهر احتمالاً فقط ده دقیقه طول کشید. شهردار درخواست را روی میز گذاشت، کمی در این مورد بحث شد و سپس چهارده عضو شورای رأی‌دهنده جلو رفتند و همه رأی مثبت دادند. این شگفت‌آور است که خدا می‌تواند فقط در ده دقیقه چه کارهایی را انجام دهد. آن ده دقیقه مسیر زندگی من را تغییر داد. این شگفت‌آور است که خدا می‌تواند فقط در یک ساعت چه کارهایی را انجام دهد. در یک ساعت دیدار یوسف با فرعون، زندگی یوسف دگرگون شد. این شگفت‌آور است که خدا می‌تواند فقط در یک شب چه کارهایی را انجام دهد. زنده ماندن دانیال در قفس شیرهای گرسنه سرنوشت او را برای همیشه تغییر داد.

آن لحظه برای شما هم فرا خواهد رسید

خدا یکی از این لحظات سرنوشت‌ساز را برای شما هم مهیا کرده است. البته اکنون نمی‌توانید آن را ببینید. اگر خدا همین الان آن را به شما نشان دهد، با خود فکر خواهید کرد امکان ندارد چنین چیزی به وقوع بپیوندد. هیچ راهی نیست. اما وقتی خدا شما را تأیید می‌کند و فیض خود را شامل حالتان می‌کند، شرایط بسیار با آن زمانی که مردم می‌خواهند شما را تأیید کنند، تفاوت خواهد داشت. وقتی خدا وارد عمل می‌شود شما را به جلو سوق می‌دهد و این پیشرفت خیلی طول نخواهد کشید. شما باید ایمان خود را حفظ کنید. یوسف سیزده سال در سختی بود، اما فقط یک ساعت طول کشید تا از سختی بیرون آید. آن صبح، زمانی که یوسف از خواب بیدار شد با خود فکر کرد که این یکی دیگر از روزهای عادی در زندان است، اما نمی‌دانست که روز تأیید وی فرا رسیده است. او آن روز نمی‌دانست لحظه سرنوشت‌ساز برایش در راه است.

آنچه خدا برای شما در نظر دارد، یک روز به‌طور غیرمنتظره برایتان اتفاق خواهد افتاد. این روز زمانی فرا خواهد رسید که شما مانند همیشه روزهای خود را می‌گذرانید و آنچه را درست است انجام می‌دهید؛ یعنی خدا را در زندگی‌تان در اولویت قرار می‌دهید و به او احترام می‌گذارید. در این روز همه چیز مانند همیشه به نظر می‌رسد، همه چیز مانند همیشه اصلاً خوب نیست، اما ناگهان ریاستان با شما تماس می‌گیرد و یک ترفیع خوب به شما

پیشنهاد می‌دهد، ناگهان آزمایش‌های پزشکی نشان می‌دهند که دیگر سرطانی در بدنتان وجود ندارد، قرارداد خوبی با شما بسته می‌شود، یا همان شخصی در برابرتان پدیدار می‌شود که همیشه آرزو داشته‌اید در زندگی‌تان حضور داشته باشد. چه می‌شود اگر هر روز از خواب برخیزیم و بگوییم: «خدایا از تو متشکرم که امروز مرا تأیید می‌کنی و اجازه می‌دهی مردم ببینند که من متعلق به تو هستم.»

وقتی اسرائیلی‌ها قرار بود از رود اردن عبور کنند، خدا به یوشع گفت: «امروز من تو را در چشم همه بنی‌اسرائیل بزرگ خواهم کرد.» منظور خدا از گفتن این کلمات این بود: یوشع این همان روزی است که من مهر تأیید خود را بر تو خواهم زد. مردم فیض بزرگی که من درون تو قرار داده‌ام، خواهند دید و این پاداش وفاداری تو در خدمت به موسی و حفظ ایمان توست. تو در تمام این مدت پشت‌سر موسی قرار داشتی و من تو را برای چنین روزی آماده می‌کردم. امروز تو برای دریافت این فیض آماده‌ای و زمان آن فرا رسیده است تا از خط عقب به جلو بیایی و دیده شوی. در آن روز یوشع نبی بنی‌اسرائیل را به سرزمین موعود برد.

کتاب مقدس می‌گوید: «آن روز خداوند یوشع را در نظر همه مردم بزرگ کرد.» خداوند برای شما نیز چنین روزی را فراهم کرده است. روزی که شما را بزرگ خواهد کرد، شما را از روی زمین بلند خواهد کرد و کمک خواهد کرد تا کارهایی را انجام دهید که هرگز حتی در خواب هم نمی‌دیدید که بتوانید از پس انجام دادنشان برآیید. شما این

فیض را در درون خود خواهید شناخت و مردم نیز شاهد نتایج عظیم آن خواهند بود.

هلن ماژور عضو قدیمی کلیسای لیک‌وود بود. او در دبستان کلیسا آموزگار بود و برای چهار سال تمام توان خود را برای آموزش بچه‌ها به کار بست. او به تدریج در کار خود پیشرفت کرد و ابتدا دستیار مدیر و پس از آن مدیر دبستان شد. هلن پس از یک دوره کار درخشان بازنشسته شد. چند ماه پس از نقل مکان ما به ساختمان جدید، مدرسه جدیدی در آنجا افتتاح شد و هیئت‌مدیره به اتفاق آراء رأی دادند که مدرسه ابتدایی جدید را هلن نامگذاری کنند. هلن هرگز در خواب هم نمی‌دید که مدرسه‌ای را به افتخار او نامگذاری کنند، اما خدا می‌داند چگونه شما را تأیید کند. او می‌داند چگونه زندگی شما را بسازد. تغییری که خداوند در زندگی شما به وجود می‌آورد آنقدر عظیم و قابل‌توجه است که نمی‌توانید بگویید: «نگاه کنید، ببینید که من کی هستم و چه کار کرده‌ام. ببینید که چقدر عالی عمل کرده‌ام.» هیچ‌کس در مورد اینکه این کار شما نبوده، بلکه جلال خداست که از طریق شما دیده می‌شود تردیدی نخواهد داشت. خدا می‌خواهد شما را نمونه‌ای از قدرت خویش نشان دهد و اگر شما همواره با فروتنی قدم بردارید و اعتبار موفقیت‌های خود را به خدا بدهید، محدودیتی برای پیشرفتتان وجود نخواهد داشت.

کتاب مقدس می‌گوید: «همه مخلوقات خداوند مشتاقانه در انتظار روزی هستند که خدا فاش کند چه کسی

به راستی به او ایمان داشته است.» بی تردید وقتی ما به بهشت می‌رویم حقیقت را خواهیم دانست، اما خدا اکنون هم می‌تواند به مردم نشان دهد که شما به او تعلق دارید. تمام آفرینش منتظر است تا روز موعود شما را ببیند. در صحنه زندگی همه چیز برای آمدن آن روز مهیا شده است. تماشاچیان در انتظار دیدن آن روزند. شما در زندگی خود به خدا احترام گذاشته‌اید و او می‌خواهد نشان دهد که شما به راستی که هستید. او می‌خواهد شما را به موقعیت برجسته‌ای برساند.

ممکن است زندگی‌تان زمانی که در صف عقب‌تر قرار دارید، مانند زمانی که من در لیک‌وود کار می‌کردم، هیچ مشکل خاصی نداشته باشد، اما خدا موقعیت بزرگ‌تری را برای شما در نظر گرفته است. او نمی‌خواهد شما فقط یک بخش کوچک از کاری مهم و ارزشمند باشید، او می‌خواهد از شما برای دستیابی به چیزهای مهم استفاده کند. او می‌خواهد شما بدرخشید. او می‌خواهد شما متمایز باشید و مردم عظمت درون شما را ببینند. این بسیار خوب است که از موفقیت دیگران خوشحال شوید. بسیار خوب است که پیروزی دوستان خود را جشن بگیرید. بسیار خوب است که بتوانید کسانی را که از شما جلوترند تحسین کنید. اما خدا نمی‌خواهد شما همیشه در زندگی‌تان به تحسین دیگران پردازید و همیشه به این فکر کنید که آن‌ها چقدر عالی‌اند. آیا می‌خواهید بگویم چه چیزهای فوق‌العاده‌ای در شما وجود دارد؟ شما استعداد، خلاقیت، توانایی، شجاعت و قدرت را در خود دارید.

وقتی آن روز موعود فرا برسد و خداوند مهر تأیید خود را بر شما بزند، همه این خوبی‌ها به بهترین شکل ممکن بروز خواهند کرد. در چنین روزی مردم قدمی به عقب برمی‌دارند، به شما خیره می‌شوند و می‌گویند: «وای، من نمی‌دانستم که این همه توانایی در او وجود دارد. من هرگز تصورش را هم نمی‌کردم که او چنین بدرخشد.» قرار است خدا خود واقعی شما را نشان دهد.

فیض خداوند به منظور تحقق هدفی به شما اهدا می شود

در کتاب مقدس داستان یک دختر جوان یهودی به نام استر روایت شده است. او والدینش را از دست داده بود و در ایران، در تبعید زندگی می کرد. استر زندگی خوبی نداشت و به نظر نمی رسید که رویداد خوبی در زندگی اش رخ دهد، اما یک روز پادشاه به دنبال یافتن ملکه ای جدید، تصمیم گرفت مسابقه زیبایی در سراسر کشور برگزار کند. پادشاه افرادش را به شهر فرستاد و از آن ها خواست که دختران زیباروی را نزد او بیاورند. یکی از آن ها استر را یافت و او را وارد این مسابقه کرد. استر به خانواده متشخصی تعلق نداشت. او برای اینکه بتواند در برابر شاه و درون دربار به درستی رفتار کند آموزش ندیده بود. او هرگز در کنار افراد برجسته جامعه اش زندگی نکرده بود. افراد پادشاه همه بانوان جوان را جلوی پادشاه به صف کردند. همه آن ها زیبا بودند و علاوه بر این بهترین لباس های آن دوران را پوشیده بودند و بهترین مدل مو و آرایش را داشتند. من می توانم شاه را در حالی تصور کنم که به شرح حال آن ها نگاه می کند. برخی از آن ها خانواده های ثروتمند و بانفوذی داشتند. شرح حال برخی از آن ها بسیار قابل توجه بود و برخی نیز از تحصیلات عالی برخوردار بودند. در میان این دختران جوان گزینه های بارز بسیاری وجود داشت، اما بنا به دلایلی نامعلوم، پادشاه استریتیم و خارجی را برگزید.

هنگامی که خدا شما را تأیید کند، در صف اول خواهید ایستاد. فیض او باعث می شود که شما ارجح باشید. آن ها

می‌توانند افراد بهتری را برای بستن قرارداد انتخاب کنند، اما به دلایلی نامعلوم شما را انتخاب می‌کنند. آن‌ها می‌توانند هر خانه‌ای را در محله شما بخرند، اما به دلایلی نامعلوم خانه شما را می‌پسندند. دانشجویان زیادی هستند که لیاقت بورس تحصیلی را دارند، اما به دلایلی نامعلوم آن‌ها شما را انتخاب می‌کنند. خداوند می‌داند چگونه شما را برای آن‌ها جذاب کند. او می‌داند چگونه کاری کند تا دیگران از شما خوششان بیاید. بعضی اوقات حتی خودشان هم نمی‌دانند چرا روی شما انگشت گذاشته‌اند، فقط می‌دانند که چیز خاصی در مورد شما وجود دارد و این موضوع حقیقت دارد، زیرا این نور لبخند خداست که روی شما می‌درخشد.

«بسیار خب جوئل، این حرف‌ها به نظر زیبا می‌رسد، اما من که هیچ آموزشی ندیده‌ام. من تجربه‌ای ندارم.» استر هم نه آموزشی دیده بود و نه تجربه‌ای داشت. فیض خدا از آموزش و تجربه قدرتمندتر است. فیض خدا شما را به جایی می‌برد که توانایی رسیدن به آن را به‌تنهایی ندارید. فیض خدا درهای بسته را به روی شما باز می‌کند. به جایی خواهید رسید که چشم باز می‌کنید و به خود می‌گویید، چطور ممکن است من به اینجا رسیده باشم؟ هیچ‌کس تصورش را هم نمی‌کرد که من به چنین جایگاهی برسم. استر حتی جرئت تصور این را نداشت که روزی ملکه شود. هیچ‌چیزی در زندگی او نبود که این احتمال را به ذهن کسی راه دهد که می‌تواند ملکه باشد، اما هنگامی که «آن روز» فرا می‌رسد، آن روزی که خدا شما را تأیید می‌کند، از دیگران متمایز به نظر خواهید رسید.

این شما نیستید که با توانایی‌های خود به موقعیت ویژه دست می‌یابید، بلکه خداست که این موقعیت را برای شما می‌سازد. استر به دنبال ملکه شدن نبود، اما این مقام به او داده شد. او از صف آخرین‌ها به صف مقدم رفت. بعدها، استر توانست از موقعیت خود برای نجات قوم یهود از توطئه برای نابودی استفاده کند. من معتقدم یکی از دلایلی که خداوند به استر چنین موقعیت برجسته‌ای داد این بود که او می‌دانست می‌تواند از استر برای تحقق هدف خود استفاده کند.

داشتن فیض خداوند فقط به معنای داشتن خانه بزرگ‌تر، ماشین بهتر یا نعمت‌های دیگر نیست. در داشتن این نعمت‌ها هیچ مشکلی وجود ندارد، اما به این دلیل نیست که خدا از شما طرفداری می‌کند. فیض خداوند برای تحقق اهدافش به شما اعطا می‌شود. فیض خدا شامل حال شما می‌شود، زیرا باید برای پیشبرد پادشاهی خدا در جهان مؤثر باشید. هنگامی که رؤیاهایتان به کمک به دیگران، تلاش برای اینکه دنیا مکان بهتری برای زندگی کردن باشد یا اینکه به افراد افتاده کمک کنید تا دوباره برخیزند، گره خورده است، «آن روز موعود» برای شما فرا خواهد رسید و نور خدا بیش از همیشه بر شما خواهد تابید. زمانی که خدا بتواند به شما اعتماد کند، شما را از گمنامی به شهرت خواهد رساند.

پیش از این شما سخت کار کرده‌اید، وفادار بوده‌اید، خدا را شکر کرده‌اید، پس اکنون آماده باشید، زیرا پرده در

حال فرو افتادن است. خدا قرار است خود واقعی‌تان را به همه نشان دهد. من ایمان دارم و اعلام می‌کنم که شما هم‌اکنون در آستانه ورود به یک زندگی جدید قرار دارید؛ زندگی تازه‌ای که در آن سطح بالاتری از احترام، نفوذ، درآمد و خوشبختی را تجربه خواهید کرد. قرار است خدا شما را تأیید کند. مردم می‌خواهند عظمت او را در شما ببینند!

فصل دوم: اعلام فیض

ایمان چیزی نیست که آن را در دلتان پنهان کنید. باید ایمان خود را به زبان بیاورید. بین صحبت کردن در مورد فیض خداوند و دریافت آن ارتباط مستقیمی وجود دارد. کافی نیست که فقط اعتقاد داشته باشید که فیض خداوند را همراه خود دارید. فقط کافی نیست که در انتظار دریافت فیض خداوند بمانید. شما باید یک قدم جلوتر بردارید و به داشتن فیض خداوند اعتراف کنید. شما هر روز باید اعلام کنید: «فیض خدا شامل حال من است. فیض خدا شامل حال خانواده من است. فیض خدا شامل حال سلامتی من است. فیض خدا شامل حال کسب و کار من است. فیض خدا شامل حال منافع مالی من است.» وقتی از چیزی صحبت می کنید، به آن چیز این حق را می دهید که وارد زندگی تان شود. زمانی که با شرایط سختی روبه رو می شوید، به جای اینکه دلسرد شوید و فکر کنید چرا چنین چیزی برایتان رخ داده است، باید اعلام کنید: «فیض خدا این شرایط را به نفع من برمی گرداند. فیض خداوند شفا، آزادی، حمایت و پیروزی را به زندگی من وارد می کند.»

زمانی که فیض خداوند را در قلمروی فکر نگه می دارید، اتفاقی رخ نمی دهد، اما وقتی آن را اعلام می کنید کائنات به نفع شما به کار می افتد. در قلمروی غیب همه چیز شروع به تغییر می کند. ما دعا کرده ایم، ایمان داشته ایم، امیدوار بوده ایم. همه این ها خوب است، اما زمان آن فرا رسیده است که حضور فیض خداوند را در زندگی خود

اعلام کنید. از فیض خدا در مورد امور مالی خود صحبت کنید. «خداوندا متشکرم که فیض تو مشتری‌های بیشتری را به‌سوی من می‌آورد. متشکرم که فیض تو باعث شده است تا من از دیگران متمایز به نظر برسم. متشکرم که فیض تو موجب می‌شود به هر کاری که دست می‌زنم در آن موفق باشم.» در کتاب مقدس آمده است: «فیض خدا و مردم به عیسی افزون شد.» شما نیز می‌توانید فیض خدا را در زندگی خود بیشتر کنید. هرچه بیشتر خدا را شکر کنید، هرچه بیشتر حضور فیض خدا را در زندگی خود اعلام کنید، فیض بیشتری نیز شامل حال شما می‌شود.

«جوئل، تو می‌گویی که من فیض خداوند را در زندگی خود دارم، اما من هرگز این فیض را در زندگی‌ام تجربه نکرده‌ام، من زندگی خوبی ندارم، هیچ چیز غیرعادی و فوق‌العاده‌ای را در زندگی‌ام نمی‌بینم.» شاید به این دلیل است که شما آن را اعلام نمی‌کنید. چرا فیض خداوند را در زندگی خود بیشتر نمی‌کنید؟ برای این منظور فقط کافی است که هر روز بگویید: «خداوندا از تو متشکرم که فیضت مرا تأیید می‌کند. متشکرم که فیض تو مرا برجسته می‌کند. متشکرم که فیض تو مرا به سطوح جدیدی از موفقیت می‌برد.» چنین رفتاری فقط به معنای مثبت بودن نیست. شما با این کار ایمان خود را به فیض خدا اثبات می‌کنید.

کلمات شما ایمانتان را اثبات می کند

والدین من پنج فرزند داشتند و ما هرگز بدون اینکه مادرم برایمان دعا کند از خانه خارج نمی شدیم. مادر پیش از اینکه از خانه بیرون بیاییم می گفت: «خدایا از تو ممنونم که فیض خود را با فرزندان من همراه می کنی.» من همیشه به شوخی می گویم که این دعا برای همه ما کار کرده است به جز برادرم، پائول! و خب، چهار موفقیت در پنج مورد اصلاً بد نیست. اما از شوخی که بگذریم، این خوب است که برای فرزندان خود دعا کنید. از خدا بخواهید که از آن ها محافظت کند، آن ها را راهنمایی کند، و به آن ها خردمندی بدهد، اما به همین اکتفا نکنید. حضور فیض خداوند در کنار فرزندان خود را به زبان بیاورید و اعلام کنید. «خداوندا از تو متشکرم که فیض خود را از طریق آموزگاران شامل حال فرزندان من می کنی، خداوندا از تو متشکرم که فیض خود را از طریق هم کلاسی هایشان در مدرسه شامل حال فرزندان من می کنی، خداوندا از تو متشکرم که فیض خود را شامل حال فرزندان من می کنی تا در مدرسه نمونه باشند و بدرخشند.»

داوود پیامبر نیز همین کار را کرد. او گفت: «مطمئناً نیکی و رحمت مرا در تمام روزهای زندگی ام دنبال خواهد کرد.» در یکی از ترجمه های کتاب مقدس، کلمه نیکی به فیض معنا شده است. داوود گفت: «مطمئناً فیض خداوند مرا در تمام روزهای زندگی ام دنبال خواهد کرد.» این جمله داوود در حقیقت به این معنا بود که: فیض

خداوند دشمنان مرا در شکست دادن من ناتوان می‌کند. فیض خداوند جذابیت مرا برای افراد پیرامونم بیشتر می‌کند. فیض خداوند فرصت‌ها و موقعیت‌هایی استثنایی برای من فراهم می‌آورد. داوود به اینکه خداوند به او کمک خواهد کرد فقط فکر نکرده بود. او فقط امیدوار نبود که این کار صورت بگیرد. او در طول زندگی خود آن را بارها اعلام کرده بود. جای تعجب نیست که ساموئل پیامبر نزد او آمد و داوود را به عنوان پادشاه بعدی مسح کرد. جای تعجب نیست که داوود توانست جنگجوی غول‌پیکری را که جثه‌اش دو برابر خودش بود شکست دهد. جای تعجب نیست که پادشاه ساول نمی‌توانست او را بکشد.

وقتی دائماً در مورد فیض خدا صحبت می‌کنید و به نیکی‌های او اعتراف می‌کنید، به موقعیت‌هایی دست خواهید یافت که رسیدن به آن‌ها، به تنهایی امکان‌پذیر نبوده است. شما بر موانعی غلبه خواهید کرد که غیرممکن به نظر می‌رسیدند. شاید مدت‌هاست که مجردید و فکر می‌کنید هرگز با شخص مناسبی ملاقات نخواهید کرد، اما لازم است اعلام کنید: «فیض خدا شامل حال من است و فردی فوق‌العاده را به زندگی من وارد خواهد کرد. فیض خداوند مرا برای او جذاب خواهد کرد. فیض خداوند مرا در زمان مناسب و در مکان مناسب قرار می‌دهد.» اگر مشکلات مالی دارید، به جای شکایت فیض خدا را در زندگی خود اعلام کنید: «فیض خدا نعمت‌های زندگی مرا افزایش خواهد داد. فیض خدا درهایی را برای من باز خواهد کرد که من نمی‌توانم بازشان کنم. فیض خداوند

موجب خواهد شد تا من به آرامش و آسایش برسم.» اگر شرایط جسمانی تان خوب به نظر نمی‌رسد، بهتر است در مورد به دست آوردن سلامتی تان دعا کنید و امیدوارم که بهتر شوید، اما می‌توانید کار بهتری هم انجام دهید؛ اینکه حضور فیض خداوند را در زندگی تان اعلام کنید. «فیض خدا مرا بهبودی خواهد بخشید. فیض خدا موجب خواهد شد تا من سلامتی خود را به دست بیاورم. فیض خدا به من کمک می‌کند تا خطر را کنار بزنم. فیض خدا به من عمری طولانی خواهد بخشید.»

از زمانی که کار خود را شروع کرده‌ام، هر روز اعلام می‌کنم: «خدایا از تو متشکرم که فیضت باعث می‌شود من از دیگران متمایز شوم، طوری که وقتی مردم مرا در تلویزیون می‌بینند، نتوانند آن را خاموش کنند.» دست کم هر هفته یک نفر از مخاطبانم هست که به من بگوید: «من فقط داشتم کانال‌های تلویزیونی را بالا و پایین می‌کردم. من اصلاً از سخنرانی‌های مذهبی خوشم نمی‌آید و هرگز آن‌ها را تماشا نمی‌کنم، اما جوئل، وقتی به کانالی رسیدم که سخنرانی تو را نشان می‌داد نتوانستم تلویزیون را خاموش کنم.» و من می‌دانم که این اصلاً تصادفی نیست. اگر من به فیض خداوند اعتراف نمی‌کردم چنین چیزی رخ نمی‌داد.

فیض خداوند را در زندگی خود فعال کنید

خدا رؤیاهایی در قلبتان قرار داده است که باید با اعتراف به فیض خدا به آن‌ها برسید. مشکلاتی بر سر راه شما وجود دارند که باید با اعتراف به فیض خدا، آن‌ها را از میان بردارید. **نحمیا**! آرزو داشت دیوارهای اطراف بیت المقدس را بازسازی کند. این دیوارها فرو ریخته بودند و مردمی که در آنجا زندگی می کردند بی پناه رها شده بودند. برآورده شدن این رؤیا غیرممکن به نظر می رسید. **نحمیا** هزاران مایل دورتر از اورشلیم زندگی می کرد و علاوه بر آن فقط یک پیشخدمت در دربار پادشاه بود. او نه خود قدرتی داشت و نه دوستان قدرتمندی را می شناخت. **نحمیا** هیچ پول یا اعتباری نداشت که بخواهد با آن به چنین رؤیایی دست یابد، اما وقتی خداوند به شما رؤیایی می دهد، تمام چیزهایی را که به آن نیاز دارید از پیش فراهم کرده است. فیض او باعث می شود تا همه چیز دست به دست هم دهند و این آرزو را به سرانجام برسانند. اما سؤال مهم این است، شما چگونه؟ آیا شما کاری می کنید تا فیض خداوند در زندگی تان فعال شود؟

نحمیا از افراد دربار نبود. او از کارمندان اجرایی و بانفوذ شاه نبود. او فقط در آشپزخانه کار می کرد، اما قوانین را می دانست: فیض خداوند به او کمک می کند تا به رؤیاهایی برسد که او به تنهایی نتوانسته است به آن‌ها تحقق بخشد. او از پادشاه اجازه خواست تا برای کار روی دیوار بیت المقدس به اورشلیم بازگردد. بنا به دلایلی نامعلوم

شاه او را دوست داشت و پاسخ مثبت دادن به درخواست او منطقی به نظر نمی‌رسید، اما شاه آن را قبول کرد. نحمیا گفت: «من به حفاظت نیاز دارم، آیا نامه‌ای برای همه سران شهرهایی که به آن‌ها سفر می‌کنم به من می‌دهید که نشان دهد من چه کسی هستم؟» پادشاه باز هم موافقت کرد. اما نحمیا به این هم اکتفا نکرد و ادامه داد: «یک درخواست دیگر هم دارم. من هیچ پولی برای بازسازی دیوار ندارم. به نامه‌ای از شما نیاز دارم تا به افرادی که صاحب کارخانه‌های چوب و معادن سنگ‌اند بدهم تا مواد مورد نیازم را تأمین کنند.» وقتی می‌دانید که فیض خدا را با خود دارید، آنقدر جسارت و اعتماد به نفس خواهید داشت که درخواست‌های بزرگ داشته باشید. شاه پاسخ داد: «بسیار خب!»

نحمیا در کتاب مقدس می‌گوید: «پادشاه به درخواست‌های من پاسخ مثبت داد، زیرا دست بخشنده خدا بر زندگی من بود.» نحمیا باور داشت که چرا همه این اتفاق‌ها برایش رخ داده است. او ایمان داشت فیض خدا همراه اوست. وقتی باور دارید که فیض خدا در درون شماست، آن را پنهان نکنید و همیشه از این بابت از او تشکر کنید. برای لحظه‌ای با خود خلوت کنید و بگویید: «پروردگارا، می‌دانم هر چیزی که به دست آورده‌ام همه به خاطر خوبی و فیض توست. ممنونم که مرا حمایت کردی. متشکرم که کارها را به نحوی انجام دادی که موقعیت‌هایی برای من به وجود آمد که به‌تنهایی هرگز به آن‌ها دست نمی‌یافتم.»

نحمیا کار خود را روی دیوار شروع کرد، اما در آنجا نیز موانع زیادی بر سر راهش بودند. باین حال همیشه فیض خداوند به او کمک کرد تا بر موانع غلبه کند. بازسازی این دیوار باید بیش از یک سال طول می کشید، اما نحمیا آن را تنها در پنجاه و دو روز تمام کرد. فیض خدا باعث تسریع در امور خواهد شد. خیلی طول نمی کشد تا شما به رؤیاهایتان برسید. زمان زیادی لازم نیست تا از بیماری رهایی یابید، در کوتاه ترین زمان ممکن می توانید بدهی های خود را پرداخت کنید. داشتن فیض خدا در زندگی تان، به تحقق خواسته های تان سرعت می بخشد. نحمیا گفت: «من به همه مردم گفتم که دست بخشنده خدا در زندگی من بود.»

وقتی با مشکلاتی روبه رو هستید که عبور از آن ها غیرممکن به نظر می رسد، در مورد اینکه مشکلاتان چقدر بزرگ است صحبت نکنید، بلکه همان کاری را انجام دهید که نحمیا انجام داد، یعنی اعلام کنید که فیض خداوند با شماست. «دست بخشنده خدا بر زندگی من است.» فرزندان با شما قطع رابطه کرده است؟ فیض خدا او را باز خواهد گرداند. شما نمی توانید کار خوبی پیدا کنید، زیرا فرد بانفوذی را نمی شناسید؟ فیض خدا افراد مناسب را بر سر راهتان قرار خواهد داد. آزمایش های پزشکی می گویند امیدی به بهبود شما نیست؟ فیض خداوند بر این قرار دارد که شما سال های سال زندگی کنید. خداوند متشکر که دست مهربان تو بر زندگی من است. ممنون که فیض تو در حال انجام کارهایی است که علم پزشکی نمی تواند از عهده آن برآید. شاید بگویید: «جوئل، من این کار

را به مدت دو هفته امتحان کردم و هیچ اتفاقی نیفتاد.» نه، چنین باوری درست نیست. این تغییر باید برای همیشه در زندگی شما جریان داشته باشد. شکرگزاری باید به روش زندگی شما تبدیل شود. باید بتوانید با فیض خدا زندگی کنید. هر روز، چه آفتابی باشد چه بارانی، چه در کوهستان باشید و چه در دره، وقتی صبح از خواب بیدار می‌شوید، بگویید: «من فیض خدا را با خود دارم.» گفتن این جمله فقط برای یادآوری این واقعیت به خودتان نیست، فقط برای نشان دادن این موضوع به خدا نیست که شما می‌توانید به او اعتماد کنید، بلکه برای این است که به دشمن خود نشان دهید به خداوند تعلق دارید.

کاری کنید تلاش هایتان به موفقیت برسد

کتاب مقدس می گوید: «اگر در همه راه های خود خدا را مدنظر قرار دهید، او تلاش های شما را به موفقیت خواهد رساند.» یکی از راه هایی که به شما کمک می کند تا خدا را همواره در نظر داشته باشید این است که در طول روز، بارها زیر لب حضور فیض او را با خود اعلام کنید. پیش از اینکه کار خود را در محل کارتان آغاز کنید، بگویید: «خداوندا از تو متشکرم که فیضت از طریق این افراد به من داده می شود.» زمانی که برای خرید به بازار می روید، بگویید: «پروردگارا، از تو متشکرم که فیضت به من کمک می کند تا آنچه را نیاز دارم پیدا کنم.» فیض خدا به شما کمک می کند تا بهترین معاملات را داشته باشید. فیض خدا شما را در مسیر درست، در زمان و مکان مناسب قرار می دهد. فیض خدا شما را در یک پارکینگ شلوغ راهنمایی می کند و به جلو می برد و درست در هنگامی که فکرش را هم نمی کردید خودرویی از جایش بیرون می آید تا شما به جای آن پارک کنید. این ها خوش شانسی نیستند، این ها نشانه بودن همیشگی فیض خداوند در کنار شما هستند.

سال ها پیش به دخترمان، الکساندرا قول دادم که برایش تلفن همراه بخرم. روزی او از من پرسید: «بابا، امروز می توانیم به فروشگاه برویم؟» گفتم: «بله.» همزمان جاناتان وارد اتاق شد و زمانی که شنید ما به فروشگاه می رویم خواست که او هم همراهمان بیاید. گفتم: «عالی است جاناتان، ما دوست داریم که تو هم همراهمان

باشی، اما یادت باشد که تو به تازگی تلفن همراه خودت را خریده‌ای.» او گفت: «می‌دانم پدر. من فقط می‌خواهم نگاهی بیندازم.» وقتی ویکتوریا شنید که همه ما می‌رویم، او هم تصمیم گرفت که همراهمان بیاید. خرید ما به یک خرید خانوادگی تبدیل شده بود. در راه رفتن به فروشگاه، بر حسب عادت و مانند همیشه زیر لب گفتم: «پروردگارا، از تو متشکرم. ممنونم که فیض تو به ما کمک خواهد کرد تا آنچه را که لازم داریم پیدا کنیم.» ما به فروشگاه رفتیم و فروشنده جلو آمد تا به ما کمک کند و چند تلفن نشانمان دهد.

الکساندرا گوشی مورد علاقه‌اش را پیدا کرد و داشتیم حساب می‌کردیم که جاناتان جلو آمد و گفت: «بابا، من نسخه جدید گوشی تلفن خودم را می‌خواهم.» هنوز یک سال هم نبود که این گوشی را برای او خریده بودیم، گوشی او کاملاً نو بود و من اصلاً نمی‌خواستم گوشی تازه‌ای برایش بخرم. فروشنده از من خواست تا گوشی مرا ببیند، سپس چیزی را وارد رایانه‌اش کرد و گفت: «گوشی‌ای که از فروشگاه ما خریده‌اید قدیمی شده است و می‌توانید بدون پرداخت هزینه‌ای نسخه جدید این نوع گوشی را بگیرید.» گفتم: «عالی است. آن را به جاناتان بدهید و من هم گوشی او را خواهم گرفت.» گوشی او برای من کاملاً نو محسوب می‌شد. ما در حال ترک فروشگاه بودیم که فروشنده به ویکتوریا گفت: «شما چه نوع گوشی‌ای دارید؟» ویکتوریا گوشی خود را به فروشنده نشان داد و او گفت: «شما هم به گوشی جدیدی نیاز دارید.» او رایانه را بررسی کرد، اما هنوز زمان آن نرسیده بود که به

ویکتوریا گوشی نو داده شود و برای این کار باید چند سال صبر می‌کرد. من از فروشنده برای همه کمک‌هایش تشکر کردم و تقریباً در حال بیرون رفتن بودیم که مدیر فروشگاه گفت: «یک دقیقه صبر کنید. این خانم بدون گوشی تلفن جدید از اینجا نخواهد رفت.» فروشنده با حیرت به مدیر خود نگاه کرد و گفت: «منظورتان چیست؟ من چه کار می‌توانم برایشان بکنم؟» مدیر فقط گفت: «به این خانم یک گوشی جدید بده.» این بار دیگر چشمان فروشنده از فرط تعجب از حدقه بیرون زده بود. فروشنده گفت: «منظور شما این است که... یک گوشی جدید به ایشان بدهم؟ بدون هیچ هزینه‌ای؟ کاملاً رایگان؟»

مدیر گفت: «بله، هر گوشی‌ای که می‌خواهند به ایشان بدهید.» ما برای گرفتن یک گوشی به آنجا رفته بودیم و با چهار گوشی بیرون آمدیم، درحالی‌که فقط پول یک گوشی را پرداخت کرده بودیم. می‌دانم که ممکن است فکر کنید این فقط یک خوش‌شانسی بوده است، اما این اتفاقات آنقدر در زندگی من تکرار شده است که اطمینان داشته باشم فیض خداست.

وقتی تشخیص می‌دهید که فیض خداوند را همراه خود دارید و آن را اعلام هم می‌کنید، خداوند فیض خود را در زندگی شما نشان خواهد داد. شما به چیزهایی دست خواهید یافت که لیاقت آن را ندارید. اگر در کار فروش املاک هستید، اعلام کنید: «خداوند، متشکرم که فیض تو باعث می‌شود املاک من به فروش برسند.» اگر

دانشجو هستید پیش از امتحانات دانشگاه، اعلام کنید: «خدایا، از تو متشکرم که فیضت باعث پیشرفت من می‌شود.» اگر کسب‌وکار خود را دارید، پیش از دیدار با مشتریان جدید، اعلام کنید: «پروردگارا از تو متشکرم که فیضت موجب می‌شود مشتریان خرید از من را انتخاب کنند.»

(nbookcity.com)

بخوانید باران باران

شاید بگویید: «جوئل، در این دنیا چیزهایی بسیار بزرگ‌تر و مهم‌تر از خواست من برای گرفتن یک گوشی همراه جدید یا پیدا کردن جای پارک وجود دارد که خدا باید به آن‌ها پردازد و برایش اهمیت دارد.» می‌خواهید به شما بگویم که مهم‌ترین موضوع برای خدا چیست؟ مهم‌ترین موضوع برای خدا این است که شما مخلوق او هستید و او می‌خواهد نیکی خود را به شما نشان دهد. به همین دلیل هم فیض خود را برای شما قرار داده است. حضرت زکریا گفت: «در زمان بارش باران، باران بخوانید.» در کتاب مقدس، باران نشانه فیض خداست. این سخن به نظر عجیب می‌آید، اگر باران می‌بارد چرا باید باران بخوانیم؟ خدا گفته است: «فقط به این دلیل که فیض من در دسترس شماست، نمی‌توانید آن را دریافت کنید، مگر اینکه خواستار آن شوید و نمی‌توانید خواستار فیض من شوید، مگر اینکه آن را اعلام کنید.» باید بدانید که شما ممکن است اکنون نتوانید بارش باران را ببینید، اما هم‌اکنون نیز باران دارد می‌بارد: باران شفا، باران آزادی، باران ترفیع، باران همسر مناسب، باران آرامش، باران راحتی مالی! خدا فیض خود را همیشه بر سر شما می‌بارد.

چالش شما این است که از زیر بارش فیض خداوند دور نشوید. فقط امید و ایمان داشتن کافی نیست. برای اینکه باران رحمت را دریافت کنید لازم است تا فیض خداوند را اظهار کنید. «خدایا متشکرم که فیض تو درهایی را برای

من باز می‌کند که هیچ انسانی قادر به بستن آن‌ها نیست. متشکرم که فیض تو موجب می‌شود من به آسایش، مزایا، ترفیع و برتری برسم. پروردگارا از تو ممنونم که فیضت دشمنانم را شکست می‌دهد، شرایط دشوار را برای من سهل می‌کند و نیروهایی را که علیه من هستند، نابود می‌کند.» هر بار که شما حضور فیض خداوند را در زندگی خود اعلام می‌کنید، از او می‌خواهید که باران فیض خود را بر شما ببارد. این چیزی است که به خدا اجازه می‌دهد فیض خود را در زندگی شما نشان دهد.

دوستی دارم که پسرش در تیم بیسبال بازی می‌کرد. رؤیای این پسر جوان این بود که بتواند در لیگ‌های بزرگ بازی کند. او جوان بسیار با استعدادی بود و چندین سال بود که بی‌وقفه برای رسیدن به آرزویش تلاش می‌کرد، اما به نظر می‌رسید هر وقت می‌خواست به لیگ‌های بزرگ ارتقا یابد، چیزی پیش می‌آمد و مانع او می‌شد. آن‌ها می‌توانستند دلسرد شوند و فکر کنند که پسرشان نمی‌تواند به هدفش برسد، اما آن‌ها همان کاری را انجام دادند که من در سراسر این مدت از شما خواسته‌ام تا انجام دهید. آن‌ها مدام فیض خدا را در زندگی‌شان با صدای بلند اعلام می‌کردند: «خداوندا متشکریم که فیض تو موجب شده است ما چنین فرزندی داشته باشیم. متشکریم که فیض تو فرزندانمان را در جای مناسب قرار داده است. متشکریم که فیض تو کاری کرده است او در میان بازیکنان دیگر، متمایز و برجسته دیده شود.» تیمی که این پسر برای آن‌ها بازی می‌کرد در لیگ اصلی و برتر خود یک ستاره

در همان موقعیتی داشت که این پسر در آن بازی می کرد. به نظر می رسید این ستاره بتواند برای سال های زیادی در همین تیم بازی کند، اما یک روز، به شکلی کاملاً غیرمنتظره، این بازیکن ستاره درخواست انتقال کرد و به تیم دیگری اعزام شد. پسر دوست من در کمال ناباوری ناگهان به لیگ های بزرگ ارتقا یافت و رؤیای خود را برای بدل شدن به یک ستاره دنبال کرد.

وقتی فیض خدا را در زندگی خود اعلام می کنید، خدا افراد را از سر راه شما برمی دارد تا جای مناسب شما فراهم شود. شما ناگهان ترفیع می یابید. به شکلی غیرمنتظره راه هایی برای شما باز می شود که پیش از این حتی فکرش را هم نمی کردید. ممکن است هم اکنون نتوانید ببینید که چگونه می توانید به رؤیاهایتان جامه عمل بپوشانید، یا چگونه بهبود خواهید یافت. شاید حالا اصلاً به نظر نمی رسد که تغییری در زندگی تان رخ دهد، اما من خبر خوبی برایتان دارم: همین الان نیز دارد باران می بارد! اگر وظیفه خود را انجام و به اعلام فیض خدا در زندگی تان ادامه دهید، قطرات باران را روی پوست داغ و تشنه خود حس خواهید کرد. خدا می خواهد در زندگی شما، درست مانند زندگی پسر دوست من، کاری غیرعادی انجام دهد، کاری که شما انتظارش را هم ندارید. ممکن است اصلاً امیدی به بهبود وضعیت کاری تان نداشته باشید، اما ناگهان ترفیع می گیرید، ناگهان به آسایش و آرامش می رسید، بی آنکه کاری برایش انجام داده باشید، یا ناگهان بی آنکه جست و جو کنید، با فرد مناسبی که همیشه در

آرزویش بوده‌اید، ملاقات می‌کنید.

شهر کتاب (nbookcity.com)

اجازه ندهید دلسردتان کنند

هنگامی که ساختمان جدید کلیسا به ما داده شد، از چند مهندس معمار خواستیم تا بررسی کنند و به ما بگویند که برای نوسازی ساختمان به چه میزان بودجه نیاز داریم. ما به سالی برای برگزاری جلسات خود نیاز داشتیم و علاوه بر این می خواستیم که یک ساختمان پنج طبقه دیگر هم داشته باشیم. هزینه این کار درست ۱۰۰ میلیون دلار برآورد شد. بی تردید ما چنین پولی در اختیار نداشتیم. بنابراین تصمیم گرفتیم از بانک برای این کار وام بگیریم. بانکی که ما در آن حساب داشتیم برای سالیان زیادی بود که با ما کار می کرد و این کلیسا را از زمان پدرم می شناخت. آن ها ظرفیت کلیسای ما را می دانستند و خبر داشتند که چقدر می تواند در میان مردم محبوبیت داشته باشد. ما با مدیران بانک ملاقاتی ترتیب دادیم. آن ها رفتار بسیار محترمانه ای داشتند و به همان اندازه هم در مورد دادن پاسخ منفی به ما مصمم بودند. آن ها به من دلایلی که تصور می کردند برای عدم موفقیت وجود دارد برشمردند و اظهار کردند که به همین دلایل هم نمی توانند خطر پذیرفتن درخواست وام به من را بپذیرند؛ آن ها همچنین گفتند به هر بانکی که مراجعه کنم همین پاسخ را خواهم شنید. من ناامید شده بودم. جوان بودم و راه دیگری را نمی شناختم.

از آن زمان آموخته ام که مردم حرف آخر را نمی زنند. مردم سرنوشت شما را تعیین نمی کنند. مردم نمی توانند فیض

خدا را در زندگی شما ببینند. آن‌ها نمی‌دانند خدا قرار است چه کاری برای شما انجام دهد. به آن‌ها اجازه ندهید شما را از رؤیاهایتان باز دارند. اجازه ندهید مردم شما را متقاعد کنند که نمی‌توانید بهبود یابید، هرگز خانه خوبی نخواهید داشت، یا هرگز از اعتیاد خلاصی نخواهید یافت. آن‌ها به دنیای طبیعی نگاه می‌کنند، اما نگاه ما به خدای مافوق طبیعی است. فقط یک لمس کوچک از فیض خداوند می‌تواند همه چیز را به نفع شما تغییر دهد. حرف‌های مردم اغلب منفی و دلسردکننده است. آن‌ها را از یک گوش بشنوید و از گوش دیگر بیرون کنید. هیچ‌کدام از این حرف‌ها نمی‌توانند شما را از رسیدن به هدف‌تان متوقف کنند. فیض خدا رویدادهای عجیبی را در زندگی‌تان رقم خواهد زد. فیض خدا شما را به جایی می‌رساند که توان رسیدن به آن را ندارید. ممکن است روی کاغذ، کفایت لازم برای گرفتن وام را نداشته باشید، اما نگران نباشید خدا می‌داند چه کاری باید انجام دهد.

صبح روز بعد با آتشی در درونم بیدار شدم. چیزی در درونم گفت: «جوئل، خدا تو را تا اینجا نیاورده است که ناگهان رهایت کند. به یاد داشته باش که خدا بود که موجب شد تا شهردار نظر خوبی به تو داشته باشد، تصمیم اعضای شورای شهر را تغییر داد و کاری کرد تا درخواست تو را بپذیرند و این ساختمان را به تو بدهند.» من به یاد آوردم که رسیدن ما تا این مرحله حاصل کار خودمان نبوده، بلکه خدا آن را برایمان فراهم کرده است و از این پس نیز او در کار خواهد بود و قصد دارد تا بار دیگر فیض خود را به ما نشان دهد. من به خود گفتم لازم است به جای

اینکه دلسرد شوم و به این فکر کنم که موانع موجود تا چه اندازه بزرگ‌اند، به این موضوع بیندیشم که خدای من چقدر بزرگ است. «خدایا، متشکرم که فیض تو شامل حال من است و افراد مناسب را بر سر راه من قرار خواهد داد، کسانی که هنوز نمی‌توانم آن‌ها را ببینم. متشکرم که فیض تو راه‌ها را در جاهایی برای من باز می‌کند که من راهی نمی‌بینم.»

ما تصمیم گرفتیم یک بانک دیگر را نیز امتحان کنیم. ما هرگز با مدیران این بانک ملاقات نکرده بودیم و هیچ‌وقت با آن‌ها ارتباطی نداشتیم، اما وقتی وارد دفتر آن‌ها شدیم تفاوت رفتار آن‌ها با مدیران بانک قبلی از زمین تا آسمان بود. آن‌ها از همان آغاز، نامه‌ای روی میز برای ما آماده کرده بودند و سه برابر مبلغی که بانک قبلی به ما گفته بود هیچ بانکی آن را نخواهد پذیرفت، به ما وام می‌دادند. آن‌ها حتی مدارک مالی ما را بررسی هم نکردند. وقتی دیدم آن‌ها اینقدر به ما وام می‌دهند، پرسیدم: «آیا ممکن است به اندازه ارزش ملک به ما وام بدهید؟» آن‌ها پاسخ دادند: «مشکلی نیست، می‌توانیم این کار را انجام بدهیم.»

خداوند پیش از اینکه بدانید این پیوندهای الهی را برای شما مهیا کرده است. افرادی در برابر شما قرار خواهند گرفت که لازم نیست برای متقاعد کردنشان زحمت زیادی بکشید. ممکن است هنوز آن‌ها را ندیده باشید، اما آن‌ها در آینده شما حضور خواهند داشت و خدا از پیش ذهن آن‌ها را برای کمک کردن به شما آماده کرده است.

فیض خداوند درهای اشتباه را برای شما می‌بندد و درهای مناسب را باز می‌کند. شاید بگویید: «اما جوئل، من فیض خداوند را در زندگی‌ام اعلام هم کرده‌ام، اما هیچ اتفاقی نمی‌افتد؛ به نظر نمی‌رسد که چیزی در زندگی من تغییر کند.» پطرس رسول می‌گوید: «تا به انتها به فیض الهی که در راه است امید داشته باشید.» شما هنوز آن را ندیده‌اید، اما فیض خدا در راه است. شفا در راه است. پیشرفت در راه است. افراد مناسب در انتظار شما هستند.

تپه‌های کوچک

چند سال پیش با مردی آشنا شدم که بسیار ناامید و دلسرد بود. او در صنعت طراحی گرافیک کار می‌کرد و زمانی شرکتش در این زمینه بسیار موفق بود، اما با گذشت سال‌ها، رونق تجارت وی رو به کاهش گذاشته بود و تمام مشتری‌های بزرگ و اصلی خود را از دست داده بود. به نظر می‌رسید که ورشکستگی امری اجتناب‌ناپذیر برای او باشد. او به تفصیل در مورد مشکلات خود با من حرف زد و گفت که همه چیز تا چه اندازه دشوار به نظر می‌رسد و این شرایط چقدر نا عادلانه است. او ادامه داد و ادامه داد. سرانجام مجبور شدم سخنانش را قطع کنم و بگویم: «ما به اندازه کافی در مورد مشکلات صحبت کرده‌ایم، حالا بیا در مورد راه حل حرف بزنیم. بیا در مورد آنچه خدا می‌تواند در زندگی تو انجام دهد صحبت کنیم. بیا در مورد این واقعیت صحبت کنیم که فیض خداوند برای یاری به تو در کار است.» ما با هم دعا کردیم و سپس من گفتم: «از تو می‌خواهم که هر روز صبح، اولین کاری که انجام می‌دهی این باشد که با صدای بلند اعلام کنی: فیض خداوند با من است. فیض خدا مشتری‌های جدیدی برای من به ارمغان می‌آورد. فیض خدا کسب و کار مرا به بهترین شکل ممکن تغییر خواهد داد. سپس در طول روز، زیر لب خداوند را به خاطر نعمت‌هایش شکر کن.» چند ماه بعد باز او را دیدم. او به آدم تازه‌ای بدل شده بود و شادی و اعتماد به نفس از چشمانش می‌بارید. او برای من تعریف کرد که چگونه وقتی تصور کرده بود که دیگر به پایان راه

رسیده و کسب و کارش نابود شده است، شرکتی که پیش از این هرگز با او کار نکرده بود از وی خواسته بود نمونه‌ای از کارهایش را به آن‌ها نشان دهد. آن‌ها او را از میان چندین شرکت بزرگ برای بستن قرارداد انتخاب کردند. او گفت: «با این مشتری جدید، درآمد من بیشتر از زمانی شد که چندین مشتری داشتم.»

ممکن است حل مشکلی که با آن روبه‌رو هستید غیرممکن به نظر برسد، اما در مورد مشکل صحبت نکنید. در مورد راه حل حرف بزنید. از این حرف بزنید که فیض خداوند در کنار شماست و برای شما کار می‌کند. «بله، درآمد من کم است، اما می‌دانم که فیض خداوند همه چیز را تغییر خواهد داد.»، «بله، افرادی که من با آن‌ها کار می‌کنم با من رفتار درستی ندارند، اما من زندگی را برای خودم تلخ نمی‌کنم، زیرا می‌دانم فیض خدا رفتارشان را تغییر خواهد داد.»، «بله، فرزندم از من دور است، اما می‌دانم که این موقتی است و فیض خدا او را به‌سوی من باز خواهد گرداند.»

این همان کاری است که مردی به نام زروبابل^۲ در کتاب مقدس انجام داد. او مسئول بازسازی معبد اورشلیم بود، اما همه چیز علیه او پیش می‌رفت. رهبران شهر وکلایی را استخدام کردند تا تلاش کنند جلوی این کارش را بگیرند؛ آن‌ها نمی‌خواستند به او اجازه دهند معبد را از نو بسازد. دیگران نیز باعث نزاع و دردسر می‌شدند. ساختن معبد به نظر غیرممکن می‌رسید. زروبابل می‌توانست دلسرد شود. اما او به پیشگویی زکریا در مورد خودش، که

خداوند به او الهام کرده بود، باور داشت. زروبابل گفت: «ای کوه بزرگ مشکلات که در برابر من ایستاده‌ای، تو هیچ چیز نیستی. تو باید به تپه‌ای کوچک بدل شوی. من با فیض خداوند این معبد را تمام می‌کنم.» او به خود می‌گفت: «من این کوه بزرگ را در مقابل خود دارم اما نگران نیستم، زیرا می‌دانم که قرار است این کوه به تپه‌ای کوچک و خاکی بدل شود.» چگونه قرار بود این اتفاق بیفتد؟ راز زروبابل چه بود؟ زروبابل تنها با اعلام فیض خداوند در زندگی‌اش به موفقیت رسید. او گفت: «بله، مانع بزرگی بر سر راه من قرار دارد اما من فیض خدا را با خود دارم. فیض خداوند راه‌های مرا هموار می‌کند. فیض خدا دشمنانم را سرکوب می‌کند. فیض خدا کاری می‌کند تا من ساختمان معبد را به پایان برسانم.» زروبابل در مورد کوه خود حرف نزد، بلکه با کوه حرف زد.

وقتی با چالشی روبه‌رو هستید ناامید نشوید. به جای اینکه از مشکلات حرف بزنید، از فیض خدا سخن بگویید. به ناچیز بودن دارایی‌تان در حساب بانکی خود نگاه نکنید، نگاهتان به فیض خداوند باشد. بگویید: «من قرض خواهم داد و قرض نخواهم گرفت. به هر کاری دست بزنم رونق خواهد یافت و در آن موفق خواهم بود.» درباره بیماری خود حرف نزنید، بلکه از سلامتی صحبت کنید. بگویید: «این بیماری پایان زندگی من نیست. این درد همیشگی نیست و فیض خدا مرا شفا خواهد داد.» درباره مشکلات قانونی خود صحبت نکنید. بگویید: «من در دادگاه پیروز خواهم بود. فیض خدا دشمنانم را شکست خواهد داد.» به یاد داشته باشید که دعا کردن کافی

نیست. باور داشتن به تنهایی کافی نیست. آنچه می‌تواند کوه را به تپه تبدیل کند اعلام حضور فیض خدا در زندگی‌تان است.

می‌خواهم که به اعلام فیض خداوند عادت کنید. من اعتقاد دارم اگر بگذارید این عادت در روح‌تان ریشه بگیرد، زنجیرهایی که شما را عقب نگه داشته‌اند شکسته خواهند شد و شما آزاد خواهید بود. در چنین شرایطی وارد سطحی جدید از سرنوشت خود می‌شوید. من اعلام می‌کنم که هم‌اکنون فیض خدا در زندگی جدید شما جاری است. من اعلام می‌کنم که فیض خداوند شامل حال خانواده، ازدواج، شرایط مالی، کسب‌وکار، روابط شما با رئیس، همکاران و مشتری‌هایتان خواهد بود. با اعلام فیض خدا در زندگی‌تان، درهای جدید به روی فرصت‌ها، ارتقای شغلی و فراوانی مالی برای شما باز خواهد شد. فیض خدا باعث می‌شود افراد مناسب به سمت شما کشیده شوند. من اعلام می‌کنم که فیض خداوند برایتان سلامتی، قدرت و انرژی را به ارمغان خواهد آورد و شما را از تمام بیماری‌ها، دردهای مزمن، افسردگی و اعتیاد رهایی خواهد بخشید. من اعلام می‌کنم که قدرت فیض خدا بیش از هر نیرویی است که سعی می‌کند شما را متوقف کند. من اعلام می‌کنم که کوه مشکلات شما در حال تبدیل شدن به یک تپه است. درست مانند آنچه برای نحمیا رخ داد، فیض خدا کارهایتان را تسریع خواهد بخشید. شما زودتر از آنی که تصور می‌کنید به نتیجه خواهید رسید. من اعلام می‌کنم که فیض خدا قصد دارد شما

را به سطح جدیدی از موفقیت برساند. شما به زندگی تازه‌ای دست خواهید یافت، استانداردهای تازه‌ای برای خود تنظیم خواهید کرد و سرنوشت تازه‌ای برای خود خواهید ساخت.

کتاب (nbookcity.com)

فصل سوم: رابطه با فیض خداوند

وقتی نوجوان بودم، یک افسر پلیس مرا به دلیل رانندگی با سرعت خیلی بالا متوقف کرد. وقتی او نامم را از روی گواهینامه خواند، از من پرسید آیا من با کشیشی که او هر هفته برنامه‌اش را از تلویزیون تماشا می‌کند نسبتی دارم یا خیر؟ من به او گفتم که وی پدر من است. افسر پلیس گواهینامه‌ام را به من برگرداند و فقط گفت که پس از این با سرعت کمتری رانندگی کنم. من توانستم بدون پرداخت جریمه از آنجا بروم، من شامل فیض شدم، فقط به دلیل ارتباطی که با پدرم داشتم. این بخشش و فیض به دلیل کاری که انجام داده‌ام، شامل من نشده بود. من فقط پسر مردی بودم که این افسر پلیس او را دوست داشت و به همین دلیل به من لطف کرد.

کتاب مقدس می‌گوید: «فیض پروردگار شامل حال نوح شد.» هنگامی که سیل بزرگی زمین را پوشاند، خانواده نوح تنها کسانی بودند که نجات یافتند. در هیچ جای کتاب مقدس نیامده است که فیض خداوند شامل حال پسران نوح یا دخترانش شده است. فرزندان نوح فقط به این دلیل زنده ماندند که با نوح در ارتباط بودند. این یک قانون است: وقتی شما با افرادی ارتباط دارید که فیض خدا را دریافت می‌کنند، افرادی که مقام بالاتری دارند و افرادی که موفق‌ترند، فیض خدا از آن‌ها به‌سوی شما سرازیر خواهد شد. شما افزایش روزی و پیشرفت خود را شاهد خواهید بود فقط به این دلیل که با چنین افرادی در ارتباط هستید. لازم است با افرادی در ارتباط باشید که

منبع الهام شما باشند، شما را به چالش بکشند و وادارتان کنند تلاش کنید بهتر عمل کنید.

وقتی با کسانی در ارتباط هستید که فیض خدا را دریافت می‌کنند، به آن‌ها احترام می‌گذارید، از آن‌ها یاد می‌گیرید، به آن‌ها متصل می‌شوید و برکت می‌یابید. هر قدر که این افراد بیشتر فیض را دریافت کنند، شما بیشتر برکت خواهید یافت. سرانجام شما مانند همان کسانی خواهید شد که به آن‌ها وصل شده‌اید. حال سؤال این است: آیا با کسانی در ارتباط هستید که همانی را در زندگی خود دارند که شما در آرزویش هستید یا با افرادی مرتبط شده‌اید که منفی‌اند، پیشرفتی در زندگی خود ندارند، کاری می‌کنند تا شما وادار شوید خود را با دیگران مقایسه کنید یا موجب می‌شوند از انرژی خالی شوید؟ این بسیار خوب است که بتوانید بر آن‌ها تأثیر بگذارید، آن‌ها را برای تغییر یافتن تشویق کنید. اما اگر تمام وقت خود را با آن‌ها سپری می‌کنید، باید بدانید که در خطر این قرار دارید که شما نیز مانند آن‌ها شوید. انرژی منفی آن‌ها به شما هم سرایت خواهد کرد.

شما باید از افرادی که مانع رشدتان می‌شوند، نیروهای بالقوه‌تان را محدود می‌کنند و موجب می‌شوند شما خود را با دیگران مقایسه کنید، جدا شوید. لازم است رابطه‌های تازه‌ای برقرار کنید. با کسانی در ارتباط باشید که پیشرفت می‌کنند، آن چیزهایی را در زندگی خود دارند که شما آرزویش را دارید و در سطح بالاتری از شما قرار دارند. شما به حضور عقاب‌ها در زندگی‌تان نیاز دارید. نمی‌توانید با مرغ‌ها در ارتباط باشید و انتظار داشته باشید

سرنوشت عقاب‌ها را به دست بیاورید. شما نمی‌توانید تمام وقت آزاد خود را با کلاغ‌ها، افرادی که مدام غر می‌زنند و شکایت می‌کنند، یا با بوقلمون‌ها، افرادی که به چاپلوسی عادت کرده‌اند، سپری کنید و مانند آن‌ها نشوید. شما به رابطه با افرادی نیاز دارید که هر روز بر میزان موفقیت‌های خود اضافه می‌کنند، افرادی که موقعیت‌های تازه را برای خود کسب می‌کنند، افرادی که بدهی ندارند، افرادی که از شما بزرگ‌تر و بهتر فکر می‌کنند، افرادی که چشم‌اندازی را در برابر شما قرار می‌دهند که هرگز ندیده‌اید.

ذهنیت یک مرغ را نداشته باشید

چند سال پیش به دیدن یکی از دوستانم رفتم که مدیر یکی از شبکه‌های تلویزیونی است. مدیران این شبکه تلویزیونی در حال مذاکره برای یک برنامه بودند. دوست من گفت: «من می‌خواهم ۸۰ میلیون دلار پیشنهاد بدهم.» من از حیرت روی صندلی خود میخکوب شده بودم. پیش از این فکر می‌کردم اینکه ما برای کلیسا یک صفحه نمایش به قیمت ۸۰.۰۰۰ دلار خریده‌ایم اتفاق بسیار بزرگی است، اما این مردان در مورد مبالغ زیادی از پول طوری صحبت می‌کردند و با هم چانه می‌زدند که انگار دارند یک جفت کفش تنیس می‌خرند. چنین مکالمه‌ای برای من بسیار تازگی داشت و آن را درک نمی‌کردم، اما خداوند مرا در این مکان قرار داده بود تا چشم‌اندازم را گسترش دهد. خدا از این مرد برای بزرگ کردن تفکر من استفاده می‌کرد. پس از اتمام جلسه، قصد داشتم به دوستم بگویم: «وای! رقم‌هایی که درباره‌شان حرف می‌زدید باورنکردنی بودند.» اما احساس کردم چیزی در درونم گفت: «جوئل، دهانت را ببند.»

وقتی خدا شما را با گروهی از عقاب‌ها قرار می‌دهد، ذهنیت مرغ‌ها را نداشته باشید. هرگز در مورد این صحبت نکنید که شما هرگز چنین چیزهایی را ندیده‌اید و امکان ندارد چنین چیزهایی برای شما رخ دهد. بگذارید حس موفق بودن در درون شما جوانه بزند. هوای پیروزی را در کنار آنان تنفس کنید. به فضا عادت کنید. این همان

جایی است که خدا می‌خواهد شما را به آنجا ببرد. به همین دلیل هم هست که او ابتدا شما را جایی قرار می‌دهد تا بتوانید چشم‌اندازی از آینده‌تان را ببینید، نه برای اینکه شما را تحت تأثیر قرار دهد، نه فقط برای اینکه به شما نشان دهد آن سوی سکه زندگی چه شکلی است، برای اینکه شما فکر خود را برای رسیدن به این زندگی آماده کنید. شما باید در خانه ذهنتان برای جا دادن چیزهای جدیدی که خدا می‌خواهد به شما بدهد، اتاق‌هایی را ایجاد کنید. اگر با دید محدود زندگی می‌کنید، اگر ذهنتان نمی‌تواند پیروزی را بپذیرد، اگر باور دارید که اتفاقات خوب هرگز برایتان رخ نخواهند داد، اگر به خود می‌گویید موفقیت از شما خیلی دور است، هرگز زندگی‌تان تغییر نخواهد کرد، زیرا شما هرگز به جایی نمی‌روید که نتوانید آن را بپذیرید. اما خداوند ابتدا شما را در موقعیتی ایده‌آل قرار می‌دهد تا نگاهی اجمالی به سطح دیگری از زندگی بیندازید و به شما نشان دهد جایی که قصد دارد شما را ببرد، کجاست. در چنین شرایطی لازم است تا شما نیز سهم خود را انجام دهید و با خدا توافق کنید.

حدود پنج سال پس از آن جلسه، ساختمان جدید کلیسا به ما داده شد و هنگامی که من فهمیدم نوسازی ساختمان حدود ۱۲۰ میلیون دلار هزینه دارد، دیگر این مبلغ آنقدر برایم بزرگ نبود که در همانجا از هوش بروم. من با شنیدن چنین رقمی مرعوب نشدم. من فکر کردم: خدایا، تو این کار را برای دوست من انجام دادی، پس بی‌تردید می‌توانی آن را برای من هم انجام دهی. اما اگر من با آن مرد در ارتباط نبودم، اگر فقط با مردمی در سطح

خود وقت می گذراندم، هرگز ذهنم برای دست زدن به کارهای تازه و بزرگ آماده نشده بود و در این جایگاه تازه قرار نمی گرفتم. شما در زندگی خود به افرادی نیاز دارید که افکاری بزرگتر از افکار شما در سر دارند، می خواهند به رؤیاهایی بزرگتر از رؤیاهای شما برسند و به چیزهایی بزرگتر از آنچه شما باور دارید، باور دارند. اگر باهوش ترین عضو گروه خود هستید، پس باید بدانید گروه شما خیلی کوچک است. خداوند پیش از اینکه شما بدانید این پیوندهای مطلوب را برایتان تنظیم کرده است، افرادی برای کمک به شما مقدر شده اند، پس فقط لازم است حرکت کنید.

با عقاب‌ها پرواز کنید

در کتاب مقدس، نعومی^۳ و عروش روت^۴ هر دو بیوه بودند. آن‌ها در بیت لحم زندگی بسیار فقیرانه‌ای داشتند. روت هر روز به مزارعی که در آن‌ها در حال برداشت گندم بودند می‌رفت و گندم باقیمانده روی زمین را جمع می‌کرد تا چیزی برای خوردن داشته باشند. به نظر می‌رسید این سرنوشت آن‌هاست که به سختی در کنار هم زندگی کنند. اما روزی نعومی مردی به نام بوعز^۵ را دید. او صاحب زمین‌های کشاورزی بسیار و یکی از ثروتمندترین مردان آن منطقه بود. نعومی نه تنها فیض خدا را در زندگی بوعز تشخیص داد، بلکه به آن احترام گذاشت. او به روت گفت: «می‌خواهم لباس مناسبی بپوشی، عطر بزنی و به دیدار این مرد بروی.» در حقیقت او می‌گفت: بوعز فیض خدا را در زندگی خود دارد و ما باید با او ارتباط برقرار کنیم. روت نه تنها با بوعز ملاقات کرد، بلکه عاشق او هم شد و آن‌ها سرانجام با هم ازدواج کردند. روت با کسی ارتباط برقرار کرد که فیض خدا در زندگی‌اش جاری بود و از این رو توانست فیض خدا را به زندگی خود سرازیر کند.

وقتی فیض خدا را در زندگی شخصی می‌بینید، با ایجاد ارتباط با آن فرد به فیض خدا احترام می‌گذارید و با احترام به این افراد و آموختن از آن‌ها، فیض خدا را به سوی خود جذب می‌کنید. نعومی می‌توانست فکر کند: اوه، بوعز خیلی ثروتمند است، سرش شلوغ است و به ما توجهی نخواهد کرد. یا می‌توانست بوعز و زندگی‌اش را نادیده

بگیرد، در دایره امن خود باقی بماند و سال‌های پیری‌اش را بگذرانند و در این صورت زندگی‌اش با هیچ موفقیتی همراه نبود و ما هم هرگز در مورد او حرفی برای گفتن نداشتیم. اما نعو می تشخیص داد که بوعز یک عقاب است و تصمیم گرفت خودش هم از دایره امنش بیرون آید و با عقاب‌ها پرواز کند. بدون شک این کار برای او راحت نبوده است. او مجبور شد از چند مرغ جدا شود و وقت کمتری را با بوقلمون سپری کند. لازم بود تا ترس را کنار بگذارد و با ایمان قدم بردارد تا بتواند با عقاب در ارتباط باشد. اما این کار درهای جدیدی را برای او باز کرد و او و روت را به سطح جدیدی از زندگی برد.

آیا افراد موفق هستند که خداوند آن‌ها را به شما نشان داده است و شما آن‌ها را نادیده می‌گیرید؟ از موفقیت آن‌ها مرعوب نشوید. شما می‌توانید از آن‌ها الهام بگیرید. خدا آن‌ها را در کنار شما قرار داده است تا بتوانید با آن‌ها ارتباط برقرار کنید. اگر به فیض خدا در زندگی آن‌ها احترام بگذارید، این فیض به سمت شما جاری می‌شود. از کسی که بیش از شما از فیض خدا برخوردار است و نفوذ و بینش بیشتری دارد، مانند بوعز، بیاموزید که چگونه باید فیض خدا را در زندگی‌تان دریافت کنید. این کار سود زیادی برایتان خواهد داشت. درهای تازه‌ای برایتان باز خواهد شد. شما به جایگاهی خواهید رسید که به‌تنهایی نمی‌توانستید برسید. همه این‌ها فقط به دلیل یک ارتباط مطلوب برایتان حاصل خواهد شد.

شما چیزی را برداشت می‌کنید که پیش از این کاشته‌اید. اگر در زمین ارتباطات نگران‌کننده کاشته باشید و با افرادی در تماس باشید که ناراحت، مضطرب و نگران‌اند، نگرانی‌های جدیدی را برداشت خواهید کرد. اگر بذرهای خود را در زمین افرادی بکارید که شما را وادار به قیاس با دیگران می‌کنند، شما را پایین می‌کشند و باعث می‌شوند که پایتان را بیش از گلیمتان دراز کنید، شما فقط عدم اعتماد به نفس و قرار دادن خود در مقایسه با سایرین را درو خواهید کرد، اگر ترجیح داده‌اید با کسانی در ارتباط باشید که فقط بدگویی می‌کنند و همیشه از زندگی شکایت دارند، یک زندگی منفی، محدود و دلسردکننده را به دست خواهید آورد. اما اگر بذرهای خود را در زمین عقاب‌ها بکارید، افرادی که فیض خدا را با خود دارند، برکت در زندگی‌شان جاری است، موفق و خوشحال‌اند، همان چیزهایی را دارند که شما در آرزوی داشتنشان هستید، به همانجایی می‌روند که رؤیای شماست، کسانی که بدهی ندارند، یتیم‌خانه می‌سازند، به سایر افراد کمک می‌کنند و به‌طور مرتب زندگی و کسب‌وکار خود را گسترش می‌دهند، آنچه درو خواهید کرد یک زندگی بهتر در سطحی بالاتر از صورتان خواهد بود.

ما همه دوستانی داریم. همه رفقای داریم که با آن‌ها بزرگ شده‌ایم. در بهترین حالت، همه ما مربیانی داریم، افرادی را داریم که به آن‌ها کمک می‌کنیم، اما بسیار مهم است که ارتباط‌های مطلوب با افرادی را هم داشته

باشیم که خیلی جلوتر از ما هستند و در حالت عادی به نظر نمی‌رسد ما هرگز بتوانیم به آن‌ها برسیم. این ارتباط کاشتن بذری است که خدا می‌خواهد از آن استفاده کند تا شما را به جایی برساند که تازه حال در خواب هم ندیده‌اید.

کتاب (nbookcity.com)

غرور، احترام و انگیزه بکارید

یکی از دوستان کشیش من در شهر هیوستون کلیسایی با چند صد نفر عضو داشت. او این کار را پانزده سال پیش شروع کرده بود و در تمام این سال‌ها، تعداد آن‌ها همین بود و هیچ تغییری پیدا نکرده بود. به نظر می‌رسید آن‌ها به حدنصاب خود رسیده‌اند و نمی‌توانند بیش از این کاری انجام دهند. اما دوستم برنامه‌ای از کشیشی در کالیفرنیا دید که کلیسای بزرگی داشت. او آنقدر تحت تأثیر این مرد قرار گرفته بود که فقط برای شرکت در یکی از برنامه‌های این کلیسا به کالیفرنیا پرواز کرد. او در سالن عظیم کلیسا نشست، به اطراف نگاه کرد و همه چیز را در ذهن خود ثبت کرد. این برنامه برای او بسیار الهام‌بخش بود. او هرگز ندیده بود که خدمات کلیسا می‌تواند تا چه اندازه بزرگ باشد. پس از برنامه، وی توانست کشیش این کلیسا را ملاقات کند و به او هدیه کوچکی که اعضای کلیسا فراهم کرده بودند، بدهد. او از آن به بعد هر ماه سفری به کالیفرنیا داشت تا در یکی از برنامه‌های آن‌ها شرکت کند، با اعضای این کلیسا دیدار کند و کمک مالی اعضای کلیسایش در هیوستون را به آن‌ها بدهد. او در هیوستون دوستان زیاد، اعضای خوب در کلیسایش و خانواده بزرگی داشت، اما این را فهمیده بود که باید به سطح جدیدی برسد و برای این منظور به ارتباطات جدیدی نیاز دارد.

شما نیاز دارید که وقت، انرژی و منابع و احترام خود را برای افرادی صرف کنید که آن چیزی را دارند که شما در

آرزویش هستید. هر قدر که به فیض خدا در زندگی این افراد احترام بیشتری بگذارید، به همان اندازه فیض بیشتری را دریافت خواهید کرد. این کشیش از فیضی که در زندگی یکی از همکارانش وجود داشت به چشم‌اندازی بسیار وسیع‌تر دست یافته بود. او می‌توانست روش دیگری را برگزیند، او می‌توانست نسبت به کشیش دیگر حسادت کند، از بزرگی کلیسای کالیفرنیا مرعوب شود، خود را در رقابت با این کلیسا قرار دهد، اما تصمیم گرفت تا موفقیت همکار خود را جشن بگیرد و او را تشویق کند. خیلی به طول نینجامید که کلیسای او شروع به رشد کرد. اعضای کلیسا از ۳۰۰ به ۵۰۰، از ۵۰۰ به ۱۰۰۰، از ۱۰۰۰ به چند هزار نفر افزایش یافت. اکنون کلیسای او بزرگ‌تر از کلیسای کالیفرنیاست. او از همکاری پیشی گرفت. دوست من ارزش کارهای همکاری در کالیفرنیا را شناخت، بدان احترام گذاشت و غرور، احترام و انگیزه کاشت؛ حاصل این بود که توانست غرور، احترام و انگیزه درو کند.

وقتی افرادی موفق‌تر، با استعدادتر و دارا تر از خودمان را می‌بینیم، بسیار آسان است که در دام حسادت، تلاش برای رقابت و بی‌اعتبار کردن آن‌ها بیفتیم. اغلب مردم با دیدن افراد موفق می‌گویند این آدم‌ها چقدر کارهای اشتباهی انجام می‌دهند، چقدر بد صحبت می‌کنند و استعدادی ندارند و فقط خوش‌شانس بوده‌اند. اما این کلید را به خاطر داشته باشید: اگر نمی‌توانید موفقیت دیگران را جشن بگیرید، هرگز به جایی نخواهید رسید. اگر

حسادت می‌کنید، به شدت تلاش دارید تا از آن‌ها بهتر عمل کنید، یا اگر از داشتن ارتباط با آن‌ها مرعوب می‌شوید، بی‌تردید بازنده خواهید بود. این آزمایشی از سوی خداوند است. خداوند این افراد را در مسیر زندگی‌تان قرار می‌دهد تا بتوانید زندگی خود را به مسیر جدیدی ببرید، اما آیا شما می‌توانید به آن‌ها احترام بگذارید، از موفقیتشان انگیزه بگیرید و تشویقشان کنید؟ یا غرورتان شما را از ارتباط با فیض خداوند که همراه آن‌هاست، باز می‌دارد؟ مشکل اینجاست که سرنوشت شما به افراد خاصی در این دنیا گره خورده است. اگر هنگامی که خدا این افراد را در برابر شما قرار می‌دهد تا شما نیز از فیض خدا در زندگی آن‌ها بهره‌مند شوید، خودتان را فروتن نکنید و فکر کنید که شما هم به همان اندازه توانا و باهوش هستید و از سر غرور نخواهید تا از آن‌ها استفاده کنید، اگر بگویید من نمی‌خواهم موفقیت غریبه‌ها را جشن بگیرم و آن‌ها باید موفقیت مرا جشن بگیرند، فقط رشد خود را محدود کرده‌اید.

شما از آنچه با آن در ارتباط هستید سیراب می‌شوید و هرچه در آن بکارید، به میزان بیشتری دریافت خواهید کرد. کوتاه‌فکر نباشید، اگر بر این باورید که باید باهوش‌ترین فرد در دایره افراد پیرامونتان باشید، فقط در همان سطح باقی خواهید ماند. در این شرایط هرچه بکارید، فقط همانی را درو خواهید کرد که از آن فرار می‌کنید و برایتان کافی نیست. شما باید برای رسیدن به جایی که می‌خواهید بروید، راهی بسازید. غرورتان را زیر پا بگذارید و در

زمین مدیر سرپرست محل کارتان افتخار بکارید تا افتخار بیشتری نصیبتان شود. به آن همکاری که واقعاً بالاستعداد است احترام بگذارید تا احترام بیشتری دریافت کنید. به یاد داشته باشید که این افراد تصادفی در زندگی‌تان ظاهر نشده‌اند. خداوند آن‌ها را به‌عنوان یک حلقه ارتباطی با فیضش در برابر شما قرار داده است و اگر از این فرصت استفاده کنید، درهای جدیدی برای شما باز خواهد شد. استعدادهای جدیدی را در خود کشف خواهید کرد و به سطح بالاتر و تازه‌ای از زندگی دست خواهید یافت. این افراد ابزاری برای رسیدن به بهترین سرنوشت برای شما هستند، اما خیلی اوقات، وقتی افرادی را می‌بینیم که جلوتر از ما هستند و بیش از ما از برکات زندگی برخوردار شده‌اند، به جای اینکه از آن‌ها الهام بگیریم دلسرد می‌شویم و فکر می‌کنیم که ما هرگز به چنین جایگاهی دست نخواهیم یافت. اما باید به یاد داشته باشید که اگر خدا ابزارها و توانایی‌های لازم برای رسیدن شما به چنین موفقیتی را پیشاپیش برایتان آماده نکرده بود، هرگز این افراد را در مسیر زندگی‌تان قرار نمی‌داد، پس وجود چنین افرادی در برابرتان، نشانه‌ای از خواست خدا برای رساندن شما به موفقیت است.

فیض خدا بر سرتان خواهد ریخت و شما را خواهد پوشاند

در کتاب مقدس نوشته شده است زمانی که موسی روغن مسح را بر سر هارون ریخت تا او را کاهن اعظم اعلام کند، روغن روی بدن او سرازیر شد. این جمله‌ای نمادین است. روغن نشانه‌ای برای نشان دادن فیض خداست و این داستان نشان می‌دهد وقتی شما در رابطه با افرادی قرار می‌گیرید که فیض خدا در زندگی‌شان جاری است و بیش از شما از برکات برخوردار شده‌اند، روغن فیض خدا نه تنها بر سر شما خواهد ریخت، بلکه روی بدن شما سرازیر خواهد شد و شما را در خود خواهد پوشاند. هنگامی که به این حقیقت باور داشته باشیم، خوشحال شدن از موفقیت‌های افراد پیرامونمان آسان‌تر خواهد شد. ما با این باور می‌دانیم که با احترام به این افراد و داشتن رابطه با آن‌ها بذرهایی را خواهیم کاشت که حاصلش به خودمان می‌رسد. هر قدر این افراد بالاتر روند، شما نیز به جایگاه بالاتری صعود خواهید کرد، زیرا شما در ارتباط با هم قرار دارید. با این رابطه، فیض خداوند بر سرتان می‌ریزد و نه تنها شما را مسح می‌کند، بلکه وجودتان را در خود می‌پوشاند و درست مانند همان دوست کشیش من، شما حتی از فردی که با او در رابطه قرار گرفته‌اید هم پیشی خواهید گرفت.

سال‌ها پیش، زمانی که کار خود را شروع کردم، بسیار عصبی بودم و به خود اطمینانی نداشتم. من آموزش خاصی ندیده بودم و تجربه‌ای هم نداشتم، اما در سال‌هایی که در حال رشد بودم چند کشیش بسیار برجسته را

می‌شناختم که تأثیر زیادی بر من داشتند. من بارها و بارها به سخنرانی‌های آنان گوش می‌دادم تا بتوانم مانند آن‌ها حرف بزنم. من به همه آن‌ها نامه می‌نوشتم و می‌گفتم که تا چه اندازه از آن‌ها می‌آموزم، تحسینشان می‌کنم و برایشان احترام قائلم. یکی از آن مردان برای من اسطوره بود. او خیلی جلوتر از من بود. من از اینکه او تا چه اندازه محبوب و مورد احترام است شگفت‌زده بودم و هرگز تصور نمی‌کردم بتوانم به او برسم. من این حقیقت را با فروتنی به او گفتم، اما در حال حاضر، نزدیک به بیست سال بعد از آن تصور، خدا به من بیشتر از او برکت داده است.

می‌دانید می‌خواهم چه بگویم؟ هنگامی که شما از موفقیت کسانی که جلوتر از خودتان هستند خوشحال می‌شوید و احترام و تحسین خود را به آن‌ها نشان می‌دهید، بخشی از فیضی را که شامل حال آنان شده است به‌سوی خود جذب می‌کنید. اگر به زندگی من نگاه کنید و ببینید که چگونه به موقعیت فعلی‌ام رسیده‌ام، در می‌یابید که بخشی از آن به دلیل داشتن ارتباط با افرادی بوده است که فیض خدا را با خود داشته‌اند. اگر می‌خواهید به جایگاه ویژه‌ای برسید، لازم نیست با کسانی که در آن جایگاه قرار دارند رقابت کنید، بلکه باید با آنان همراه شوید تا شما نیز به مقصدی که آن‌ها رسیده‌اند، برسید. نیازی نیست تمام تلاش خود را صرف این کنید که از آن‌ها پیشی بگیرید، شما در رقابت با هیچ‌کس جز خودتان قرار ندارید. اجازه دهید این افراد الهام‌بخش شما

باشند و بهترین خود را در کارتان انجام دهید. تنها آهن می‌تواند چاقوی آهنین را تیز کند، پس فقط آن‌ها هستند که می‌توانند به شما در رسیدن به آن شکلی که آرزو دارید، کمک کنند. آن‌ها می‌توانند شما را بهتر کنند.

به یاد داشته باشید به محض اینکه شروع به رقابت می‌کنید، حسادت در شما جوانه خواهد زد، تلاش می‌کنید تا خطاهای این فرد را بیابید و او را در برابر دیگران بی‌اعتبار کنید. این قانون را به خاطر بسپارید: پایین کشیدن کسی هرگز باعث بالا رفتن شما نمی‌شود. غیبت، شایعه‌پراکنی و بزرگنمایی اشکالات دیگران ممکن است احساس خوبی به شما بدهد، اما آن‌ها مانند بومرنگ‌اند و به سوی خودمان بازمی‌گردند. اگر بی‌احترامی بکارید، بی‌احترامی درو می‌کنید. اگر بذر شایعه‌پراکنی و مشکل‌تراشی بپاشید، همان چیزها را درو خواهید کرد. شما می‌توانید روش بهتری را در پیش بگیرید، موفقیت دیگران را همراه با آن‌ها جشن بگیرید. از کجا می‌دانید که آن‌ها فرستاده‌هایی از سوی خدا نیستند؟ شاید همین افراد کمکتان کنند تا شما بیش از آنچه انتظار دارید رشد کنید و بالا بروید. اگر شما حسادت و رقابت را انتخاب کنید، چیزی را که خدا در مسیر زندگی‌تان قرار داده است تا از آن به نفع خود بهره‌برداری کنید به مانعی جدی برای خود تبدیل خواهید کرد که شما را از پیشرفت باز خواهد داشت. این شرایط را به نفع خود عوض کنید. از آن افرادی باشید که موفقیت دیگران را جشن می‌گیرند، از کسانی که جلوتر از شما هستند بیاموزید و تحسین و احترام خود را به افرادی که از شما موفق‌ترند نشان دهید.

فیض عمودی

طبق کتاب مقدس، الیاس پیامبر بزرگی بود که معجزات شگفت‌انگیزی انجام می‌داد. یک روز الیاس داشت راه می‌رفت که جوانی به نام الیشع^۴ را در حال شخم زدن مزرعه‌ای دید. او به الیشع گفت که گاواهنش را بگذارد و با او همراه شود. الیشع به خانواده‌ای خوب و سرشناس تعلق داشت. من اطمینان دارم که وی برای خود اهدافی داشته است و می‌خواست به رؤیاهای خودش دست یابد. زمانی که الیاس از او خواست کارش را رها کند و شاگردش باشد، این بدان معنا بود که الیشع باید از الیاس مراقبت می‌کرد، کارهای او را انجام می‌داد، برایش غذا فراهم می‌کرد، چادرش را برپا می‌کرد و به حیواناتش غذا می‌داد. الیشع می‌توانست زندگی راحت خود را رها نکند و بگوید: «نه، متشکرم. من همینجا در خانه خودم خواهم ماند.» او می‌توانست مغرور باشد و از اینکه الیاس به او چنین پیشنهادی کرده بود، خشمگین شود. اما الیشع فیض خدا را در وجود الیاس تشخیص داد و به مسح خدا در زندگی او احترام گذاشت. الیشع حسود نبود. وقتی الیاس پیشنهادی داد که مرتبه‌ای پایین‌تر به او می‌داد، بدخلق نشد.

الیشع برای سال‌ها با احترام به الیاس خدمت و از او مراقبت کرد. او مراقب بود تا الیاس راحت باشد و کارهایی که لازم داشت را انجام می‌داد. وقتی شما با کسی در ارتباط هستید که فیض زیادی از خدا شامل حال وی شده

است، بخشی از این فیض را دریافت خواهید کرد. اگر به فردی که نفوذ زیادی دارد احترام بگذارید، قسمتی از این نفوذ سهم شما خواهد بود. من اطمینان دارم در آن دوران دوستان الیشع دور او جمع شدند و گفتند: «الیشع تو هنوز هم داری به این پیرمرد خدمت می‌کنی؟ مگر تو رؤیایی برای خودت نداری؟ تو مدت‌هاست که شاگردی الیاس را می‌کنی، چرا خودت استاد نمی‌شوی؟ الیاس دارد مانع پیشرفت تو می‌شود.» الیشع می‌توانست اجازه دهد دوستانش او را متقاعد کنند که دارد وقتش را تلف می‌کند و دلسرد شود، اما او فقط به سرمایه‌گذاری در رابطه‌اش با الیاس ادامه داد و به احترام به فیض خداوند که در وی وجود داشت، پرداخت.

سرانجام، الیاس به بهشت برده شد و الیشع دو برابر بیشتر از الیاس از فیض خداوند برخوردار بود. به یاد داشته باشید زمانی که به دیگران خدمت می‌کنید، نفع آن‌ها را در نظر می‌گیرید و از موفقیت‌هایشان خوشحال می‌شوید، روزی خواهد رسید که نه‌تنها به جایگاه آن‌ها می‌رسید، بلکه از آن‌ها پیشی می‌گیرید و مانند الیشع دو برابر بیش از آنان از الطاف و برکات خدا بهره‌مند می‌شوید.

به همین دلیل دشمن همیشه به شدت تلاش می‌کند تا ما را نسبت به یکدیگر حسود و رقیب کند. کاری می‌کند تا ما بخواهیم یکدیگر را پایین بکشیم، زیرا او می‌خواهد ما در همانجایی که هستیم متوقف بمانیم و از پیشرفت دور شویم. این در حالی است که اگر شما ایمان داشته باشید که وقتی به دیگران کمک می‌کنید، از موفقیت‌هایشان

شاد می‌شوید و در رابطه‌هایی که دارید اعتماد، حمایت و احترام خرج می‌کنید، در حقیقت در حال سرمایه‌گذاری برای آینده خود هستید و تلاش‌های شما دو برابر بیشتر برایتان فایده خواهد داشت و بیش از پیش به رابطه‌های مثبت اهمیت خواهید داد. اما اگر فقط به روابط افقی بپردازید، یعنی فقط با افرادی که در سطح شما هستند معاشرت داشته باشید، تنها به همان اندازه از فیض خداوند بهره‌مند خواهید شد که هم‌اکنون از آن برخوردارید و این در حالی است که اگر به روابط عمودی هم نظر کنید و با افرادی که بالاتر از شما هستند در رابطه باشید، می‌توانید بخشی از فیض خدا را که در این افراد بیشتر از شماست، به‌سوی خود بکشید و این فیض مانند روغن مسح بر سر شما خواهد ریخت و علاوه‌بر آن، بدنتان را هم پوشش خواهد داد.

رابطه‌های مورد علاقه خود را بشناسید

بسیاری از کشیش‌ها به جلسات هفتگی کلیسای ما می‌آیند. آن‌ها وفادارانه از کلیسای ما پشتیبانی می‌کنند و در برنامه‌های مختلف ما شرکت دارند. بارها شده است که یکی از آن‌ها به من بگوید از هنگامی که با ما ارتباط برقرار کرده‌اند، کلیسایشان شروع به رشد و پیشرفت کرده است. یک بار یکی از این کشیشان به من گفت که تعداد اعضای کلیسای او از ۲۰۰ نفر به بیش از ۶۰۰۰ نفر افزایش یافته است. او گفت: «جوئل، من حتی می‌توانم زمان دقیق شروع رشد کلیسایم را هم به تو بگویم، رشد کلیسای ما درست فردای همان شنبه‌ای شروع شد که ما در برنامه کلیسای شما شرکت کردیم.»

من در این مورد اصلاً اغراق نمی‌کنم. این یک اصل معنوی است. خدا در زندگی شما افرادی را قرار می‌دهد که حلقه‌های ارتباطی‌تان با فیض خداوند هستند. این افراد می‌توانند کاری کنند که زندگی شما به سطح بالاتری وارد شود. به اطرافتان نگاه کنید، کسانی را ببینید که خدا به آن‌ها نعمت می‌بخشد و فیض خود را به آن‌ها بخشیده است. از برقراری رابطه با آن‌ها نترسید و به آن‌ها حسادت نکنید. اگر به فیض خدا در ایشان افتخار کنید و به آن احترام بگذارید، فیض خدا به‌سوی شما باز خواهد گشت.

مردی را می‌شناسم که در جوانی آرزو داشت روزی صاحب هتلی باشد. او در هجده سالگی با آقای مسنی ملاقات

کرد که صاحب یکی از بزرگ‌ترین هتل‌های زنجیره‌ای در جهان بود. این پسر مرد را متقاعد کرد که در یکی از هتل‌هایش به او شغلی بدهد. هر بار که صاحب هتل به آنجا می‌آمد، این مرد جوان دوان‌دوان به پیشواز او می‌رفت، از او پذیرایی می‌کرد، در خودرو را برایش باز می‌کرد و کیف او را برایش می‌آورد. او همیشه برای این مرد احترام زیادی قائل بود و این احترام و تحسین را به او نشان می‌داد. مالک هتل این جوان را دوست داشت و به‌طور مرتب به او ترفیع شغلی می‌داد. مرد جوان در اوایل دهه سی زندگی، کارش را در هتل رها کرد تا کسب‌وکار خودش را شروع کند. او یک قطعه زمین بسیار مرغوب و گران‌قیمت پیدا کرد که مشرف به اقیانوس بود و مردی که او برای سال‌ها برایش کار کرده بود می‌خواست یکی از شعبه‌های هتل خود را در آنجا بسازد. این جوان نزد صاحب هتل آمد و پرسید که آیا ممکن است او این زمین را بخرد و به‌تدریج پول آن را به وی برگرداند؟ برای برگرداندن این میزان از پول، به زمانی بیش از ده سال نیاز بود. مالک هتل گفت: «من هرگز خواب هم نمی‌دیدم که برای کسی چنین کاری انجام دهم، اما تو همیشه آنقدر با من رفتار خوبی داشته‌ای که می‌خواهم فرد موفقی باشی. من این ملک را با شرایطی که گفתי به تو می‌فروشم!» این جوان در آنجا یک تفریحگاه زیبا ساخت که بسیار موفق شد. امروز او در سراسر جهان هتل دارد. موفقیت او از زمانی شروع شد که احتمال برقراری یک ارتباط مطلوب را تشخیص داد.

خدا افرادی را در زندگی شما قرار می‌دهد تا به شما کمک کنند و شما برای اینکه از فیض خداوند برخوردار شوید، لازم است به جای اینکه با این افراد رقابت کنید، با آن‌ها رفاقت کنید. آن‌ها دست شما را خواهند گرفت و بلندتان خواهند کرد. این کار به معنای چاپلوسی کردن و فریب دادن مردم در تلاش برای موفقیت نیست، بلکه شناخت و احترام به فیض خداوند است که در این افراد وجود دارد.

قایق شما در حال پر شدن است

در انجیل آمده است، عیسی قایق پطرس را قرض گرفت تا بتواند جمعیت زیادی از مردم را که در ساحل جمع شده بودند، آموزش دهد. هنگامی که سخنان عیسی به پایان رسید، او به پطرس گفت که تورش را به اعماق دریا بیندازد تا ماهی صید کند. پطرس تمام شب را به ماهیگیری پرداخته بود، اما هیچ چیز صید نکرده بود، با این حال وی یک بار دیگر تور خود را به آب انداخت. این بار پطرس آنقدر ماهی گرفت که نزدیک بود تورش پاره شود و در انجیل آمده است که او فریاد زد و از دوستش کمک خواست. دوستش به کمک او آمد و به زودی هر دو قایق آنقدر از ماهی پر شد که آن‌ها نگران شدند مبادا قایق‌هایشان غرق شود. پطرس برکت یافت، زیرا اطاعت کرد. به پطرس لطف شد، اما این فیض فقط به او منحصر نماند و دوستانش، آن‌هایی که در رابطه با او بودند نیز در برکتی که به‌سوی او سرازیر شده بود شریک شدند و از ماهی‌های زیادی که پطرس گرفته بود، استفاده کردند. وقتی با کسی ارتباط برقرار می‌کنید که فیض خدا را در زندگی‌اش دارد، اگر برکات زندگی او افزایش پیدا کند، برکت زندگی شما نیز زیاد خواهد شد. دوستان پطرس کاری انجام نداده بودند که آن‌ها را شایسته دریافت ماهی کند. پطرس تنها کسی بود که قایقش را به عیسی قرض داد. خدا می‌توانست فقط آنقدر ماهی به‌سوی آن‌ها بفرستد که برای پر کردن قایق پطرس کافی باشد، اما خداوند نعمت خود را آنچنان بر سر پطرس ریخت که از سرریز آن،

دیگران هم برخوردار شدند و به فیض خداوند در زندگی وی پی بردند.

اینکه با چه کسانی ارتباط دارید در زندگی‌تان اهمیت زیادی دارد. برکاتی که متعلق به شماست در ارتباط با افرادی قرار دارد که خدا در زندگی‌تان قرار داده است. اگر در زندگی‌تان ماهی نمی‌بینید، لازم است افرادی را که به آن‌ها وصل شده‌اید یک بار دیگر ارزیابی کنید. ممکن است لازم باشد از رابطه‌هایی که به نفعتان نیست دست بردارید و با افرادی که فیض خدا را با خود دارند و از آن‌ها دور مانده‌اید، رابطه‌های تازه‌ای برقرار کنید. به یاد داشته باشید که نه تنها قایق پطرس پر از ماهی شد، بلکه قایق دوستش نیز پر از ماهی شد.

شما شبیه به همان کسی خواهید شد که بیش از همه با او در ارتباط هستید. آیا اکنون با کسی در ارتباط هستید که به آنچه شما آرزویش را دارید، رسیده است؟ آیا دوستانتان را افرادی تشکیل می‌دهند که برکت بیشتری در زندگی‌شان دارند یا از شما موفق‌ترند؟ به پیرامونتان نگاه کنید و رابطه‌های مفید و مورد علاقه‌تان را بیابید. به خاطر اینکه آن‌ها از شما پیش‌تر رفته‌اند از برقراری رابطه با آن‌ها نترسید. حسود نباشید و از اینکه آن‌ها چیزهای بیشتری دارند خشمگین نشوید. موفقیتشان را جشن بگیرید، به دوستی‌تان با آن‌ها احترام بگذارید و وقت، انرژی و توان خود را در این دوستی سرمایه‌گذاری کنید. من ایمان دارم اگر این کار را انجام دهید، مانند دوستان پطرس، قایق شما نیز پر خواهد شد و شما به فراوانی مالی، موفقیت‌های روزافزون، ارتقای مالی و سطح جدیدی از

قدرت فیض | فصل سوم: رابطه با فیض خداوند

زندگی خواهید رسید. این زندگی در انتظار شماست!

شهر کتاب (nbookcity.com)

فصل چهارم: فیضی که شما را خاص می کند

فیضی که خدا به زندگی شما می بخشد باعث می شود متفاوت باشید. این یک مزیت است که باعث تمایز شما و کسانی می شود که به خدا احترام نمی گذارند. کتاب مقدس در مورد کسانی که به خدا ایمان دارند می گوید: «آن ها افراد عجیبی هستند.» البته این ترجمه قدیمی است و شاید بهتر باشد بگوییم که ایمان آورندگان به خدا «یک قوم متفاوت» را تشکیل می دهند. شما معمولی نیستید. شما مانند همه مردم نیستید. شما علامت گذاری شده اید. نور خدا بر چهره شما می درخشد و باعث می شود در میان دیگران متمایز باشید و دیده شوید.

این تمایز باعث می شود که وقتی دیگران برای تهیه روزی خود تقلا می کنند، شما از نعمت های خدا برخوردار باشید. شما از مشکلات عبور خواهید کرد، در حالی که دیگران در آن گرفتار می شوند. دیگران با فاجعه روبه رو می شوند، اما شما از آن محافظت می شوید. شما تفاوتی برجسته با دیگران دارید، شما در زندگی تان تنها نیستید. شما مجبور نیستید در زندگی فقط با اتکا به قدرت، استعداد، ارتباطات و تحصیلات خودتان جلو بروید. نیرویی هست که از شما پشتیبانی می کند، شما را راهنمایی می کند، از شما محافظت می کند و به نفع شما در کار است. شما ایمان به خدا را انتخاب کرده اید و از این رو خدا نیز شما را از دیگران جدا کرده است. شما قدرت خدا را در پشت سرتان دارید، پس هرگز تصور نکنید که نمی توانید به رؤیاهایتان دست یابید. در این دنیا با افتخار راه بروید،

شانه‌های خود را عقب بدهید، سر خود را بالا نگه دارید. شما قوم فراخوانده خدا هستید و خداوند شما را برای یک زندگی عالی و مرفه آفریده است.

اینکه خدا شما را انتخاب کرده و آغوش خود را برای شما باز کرده است به این معناست که او پیش از اینکه شما بدانید نعمت‌هایی را برایتان آماده کرده است که شما کاری برای به دست آوردنشان انجام نداده‌اید، پیشرفت‌هایی را برایتان فراهم کرده است که شایسته آن نبوده‌اید. کتاب مقدس می‌گوید: «برای شما خانه‌هایی هست که نساخته‌اید، باغ‌های انگوری که آن‌ها را نکاشته‌اید.» این نعمت‌ها به دلیل تلاش‌هایی که انجام داده‌اید به شما داده نمی‌شود، بلکه به این خاطر به شما تعلق می‌گیرد که به خدا ایمان داشته‌اید. وقتی به این حقیقت ایمان می‌آورید، جسورانه دعا می‌کنید و با شجاعت خواسته‌های خود را از خدا طلب می‌کنید. رؤیاهای بزرگی خواهید داشت. انتظار دارید اتفاقاتی برای شما بیفتد که ممکن است برای دیگران رخ ندهد. وقتی دیگران می‌ترسند و ناراحت و نگران‌اند، شما آرامش دارید، زیرا می‌دانید مشکلی نیست که برای خدا دشوار باشد و هیچ دشمنی وجود ندارد که بتواند با شما مقابله کند، زیرا شما ویژگی خاصی دارید: فیض.

حصاری برای محافظت

هنگامی که قوم بنی‌اسرائیل در بردگی بودند، خدا به موسی گفت نزد فرعون برود و به او بگوید که قومش را رها کند. اما فرعون گوش نداد. او بارها از فرمان خدا سرپیچی کرد. خداوند طاعون را بر فرعون و مردمش فرستاد. آب درون منبعشان را به خون تبدیل کرد. میلیون‌ها مگس زندگی آن‌ها را دشوار کرد و دسته‌های عظیمی از ملخ‌ها محصولات آن‌ها را خوردند و زمین‌هایشان را ویران کردند. جالب اینجاست که قوم بنی‌اسرائیل که حدود دویلمیون نفر بودند هم در کنار آن‌ها زندگی می‌کردند، اما طاعون هرگز بر آن‌ها تأثیر نمی‌گذاشت. خدا برای اینکه فرعون را تسلیم کند به فرستادن عذاب‌های خود ادامه داد. در این میان انبوهی از قورباغه‌ها را به سرزمین فرعون فرستاد. مردم فرعون همه‌جا قورباغه‌ها را می‌دیدند، در خانه‌هایشان، در غذاهایشان، در رختخواب‌هایشان. آن‌ها بسیار ناامید شده بودند. درحالی‌که در سمتی که قوم اسرائیل زندگی می‌کردند هیچ قورباغه‌ای نبود و زندگی طبق معمول ادامه داشت. اما فرعون باز هم نظر خود را تغییر نمی‌داد.

وقتی قرار بود خدا دسته‌های عظیم مگس‌ها را به خانه‌های مصر بفرستد، به فرعون گفت: «من با زمینی که مردم من در آن زندگی می‌کنند، متفاوت رفتار خواهم کرد. در زمین مردم من یورش مگس رخ نخواهد داد.» میلیون‌ها میلیون مگس وارد کاخ فرعون و خانه تمام مصریان شدند. تعداد مگس‌ها چنان زیاد بود که مردم

نمی‌توانستند روبه‌رو را ببینند، غذا بخورند یا بخوابند. سرزمین آن‌ها را مگس‌ها ویران کرده بود. اما درست در کنار ایشان، در خانه قوم بنی‌اسرائیل هیچ مگسی وجود نداشت. می‌توانم صدای اسرائیلی‌ها را در ذهنم بشنوم که به همسایگان خود می‌گویند: «هی، من می‌توانم مگس‌کشان را به شما قرض بدهم، ما اینجا به آن احتیاجی نداریم.» چنین رویدادی اصلاً طبیعی نبود و نشان می‌داد که خداوند تمایزی را برای قوم خود قائل است.

خداوند همین تمایز را برای شما نیز قرار داده است. از وقتی که ایمان به خدا را انتخاب کردید، او شما را علامت‌گذاری کرد تا از دیگران متمایز کند و نعمت‌های خود را به شما ارزانی دارد. مشکلات قادر به شکست دادن شما نیستند و به همین دلیل لازم نیست نگران زندگی، امنیت، آینده و فرزندان خود باشید. این روزها همه چیز در جهان بسیار منفی به نظر می‌رسد، آنقدر جنایت و خشونت زیاد است که ممکن است با دیدنشان در اطرافتان، در اینکه خدا پشتیبان شماست دچار تردید شوید و ترس شما را فرا گیرد، اما باید همیشه به یاد داشته باشید که خدا مزیتی را برای شما قرار داده است. در مزمور گفته شده است: «ممکن است ده‌هزار نفر از سمت راست به من حمله کنند و ده‌هزار نفر از سمت چپ بر من یورش آورند، اما حتی یکی از آنان نیز به من نزدیک نخواهد شد.» خدا حصار برای محافظت از شما و خانواده‌تان کشیده است و دشمن برای اینکه به شما برسد، باید از خدا اجازه بخواند.

من نمی گویم اتفاقات منفی هرگز رخ نخواهد داد. چنین چیزی حقیقت ندارد. اما باید به یاد داشته باشید که کسی از شما محافظت می کند که همه چیز در این جهان در کنترل اوست. خدا قول داده است آن هایی را که به او ایمان دارند محافظت خواهد کرد و خدا به تمام قول هایش عمل خواهد کرد.

خدا شما را علامت‌گذاری کرده است و با دیگران تفاوت دارید

با وجود اینکه طاعون و مگس‌ها به سرزمین فرعون حمله کرده بودند، وی هنوز اجازه نمی‌داد قوم بنی‌اسرائیل آزاد شوند. پس موسی به او گفت: «این بار طاعون به حیوانات شما حمله خواهد کرد و تمام دامتان، اسب‌ها، شتران، بزها و گوسفندانتان تلف خواهند شد.» یک بار دیگر، کتاب مقدس می‌گوید که خدا تمایزی را برای دام بنی‌اسرائیل قائل شد و حتی یکی از حیوانات قوم اسرائیل هم از بین نرفت. توجه داشته باشید که این تمایز حتی در مورد دارایی‌های شما نیز وجود دارد: خانه، خودرو، وسایل و همه دارایی‌تان. روز بعد، درست همان‌طور که خدا گفته بود همه دام‌ها مردند، اما حیوانات متعلق به بنی‌اسرائیل سالم بودند.

اطمینان دارم در آن زمان برخی از مردم سرزمین فرعون به این فکر افتاده‌اند که به سمتی نقل مکان کنند که قوم بنی‌اسرائیل زندگی می‌کردند. «من می‌روم طرف اسرائیلی‌ها، این قورباغه‌ها، مگس‌ها و ملخ‌ها مرا بدبخت کرده‌اند.» آن‌ها به سمت زمین بنی‌اسرائیل رفتند و در آنجا خانه‌های موقتی ساختند، اما هر جایی که می‌رفتند طاعون هم به دنبال آن‌ها بود. زیرا این محل نبود که مؤمنان را از بیماری دور نگه می‌داشت، بلکه سایه خدا روی سرشان آن‌ها را از طاعون محافظت می‌کرد. آن‌ها با مردم مصر یک تفاوت داشتند: فیض خدا.

من و تو نیز همین فیض را در اختیار داریم. ممکن است چیزهایی در اطرافمان باشد که می‌توانند به ما صدمه بزنند و آسیب برسانند، چیزهایی که ما را از رؤیاهایمان دور می‌کنند، یا ما را پایین می‌کشند، اما باید ایمان خود را حفظ کنید. باید همیشه به این حقیقت ایمان داشته باشید که مؤمنان خدا بر دیگران تمایز دارند و خالق جهان آن‌ها، دارایی، فرزندان، شغل و سلامتی‌شان را حفظ می‌کند.

وقتی نوجوان بودم، یکی از دوستان خانوادگی ما تاجر موفقی بود که صدها هکتار باغ پرتقال داشت. در یکی از آن سال‌ها هواشناسی پیش‌بینی کرد که زمستان سختی در آنجا رخ خواهد داد، طوری که همه چیز یخ خواهد بست. چنین سرمایی در آن بخش از کشور بسیار غیرمعمول بود، از این‌رو کسی برای رویارویی با آن آمادگی نداشت. این مرد می‌دانست که اگر چنین سرمایی رخ دهد تمام محصولات او از بین خواهد رفت و هزاران دلار ضرر برایش باقی خواهد ماند. در حالت طبیعی هیچ کاری از دستش برنمی‌آمد و این همان چیزی بود که مردم به او می‌گفتند، اما او به این حقیقت باور داشت که خداوند از دارایی مؤمنان محافظت خواهد کرد و از این‌رو به جای اینکه خود را شکست‌خورده بداند، دلسرد شود و با خود بگوید: «عجب بدشانسی‌ای!»، از خانه بیرون رفت و دور باغش، در میان درختان قدم زد و گفت: «خدایا ممنون که به فیض تو درختان باغ من زنده می‌مانند. تشکر می‌کنم که درختان باغ من یخ نمی‌زنند. ممنونم که امسال درختان من باز هم بار زیادی خواهند داد.» وقتی

کشاورزان دیگری که در اطراف باغ او زندگی می‌کردند شنیدند این مرد برای درختان خود دعا کرده است تا یخ نزنند، با خود فکر کردند که او عقلش را از دست داده است. این ماجرا برای آن‌ها بسیار سرگرم‌کننده بود و این مرد را دست می‌انداختند.

روز بعد سرمای شدید و یخبندان بزرگ تمام آن منطقه را فرا گرفت و کمی بیش از بیست و چهار ساعت به طول انجامید. همه کشاورزان بسیار دلسرد بودند، درختان آن‌ها از بین رفته بود و نمی‌دانستند که چطور می‌خواهند از آن پس زندگی خود را تأمین کنند. چنین سرمایی برای آنان بسیار غافلگیرکننده بود، اما عجیب‌تر و غافلگیرانه‌تر از این سرما، چشم‌اندازی بود که چند هفته بعد شاهدش بودند. صدها هکتار باغ دوست ما هنوز زیباترین و سالم‌ترین درختان پرتقال را داشت. سرسبزی این درختان در میان هزاران درختی که در چهار طرف باغ و در زمین‌های همسایه کاملاً خشک شده و مرده بودند، عجیب‌تر به نظر می‌رسید. انگار در آن بیست و چهار ساعت یخبندان، کسی پتویی عظیم را روی زمین‌های دوست ما کشیده بود. کشاورزان دیگر به شدت متحیر بودند و این بار به جای اینکه او را مسخره کنند، از او پرسیدند: «آیا ممکن است دفعه بعد برای محصولات ما نیز دعا کنی؟»

می‌دانم که بعضی‌ها می‌گویند: «جوئل، این فقط یک اتفاق است. این اتفاق تنها به دلیل نحوه شکل گرفتن ابرها یا جهتی که باد در آن روز می‌وزیده رخ داده است.» خیر این‌طور نیست. تنها دلیل این اتفاق این است که خداوند

از دارایی‌های این مرد محافظت کرده است. درختان این مرد دست‌نخورده و سالم مانده بودند، زیرا دست خدا روی آن‌ها قرار داشت. خدا از شما نیز به همین شکل محافظت خواهد کرد. خود را خارج از دایره کنترل و محافظت خداوند تصور نکنید. از شرایط گلایه نکنید و دلسرد نشوید، با خود نگویند: «کسب‌وکار رونقی ندارد، چند تن از همکارانم را اخراج کرده‌اند، فکر نمی‌کنم بتوانم بدهی‌های خود را بدهم.» این شغل شما نیست که نیازهایتان را تأمین می‌کند، خداست که به شما روزی می‌دهد. بد یا خوب بودن شرایط اقتصادی مشخص نمی‌کند که شما چقدر از نعمت‌های دنیا بهره‌مند خواهید شد، خداست که این نعمت‌ها را به شما می‌بخشد و او پیش از این ثابت کرده است که به قول‌های خود وفادار خواهد بود و به نفع شما عمل خواهد کرد. خدا همیشه زندگی مؤمنانش را حفظ خواهد کرد، پس برای دعا کردن جرئت داشته باشید و خواسته‌های خود را جسورانه از او بخواهید. ایمان داشته باشید که خواسته‌هایتان حتی در عجیب‌ترین شرایط هم برآورده خواهند شد. برای خدا محدودیتی وجود ندارد.

منبعی که همیشه نیازهایتان را تأمین می‌کند و هرگز خشک نمی‌شود

خانمی که کارش فروشندگی بود برایم تعریف می‌کرد که سال گذشته بهترین سال کاری وی بوده است، درحالی‌که به نظر می‌رسید شرایط برای همکارانش اصلاً خوب نبوده است. بسیاری از همکاران او برای اینکه بتوانند فروش نسبتاً مطلوبی داشته باشند به سختی تلاش می‌کردند و اغلب رقبای او نیز کار خود را از دست داده بودند، اما او می‌گفت: «به نظر می‌رسد هر بار که از خانه بیرون می‌روم مشتری‌های جدید مرا پیدا می‌کنند.» این خانم برایم تعریف کرد که بارها بی‌آنکه خود برنامه‌ریزی کرده باشد، در زمان و در مکان مناسب قرار گرفته و به شکلی کاملاً غیرمنتظره، مشتری بسیار خوبی در دامانش افتاده است. او می‌گفت: «جوئل، قرار است من بیرون بروم و مشتری‌های جدیدی پیدا کنم، اما به نظر می‌رسد این مشتریان جدیدند که همیشه مرا می‌یابند.» در کتاب مقدس آمده است: «حتی در قحطی، صالحان بیش از نیاز خود خواهند داشت.» حتی در زمان خرابی بازار نیز این زن می‌تواند به راحتی مشتری‌های خود را بیابد و درآمد خوبی داشته باشد، زیرا او صالح است، زیرا او فیض خدا را با خود دارد و از این رو با دیگران تفاوت خواهد داشت.

باید بدانید: تا زمانی که در کنار خدا باشید، تا زمانی که او را اولویت زندگی‌تان قرار دهید، به منبعی غنی اتصال دارید که هرگز خشک نمی‌شود. حتی در رکود اقتصادی، خدا باعث می‌شود مشتری‌ها شما را پیدا کنند. حتی

وقتی آزمایش‌های پزشکی نشان می‌دهند که وضعیت جسمانی شما اصلاً خوب نیست، به یک منبع پر از سلامتی و شفا متصل هستید. وقتی نمی‌دانید چگونه می‌توانید به رؤیاهای خود جامه عمل بپوشانید، ناامید نشوید. شما منبعی غنی از کمک‌های مالی، افراد مناسب، ایده‌ها و خلاقیت را در اختیار دارید.

دوستانی دارم که در ایالت دیگری زندگی می‌کنند. آن‌ها در تلاش بودند تا خانه خود را بفروشند، اما بازار مسکن در منطقه آن‌ها اصلاً شرایط خوبی نداشت. به‌تازگی شرکت بزرگی در نزدیکی آن‌ها ورشکست شده بود و تعداد خانه‌هایی که برای فروش گذاشته شده بودند بیش از نیاز بازار به نظر می‌رسید. تنها در خیابانی که آن‌ها زندگی می‌کردند، دوازده خانه برای فروش وجود داشت. پیش از این زمان متوسط برای فروش خانه یک سال و نیم بود، اما مشاور املاک به آن‌ها گفته بود: «عجله نداشته باشید! بدون تردید روند فروش از این هم طولانی‌تر خواهد بود و متأسفانه به همین دلیل هم قیمت خانه پایین خواهد آمد.»

شرایط اصلاً خوب به نظر نمی‌رسید، اما به جای اینکه این زوج جوان ناامید شوند و در انتظار بدترین اتفاقات بنشینند، جسورانه به خود یادآوری کردند که خدا برای آن‌ها تمایز قائل می‌شود. آن‌ها هر روز می‌گفتند: «خدایا از تو متشکریم که خانه ما را از سایر خانه‌ها متمایز می‌کنی. خدایا ممنونیم که علاقه و توجه مشتری‌ها را به خانه ما جلب می‌کنی.» شش هفته بعد آن‌ها توانستند برای فروش خانه‌شان قراردادی ببندند و آن را به قیمت خوبی

بفروشنند. مشتری خانه گفته بود که آن‌ها خانه‌های بسیاری را دیده بودند که هم موقعیت بهتری داشتند و هم قیمتشان پایین‌تر بود، اما آن‌ها می‌گفتند: «وقتی به خانه شما آمديم چیزی متفاوت در آن وجود داشت. ما در این خانه احساس آرامش کردیم. از همان ابتدا می‌دانستیم که قرار است این خانه را بخریم.»

این نشانه چیست؟ فیض خدا که شما را از دیگران متمایز می‌کند. فیض خداوند باعث می‌شود شما بهتر و برجسته‌تر دیده شوید. تصور کنید چه اتفاقاتی برایتان روی خواهد داد اگر هر روز صبح از خواب برخیزید و بگویید: «خدایا متشکرم که نور تو بر من می‌درخشد. متشکرم که تو زندگی مرا متمایز کرده‌ای.» ممکن است شرایط به گونه‌ای باشد که درست خلاف این‌ها را به شما نشان دهد. شاید هر روز صدایی در درونتان بگوید: «من هرگز بهبود نخواهم یافت. من هرگز با شخص مناسبی ملاقات نخواهم کرد. هرگز خانه‌ام به فروش نمی‌رود.» این‌ها را باور نکنید. شما باید مانند این زوج جوان جسارت داشته باشید تا باور کنید مؤمنان خدا با دیگران تفاوت دارند. شما این حق را دارید که نعمت‌های دنیا را در اختیار داشته باشید، شما حق دارید، زیرا فیض خدا با شماست. این سخنان من به هیچ وجه متکبرانه نیست، بلکه برعکس، در کمال فروتنی است، زیرا من تمایز خود را با دیگران در اینکه چه کسی هستم نمی‌دانم، بلکه بر این باورم که تنها فیض خدا که با لطفش در من قرار داده شده است، موجی می‌شود تا از دیگران متمایز باشم. خدا به مؤمنانش لطف می‌کند و باعث می‌شود شما بیش از دیگران دیده

شوید. خدا زندگی، املاک و حرفه شما را متمایز کرده است. شما باید برتری خود را بپذیرید. اگر این حقیقت را با تمام قلب خود قبول کنید، جسورانه دعا خواهید کرد و در انتظار چیزهایی خواهید بود که غیرممکن به نظر می رسند.

به پیشرفت ادامه دهید

این کاری است که پدر من انجام داد. او سال‌ها تلاش کرد تا یک پناهگاه کلیسایی جدید بسازد، اما هر بار می‌خواست تلاش‌های خود را در این مورد شروع کند، احساس ناآرامی می‌کرد و می‌دانست که زمان مناسب فرا نرسیده است. در سال ۱۹۸۶، هیوستون یکی از بدترین رکودهای اقتصادی‌ای که شهر ما تا به حال دیده بود تجربه می‌کرد. بسیاری از مراکز کسب و کار ورشکسته شده بودند و مردم برای تأمین نیازهای خود تقلا می‌کردند. چند هفته پیش از کریسمس بود و پدر من پس از عمل قلب باز، به تازگی از بیمارستان مرخص شده بود. به نظر می‌رسید این بدترین زمان برای شروع هر پروژه‌ای است، چه برسد برای تلاش به منظور جمع‌آوری پول برای تأمین بودجه ساختن یک پناهگاه برای افراد بی‌خانمان. با این حال پدرم می‌توانست در اعماق دلش صدای خدا را بشنود که زمان درست برای شروع این کار فرا رسیده است. پدرم با خود فکر کرد، اما خدایا، شروع این کار در چنین شرایطی معنی ندارد. این پروژه از همان ابتدا شکست خواهد خورد. مردم درآمد کافی ندارند و هیچ پول اضافه‌ای برایشان نمی‌ماند که بخواهند برای ساختن پناهگاه هدیه دهند. چگونه می‌توانیم این پول را تأمین کنیم؟ پدرم احساس کرد خدا به او می‌گوید: «می‌خواهم هم‌اکنون این کار را انجام دهی تا مردم بدانند من هستم که کارها را به موفقیت می‌رسانم و این کار، کار هیچ کس جز خدا نیست.»

خدا دوست دارد کارهایی غیرمعمولی در زندگی شما انجام دهد تا دیگران به سمت او جذب شوند. یک سال و نیم بعد، کلیسای پدرم یک سالن جدید شش میلیون دلاری را به‌طور کامل و بدون بدهی برای این منظور در اختیار داشت. حتی در بدترین شرایط اقتصادی، زمانی که منتقدان پدرم می‌گفتند امکان ندارد در این شرایط بتوانیم چنین کاری را انجام دهیم، خدا گفت: «نگران نباش! در حالت طبیعی ممکن است این‌گونه باشد، اما من خدای فوق طبیعی هستم. من برای شما تمایزی قائل شده‌ام که باعث می‌شود بتوانید خلاف جهت آب شنا کنید و حتی در قحطی بیش از حد نیازتان داشته باشید.»

در کتاب مقدس می‌خوانیم که یوسف شکست‌های بسیاری را پشت‌سر گذاشت. برادرانش به او خیانت کردند، به بردگی فروخته شد، به خاطر گناهی نکرده زندانی شد، او سیزده سال در سختی بود. او می‌توانست با دیدن این همه دشواری، روحیه‌ای تلخ و منفی بیابد. او می‌توانست بگوید: «خدایا، چرا اجازه دادی این اتفاق‌ها برای من بیفتد؟» اما یوسف حقیقت را تشخیص داده بود. علی‌رغم مشکلات زیاد، او همیشه بهترین رفتار را داشت. برای او مهم نبود که دیگران تلاش می‌کنند او را پایین بکشند، او به صعود ادامه داد. یوسف برای مردی به نام بوتیفار کار می‌کرد و آنقدر در کار خود به‌خوبی عمل می‌کرد و رفتار خوبی داشت که بوتیفار او را برای مدیریت خانه‌اش منصوب کرد. کتاب مقدس می‌گوید بوتیفار متوجه شده بود که دست خداوند با یوسف است و او در هر کاری که

انجام می‌دهد موفق است. بوتیفار تمایز یوسف با دیگران را تشخیص داده بود.

خدا می‌خواهد شما را به گونه‌ای برکت دهد که مردم متوجه آن شوند. او می‌خواهد خود را در زندگی شما نشان دهد. او خود را با اتفاق‌های غیرعادی در زندگی‌تان نشان خواهد داد، طوری که دیگران با حیرت از شما می‌پرسند: یعنی زمانی که دیگران برای فروش خانه خود لازم بود بیش از یک سال صبر کنند تو توانستی خانه‌ات را فقط در شش هفته با قیمت خوب به فروش برسانی؟ یعنی زمانی که همه باغ‌های پرتقال یخ زدند، باغ تو سالم ماند؟ یعنی تو توانستی درست در میان رکود اقتصادی بزرگ آنقدر کمک مالی جذب کنی که بتوانی پناهگاهی برای افراد بی‌پناه بسازی؟ جوئل، یعنی مادرت در سال ۱۹۸۱ مبتلا به سرطان دهانه رحم شد، اما هنوز زنده است؟ یعنی تمام اعضای شورای شهر رأی مثبت دادند تا ساختمانی را در بهترین نقطه شهر به تو بدهند؟

این همان فیض خداست که باعث می‌شود شما متمایز از دیگران باشید. ممکن است در گذشته نیز برخی از نتایج این فیض را در زندگی‌تان دیده باشید، اما باید برای چیزهای بسیار بیشتری آماده شوید. شما هنوز چیزی ندیده‌اید. خدا قصد دارد در زندگی‌تان کارهایی انجام دهد که نگاه همه مردم را به سوی شما جلب کند. او می‌خواهد مردم ببینند که این فقط استعداد، توانایی یا ارتباطاتان نبوده است که شما را به این موفقیت‌ها رسانده است، این دست خداوند است که درها را برای شما باز می‌کند؛ درهایی که دست هیچ‌کس قادر به باز کردنشان

نیست. خدا شما را به جایی می‌برد که نتوانید به تنهایی بروید.

کتاب مقدس می‌گوید که خدا به خاطر یوسف به بوتیفار برکت زیادی داد. به دلیل فیضی که یوسف در زندگی خود داشت، مردم اطراف او نیز برکت می‌گرفتند. شرکت شما باید خوشحال باشد که شما در آنجا کار می‌کنید. شما هر جایی باشید، نعمت در آنجا خواهد بود. به هر جایی که بروید، فیض خدا خود را نشان خواهد داد. برخی از دوستان، بستگان و همکارانتان حتی نمی‌دانند برکتی که یافته‌اند به دلیل وجود شما در کنار آن‌هاست.

جالب اینجاست که یوسف برده بود. او مقام مهمی نداشت. او فقط مسئول مراقبت از خانه، انجام تعمیرات، چمن‌زنی و تمیز کردن خانه بود، اما بوتیفار یکی از مقامات عالی‌رتبه نظامی آن روز بود. نگاه مردم روی او بود، هر بار به خیابان می‌آمد برای سلام کردن به او از هم پیشی می‌گرفتند و هرچه را فرمان می‌داد انجام می‌شد. شرایط طوری بود که همه انتظار داشتند یوسف از بوتیفار برکت یابد، اما درست برعکس بود.

می‌دانید می‌خواهم به شما چه چیزی بگویم؟ تمایزی که خدا برای شما در نظر گرفته است از هر موقعیتی قدرتمندتر است. فیض خدا بر عنوان، مقام، تحصیلات و ثروت ارجحیت دارد. وقتی نور خدا بر شما می‌تابد، نه تنها بالاتر می‌روید، بلکه آنقدر قدرتمند می‌شوید که حتی افراد اطرافتان نیز برکت می‌یابند.

مردی را می‌شناسم که برای سال‌هاست به‌عنوان مشاور با ما کار می‌کند. او مرد موفقی است و ما در مقایسه با سایر مشتری‌های او بسیار کوچکیم. حدود یک سال پیش ما با هم آشنا شدیم و یکی دو بار با هم ناهار خوردیم. پس از اینکه شروع به کار با هم کردیم، روزی به من گفت: «جوئل، از زمانی که من کار خود را با تو شروع کرده‌ام کسب‌وکارم رونق بسیار بیشتری یافته است.» او نام چند تن از مشتری‌های جدیدش را برای من گفت که یکی از دیگری مهم‌تر و چشمگیرتر بودند. او رو به همکاری که در کنار ما ایستاده بود کرد و گفت: «من دوست دارم برای جوئل کار کنم. او برایم شانس می‌آورد.» این مرد آن را «شانس» نامید، اما می‌دانم این فیضی است که خداوند در زندگی ما قرار داده است. این لطف اوست که شامل حال من و تو می‌شود.

موقعیت مکانی شما میزان برکتی را که دریافت می‌کنید، تعیین نمی‌کند

در کتاب مقدس آمده است که ابراهیم به همراه خانواده، برادرزاده‌اش لوط و همه دام و گله‌هایش به کشور جدیدی نقل مکان کرد. او به قطعه‌ای زیبا از سرزمینش رسید که دارای مراتع سرسبز و چشمه‌های آب روان بود، آنقدر زیبا که فقط می‌توان آن را در نقاشی‌ها دید. اما پس از چند ماه، ابراهیم متوجه شد که این زمین نمی‌تواند تمام گله‌ها و رمة‌های آنان را سیر کند. او به لوط گفت که این سرزمین نمی‌تواند هم دام‌های او و هم حیوانات لوط را سیر کند و باید یکی از آن‌ها این محل را ترک کند. لوط گفت که می‌خواهد همانجا، در بهترین قسمت این سرزمین بماند. ابراهیم بدون هیچ بحث و گفت‌وگویی، خانواده و رمة‌هایش را روانه جاده کرد تا جای دیگری را برای زندگی بیابد. او به بخش‌های مختلف کشور سفر کرد، اما این بار آنچه او پیدا کرد زمینی خشک و بی‌ثمر بود. این سرزمین به جای داشتن مراتع سرسبز و زیبا، بیشتر شبیه به بیابانی بود که با سنگ و شن و ماسه پوشیده شده بود و آب بسیار کمی داشت.

در یک حالت عادی، در چنین سرزمینی ابراهیم باید برای به دست آوردن اولین نیازهای زندگی‌اش تقلا می‌کرد. محصولات او باید خشک می‌شدند و رمة‌ها و اموالش در مدت زمان کوتاهی از بین می‌رفتند. اما همه چیز درست برعکس شد. ابراهیم در این سرزمین هیچ دشواری‌ای را تحمل نکرد، حتی گله‌ها و رمة‌هایش بسیار زیاد شدند و

آن زمین خشک و بی‌ثمر به واحه‌ای زیبا تبدیل شد. در حقیقت، کتاب مقدس در مورد او طوری صحبت می‌کند که نشان می‌دهد او به یکی از ثروتمندترین مردان زمان خود تبدیل شد.

شما نیز مانند ابراهیم، حتی اگر در بیابان باشید به دلیل فیضی که خدا به شما داده است، باز هم می‌توانید شکوفا شوید. مکانی که در آن زندگی می‌کنید میزان نعمتی را که دریافت می‌کنید تعیین نمی‌کند. فیضی که خدا برای شما قرار داده است این نعمت‌ها را به شما خواهد داد. شما به خدا ایمان دارید و از این رو خدا شما را متعلق به خود می‌داند و هر کجا بروید، نعمت با شما خواهد آمد. ممکن است شغل مناسبی نداشته باشید، ممکن است مردم با شما برخورد صحیح و خوبی نداشته باشند و ممکن است اعتباری کسب نکرده باشید. اشکالی ندارد، زیرا کارهای شما نیازهایتان را تأمین نمی‌کنند، این خداست که برای شما کار می‌کند. مردم سرنوشت شما را تعیین نمی‌کنند، خداست که بهترین تقدیر را برایتان رقم می‌زند. احترامی که شما مانند یوسف برای خدا قائلید، باعث توجه خداوند به شما می‌شود و شما را از دیگران متمایز می‌کند. خداوند کاری خواهد کرد که در زمان مناسب بوتیفر به دنبال شما آید، او به شما ترفیع خواهد داد یا شما را به جای دیگری منتقل خواهد کرد.

اما نکته اصلی این است که نباید در انتظار بنشینید تا از بیابان بیرون بیایید و آنگاه نگرش مثبتی داشته باشید، خدا را شکر کنید و به بهترین شکل ممکن کار کنید.

فیض خدا به رسیدن به رؤیاهایتان سرعت می‌بخشد

روزی از خانمی به نام روبی ایمیلی دریافت کردم که در آن داستان زندگی خود را برایم نوشته بود. روبی نوشته بود یک شب او و همسرش جورج، برای تهیه شام، هرچه در یخچال باقیمانده بود بیرون آوردند و تلاش کردند با ترکیب آن‌ها با یکدیگر و افزودن ادویه‌های مختلف به یک دستور غذایی جدید برسند. آن‌ها فقط داشتند تفریح می‌کردند و می‌خواستند ببینند آیا می‌توانند غذایی تهیه کنند که آن را خودشان خلق کرده باشند؟ غذایی که به این شکل تهیه شد آنقدر خوشمزه بود و آن‌ها از خوردنش لذت بردند و شروع به تهیه و فروش آن کردند. فروش این غذا اعتماد به نفس بیشتری به آن‌ها داد، زیرا همه عاشق این غذا شدند. یک شب آن‌ها در تلویزیون دیدند که یک فروشگاه بزرگ مواد غذایی مسابقه‌ای را برگزار کرده است. هر کس در این رقابت برنده می‌شد می‌توانست محصول خود را در قفسه‌های این فروشگاه بگذارد و به فروش برساند. روبی و همسرش دستور تهیه غذای خود را برای این فروشگاه فرستادند و با حیرت و شغف خبردار شدند که غذای آن‌ها در مرحله اول از میان ششصد دستور غذایی انتخاب شده و در بین بیست و پنج غذای برتر قرار گرفته است. آن‌ها بسیار هیجان‌زده بودند، به دعا کردن ادامه دادند و ایمان داشتند که برنده خواهند شد.

چند ماه بعد برنده جایزه بزرگ اعلام شد، اما متأسفانه برنده مسابقه آن‌ها نبودند. گویی باد موافق برای آن‌ها

نمی‌وزید. هفته بعد آن‌ها در جلسه سخنرانی من در لیک‌وود شرکت کردند و به سخنان من در مورد نقشه خدا برای زندگی‌مان گوش دادند. من در آن سخنرانی، در مورد چگونگی سازماندهی استراتژیک قدم‌های خدا حرف زده بودم. من گفتم که خدا مانند ما قدم بر نمی‌دارد. او همیشه قدم‌هایش را به ترتیب بر نمی‌دارد و از نقطه الف به ب و سپس به ج نمی‌رود. گاهی اوقات خدا کاری می‌کند که شما ناچار خواهید شد دو قدم جلوتر بروید، یک قدم به عقب بگذارید و سپس پنج قدم رو به جلو بردارید. نکته اصلی این است که در همه حال به خدا اعتماد داشته باشید، حتی در مواقعی که احساس می‌کنید در شرایط خوبی قرار نگرفته‌اید و هیچ چیز به نفع شما پیش نمی‌رود.

چند ماه بعد، روبی در یکی از برنامه‌های چهارشنبه‌شب‌های ما، پیامی تلفنی دریافت کرد که در آن از او خواسته شده بود با آن فروشگاه زنجیره‌ای تماس بگیرد. او از سالن خارج شد و به لابی رفت تا تلفن کند. مسئولان فروشگاه به او گفتند: «با اینکه شما برنده نشده‌اید، اما ما آنقدر دستور غذایتان را دوست داشتیم که می‌توانید آن را برای فروش در فروشگاه ما عرضه کنید.» روبی و جورج بسیار هیجان‌زده بودند و نمی‌توانستند این را باور کنند.

خداوند نه تنها می‌خواهد با فیضی که به شما می‌بخشد رؤیاهایتان را به حقیقت برساند، بلکه می‌خواهد و می‌تواند به کارها سرعت ببخشد، سریع‌تر از آنچه فکرش را بکنید. مدت کوتاهی پس از آنکه روبی و جورج غذای خود را در این فروشگاه عرضه کردند، مدیران فروشگاه باز با آن‌ها تماس گرفتند و این بار گفتند: «غذای شما آنقدر عالی

است که ما می‌خواهیم شما یک خط کامل تولید غذا برای ما ایجاد کنید و ما در راه‌اندازی آن به شما کمک خواهیم کرد.» در کمتر از یک سال، این زن و شوهر از شوخی با مواد غذایی در آشپزخانه خودشان به صاحبان یک خط تولید غذا برای یکی از بزرگ‌ترین فروشگاه‌های زنجیره‌ای مواد غذایی رسیدند.

خدا بهتر از شما می‌داند که چگونه شما را به رؤیاهایتان برساند. نور او همین حالا بر زندگی‌تان می‌درخشد. او فیض خود را بر زندگی، املاک، شغل و فرزندان‌تان قرار داده است و این باعث می‌شود شما برتر از دیگران بایستید و درهایی به روی شما باز شود که هرگز نمی‌توانستید باز کنید. فیض خدا به شما موقعیت‌های خوب، آرامش و افراد مناسب را خواهد بخشید. شما در این دنیا تنها رها نشده‌اید. شما قدرتمندترین نیرو در جهان را پشت سر خود دارید. خدا شما را فرا خوانده است، شما به او ایمان آورده‌اید و اکنون به او تعلق دارید و از این رو شما را تنها نخواهد گذاشت. اکنون لازم است تا سهم خود را انجام دهید. جسورانه دعا کنید. خدا را در ذهن خود محدود نکنید. ایمان داشته باشید که به خواسته‌هایتان خواهید رسید. اگر به این روش عمل کنید، خدا خود را با روش‌های شگفت‌انگیز در زندگی‌تان نشان خواهد داد و شما مانند ابراهیم در بیابان به ثروت خواهید رسید، مانند یوسف توجه بزرگان را به خود جلب خواهید کرد و مانند روبی و همسرش، رؤیاهایتان سریع‌تر از آنچه فکر می‌کنید برایتان اتفاق خواهد افتاد.

فصل پنجم: خداوند سرچشمه نعمت‌هاست

دنیا به جایی تبدیل شده است که بسیار آسان است تصور کنیم نیازهای ما از طرف مردم تأمین می‌شود و نگاهمان برای دریافت نعمت‌ها به‌سوی دیگران باشد. بله درست است، خدا از مردم، رؤسا و قراردادهای استفاده می‌کند تا نعمت‌های خود را به شما بدهد، اما آن‌ها منابع تأمین نیازهای شما نیستند. آن‌ها فقط زیرشاخه‌هایی هستند که به منبع اتصال دارند و خدا از آن‌ها استفاده می‌کند تا برکت‌های خود را به شما برساند. اگر چیزهای دیگری غیر از خدا را سرچشمه نعمت‌های خود می‌بینید، هرگز به آرامش نخواهید رسید، زیرا همیشه به این موضوع فکر خواهید کرد که اگر اتفاقی برای آن‌ها بیفتد بر سر زندگی شما چه خواهد آمد؟ اگر سرچشمه برکات شما افراد دیگر باشند، هر اتفاقی برای آن‌ها رخ دهد، شما منبع تأمین نیازهای خود را از دست خواهید داد. اما باید بدانید که خدا نیازهای شما را برطرف می‌کند و خدا همیشه همراه شما خواهد بود. کتاب مقدس می‌گوید: «هر هدیه خوبی که در این دنیا به دستتان می‌رسد، از طرف خدا به شما رسیده است.» ممکن است این هدیه خوب را از دست مردم بگیرید، اما این خداست که آن را برای شما فراهم کرده است. شما حقوق ماهیانه‌تان را از شرکتی که در آن کار می‌کنید دریافت می‌کنید، اما خداست که موجب شده است شما در آنجا کار کنید. خدا از افراد دیگر استفاده می‌کند تا به‌عنوان منبع تأمین نیازهایتان عمل کنند. ممکن است فردی را که با وی قرارداد خوبی بسته‌اید یکی از

دوستانتان یا فرد دیگری به شما معرفی کرده باشد، اما در حقیقت او را خدا برای شما فرستاده است.

شما مجبور نیستید برای رسیدن به مقام خوب با افرادی که در محل کارتان هستند زدوبند کنید یا چاپلوسی کنید، زیرا آن‌ها تأمین‌کننده نیازهای شما نیستند، بلکه خداست که هرچه را نیاز داشته باشید برایتان فراهم خواهد کرد. افرادی که از دست آن‌ها روزی خود را تهیه می‌کنید، فقط ابزارهایی در دستان خدا هستند که آن‌ها را انتخاب کرده است تا نعمت‌های خود را به دستان شما برسانند و اگر به این حقیقت ایمان نیاورید ممکن است مردم را خدای خود کنید. «اگر رئیس مرا دوست نداشته باشد مرا از کار اخراج خواهد کرد.»، «اگر این مشتری مرا انتخاب نکند این ماه چگونه مخارجم را تأمین خواهم کرد؟» مردم را از جایگاه خداوندی پایین بکشید. به خاطر بسپارید که مردم سرچشمه نعمت‌ها نیستند. خدا سرچشمه نعمت‌هایی است که به آن‌ها نیاز دارید. بسیار خوب است که مردم شما را دوست داشته باشند، بسیار عالی است که شما خوب کار کنید و دیگران قدر کارهایتان را بدانند، اما نباید تصور کنید که زندگیتان به وجود آن‌ها بستگی دارد و آن‌ها هستند که زندگیتان را تأمین می‌کنند. باید به نیروی بی‌نهایتی تکیه کنید که تمام این منابع را برای شما تهیه کرده است. در پشت تمام منابع مالی و فرصت‌هایی که در اختیارتان قرار می‌گیرد، خدای متعال ایستاده است. اوست که باعث می‌شود مردم با شما خوب باشند، درها به روی شما باز شوند و مشتری‌ها خرید از شما را انتخاب کنند. از افرادی که در زندگی به

شما کمک می‌کنند سپاس گزار باشید، اما فقط به سرچشمه اصلی اطمینان داشته باشید.

هنگامی که پطرس پولی برای پرداخت مالیات نداشت، عیسی به وی گفت که به دریا برود و ماهی بگیرد. اولین ماهی‌ای که او گرفت یک سکه طلا در دهان خود داشت که برای پرداخت مالیات کافی بود. خدا به ما نشان خواهد داد که او چگونه می‌تواند از منابع مختلفی برای تأمین نیازهای ما استفاده کند. ممکن است زمانی که مهلت قراردادتان با شرکتی به پایان می‌رسد ناامید و نگران شوید، اما خدا برای شما ماهی دیگری را آماده کرده است و فقط کافی است که به صید آن بروید. خدا برای شما برنامه‌هایی دارد که هرگز فکرش را هم نمی‌توانید بکنید. اگر همیشه در زندگی خدا را در مقام اول قرار دهید، به سرچشمه‌ای از نعمت متصل خواهید شد که هرگز پایانی نخواهد داشت. زندگی شما به شرایط اقتصادی، مشتریانی که شما را انتخاب کنند یا رؤسایی که شما را دوست داشته باشند، بستگی ندارد. خدا منابع زیادی برای تأمین نیازهای شما در اختیار دارد.

آیا شما سرچشمه نعمت خود را می‌شناسید؟

چندی پیش با مردی صحبت می‌کردم که سی‌ودو سال برای شرکتی کار کرده بود، اما ناگهان این شرکت را فروخته بودند و او بیکار شده بود. او بسیار دلسرد بود، زیرا هرگز تصورش را هم نمی‌کرد که بخواهد در این سن همه چیز را از نو شروع کند. من همان چیزی را به او گفتم که به شما می‌گویم: آن شرکت فقط یکی از منابعی بود که خدا برای دادن روزی به تو در اختیار داشت. خدا هنوز منابع زیادی دارد که بتواند از طریق آن‌ها به تو برکت دهد. سرچشمه اصلی هنوز هم وجود دارد و منبع دیگری را برای تأمین نیازهایت بر سر راه تو قرار خواهد داد. خدا پیش از اینکه بدانی آن‌ها را برای تو آماده کرده است و هم‌اکنون منابعی که می‌توانند برکت زیادی به تو بدهند در مسیرت صف بسته‌اند. حدود شش ماه بعد بار دیگر این مرد را دیدم و در آن زمان او بسیار خوشحال بود. او به من گفت: «من نه تنها کار تازه‌ای یافته‌ام، بلکه در کارم مقامی را به دست آورده‌ام که همیشه آرزویش را داشته‌ام.» اکنون درآمد وی تقریباً دو برابر بود و علاوه بر این محل کارش هم به خانه‌اش نزدیک‌تر بود.

هنگامی که دری به رویتان بسته می‌شود، زمانی که با شکستی مواجه می‌شوید، به خودتان یادآوری کنید که این‌ها سرچشمه اصلی زندگی شما نیستند و خداست که به شما برکت می‌دهد. کتاب مقدس می‌گوید آنان که به خدا ایمان دارند حتی در بیابان هم شکوفا می‌شوند. برگ‌های شما پژمرده نخواهد شد. حتی در قحطی بیش از

حد نیاز خود خواهید داشت. این جملات به ما نشان می‌دهد که حتی اگر شرایط تغییر کند، سرچشمه هرگز خشک نخواهد شد. از آنجاکه شما به سرچشمه متصل هستید، حتی در قحطی هم نعمت خواهید داشت و وقتی روزی دیگران رو به کاهش است، ثروت شما افزایش خواهد یافت. لازم است در طول روز بگویید: «پروردگارا، من فقط تو را سرچشمه زندگی خود می‌دانم. بله، این شغل من است که به من دستمزدی می‌دهد، اما تو منبع درآمد من هستی. این شرکت به من شغل داده است، اما فیض توست که مرا در این مقام نشانده است.»

در فصل سوم برایتان تعریف کردم که روت و مادرشوهرش نعومی این موضوع را تشخیص دادند که فیض در این است که با بوعز در ارتباط باشند. روت فهمید که بوعز به کارگران خود گفته است مشتی گندم به او بدهند. می‌توانم حدس بزنم زمانی که روت این گندم را دریافت کرد به سراغ مادرشوهر خود آمد و گفت: «بوعز مرد خوبی است، او با من بسیار مهربان است و به کارگران خود دستور داد این همه گندم به من بدهند.» روت تصور می‌کرد که بوعز به او لطف کرده است، درحالی‌که در حقیقت این خدا بود که با او مهربان بود و از بوعز استفاده کرده بود تا به روت کمک کند. خدا دل بوعز را نرم کرده و کاری کرده بود که با روت مهربان باشد. تاکنون بارها و بارها خدا دل افراد مختلف را نرم کرده است تا با ما مهربان باشند و به کمکمان بیایند، اما ما هرگز متوجه آن نشده‌ایم. افراد گوناگون بدون هیچ دلیل مشخصی تصمیم می‌گیرند به ما کمک کنند. درهای بسته را برایمان باز

کنند، به ما موقعیت خوبی بدهند یا ما را به یکی از دوستان بانفوذ خود معرفی کنند. آن‌ها منابعی هستند که سرچشمه اصلی از آن‌ها استفاده می‌کند.

هرچه بیشتر عمر می‌کنم بیشتر فیض خدا را در زندگی‌ام تشخیص می‌دهم. من اکنون می‌دانم تمام آن چیزهایی که پیش از این تصور می‌کردم شانس‌ی هستند، به واسطه فیض خدا در زندگی‌ام ظاهر شده‌اند. همه شما این موقعیت‌ها را تجربه کرده‌اید، مانند افرادی که به سادگی تصمیم می‌گرفتند با شما خوب باشند، مانند وقتی که درهای بسته زندگی به رویتان باز می‌شد، مانند وقتی که شخصی تصمیم می‌گرفت به شما شانس انجام دادن کار بزرگی را بدهد، وقتی در زمان و در مکان مناسب بودید، وقتی با کسی ملاقات کردید و عاشقش شدید، هیچ‌کدام از این‌ها یک اتفاق نبود؛ دست خدا بود که همان منابعی را در اختیارتان قرار می‌داد که به آن‌ها نیاز داشتید. اینکه روزی کسی اظهار نظر خوبی در مورد شما کرده است و توانسته‌اید ترفیع بگیرید شانس نبوده است، خدا این جمله را در ذهن او قرار داده است. خدا درست همان‌گونه که دل بوعز را نرم کرد تا با روت مهربان باشد، کاری می‌کند که دیگران با شما خوش رفتار باشند. هر چیز خوبی که به دست می‌آورید، از جانب خدا به شما رسیده است. شاید حتی هیچ‌کدام از آن‌ها نمی‌دانستند که دستور خدا را انجام می‌دهند و تنها چیزی که حس کرده‌اند این است که می‌خواهند به شما کمک کنند، کمی بیشتر بمانند و شما را با دوست بانفوذ خود آشنا کنند، از قوانین موجود

استفاده کنند و بر اساس یک تبصره که کمتر کسی در مورد آن چیزی می‌داند به شما وام بدهند، یا... آیا شما سرچشمه اصلی نعمت‌های زندگی خود را می‌شناسید؟ آیا خدا را برای اینکه سرچشمه همه نعمت‌هایی است که به دست شما می‌رسد، شکر می‌کنید؟ آیا می‌دانید که امروز صبح بدون وجود این سرچشمه از خواب بیدار نمی‌شدید، هوا را به درون سینه خود نمی‌کشیدید، چشم‌هایتان زیبایی‌های این دنیا را نمی‌دید، پولی برای خرید بنزین نداشتید، توانایی خواندن این کتاب را نداشتید و کسی شما را دوست نداشت؟

آنقدر شیفته افرادی نشوید که به شما کمک می‌کنند تا از یاد ببرید این خداست که در زندگی‌تان حضور دارد و از شما محافظت می‌کند. این خداست که در آزاردهنده شما را از آن تصادف محافظت کرد، این خداست که سرطان شما را شفا داد، نه پزشک و دارو! این خداست که باعث شد شما این کودک زیبایی را به دنیا بیاورید که شیفته‌اش هستید. وقتی به عقب برمی‌گردید و به زندگی خود نگاه می‌کنید، در می‌یابید که در زندگی‌تان هیچ شانس و وجود نداشته است، هیچ اتفاقی به خودی خود رخ نداده است. زمانی که تصور می‌کنید بوعز مرد خوبی است، با شما مهربان است و مشتی گندم به شما داده است، در حقیقت این دست خداست که از آستین بوعز به سوی شما دراز شده است. در هر موفقیتی که به دست می‌آورید، خدا در پشت صحنه به نفع شما مشغول به کار بوده است.

سرچشمه‌ای که منابع را برای شما تأمین می‌کند

هنگامی که تلاش می‌کردیم ساختمانی برای ایجاد کلیسا به ما داده شود، نتیجه نهایی به دست اعضای شورای شهر تعیین می‌شد. اکثریت اعضای شورای شهر باید به ما رأی مثبت می‌دادند تا درخواستمان به تصویب برسد. من هرگز به این فکر نیفتادم که به سراغ اعضای شورا بروم. فکر می‌کردم این کار خارج از تخصص من است. من هیچ تجربه‌ای در آن زمینه نداشتم. شخصی به‌طور تصادفی ما را با مردی آشنا کرد که بیشتر عمر خود را در کارهای مربوط به شهرداری گذرانده و سال‌ها برای شهرداران مختلف کار کرده بود. این مرد کمی خشن به نظر می‌رسید، به نوشیدن علاقه زیادی داشت و در بسیاری از مواقع از کلمات مؤدبانه‌ای استفاده نمی‌کرد، اما بنا به دلایلی نامعلوم ما را دوست داشت و می‌خواست که این ساختمان را بگیریم.

این مرد برای اینکه ما بتوانیم ساختمان را بگیریم به سراغ اعضای شورا رفت و با تک‌تک آن‌ها صحبت کرد. او از تمام روابط و نفوذ خود برای این کار استفاده کرد. هنوز یکی از اعضای شورا مخالف ما بود، اما او گفت: «نگران نباشید. او مدیون من است و به نفع شما رأی خواهد داد.» من از او در مورد جزئیات چیزی نپرسیدم، فقط گفتم: «خدایا از تو متشکرم.» این مرد در تمام زندگی خود حتی یک بار هم به کلیسا نرفته بود، اما تمام تلاش خود را انجام داد تا به ساختمان لیک‌وود کمک کند. اکنون که به گذشته نگاه می‌کنم، می‌فهمم که خود او نبود که

تصمیم گرفت به ما کمک کند، او درواقع ابزاری بود که خدا از آن به سود ما استفاده می‌کرد. در حقیقت دست خدا بود که داشت برای ما کار می‌کرد، درحالی که حتی خود این مرد هم متوجه این مطلب نبود.

پس از اینکه ساختمان را گرفتیم، این مرد در یکی از مراسم ما شرکت کرد. سال‌ها بعد، وی در یک مصاحبه، در مورد ساختمان و اینکه چرا به ما کمک کرده بود گفت: «من هیچ‌وقت به کلیسا نمی‌روم. فقط یک بار به کلیسای لیک‌وود رفتم و به نظرم آمد که از این سیرک خوشم نمی‌آید (بله می‌دانم که مراسم ما سروصدای زیادی دارد و به نوعی سرگرم‌کننده است، اما ما هرگز فیل‌ها را وارد برنامه نکرده‌ایم، ویکتوریا هرگز بندبازی نکرده است و برادرم پائول، هیچ‌وقت در مراسم‌ها شعبده‌بازی نمی‌کند.) من فقط به آن‌ها کمک کردم، زیرا هرگز با کسی مثل جوئل آشنا نشده‌ام. وقتی با این مرد راه می‌روی احساس می‌کنی به خاطرش می‌توانی به درون آتش هم پیری.» خیلی دلم می‌خواهد فکر کنم من به همان اندازه‌ای که او می‌گوید جذاب و پویا هستم، اما این حقیقت ندارد. من حتی این مرد را به‌خوبی نمی‌شناختم. او فقط ابزاری در دست خدا بود؛ خدا انسان‌هایی را که می‌توانند به ما کمک کنند در مسیر زندگی‌مان قرار می‌دهد. اوست که کاری می‌کند دیگران رفتار عادی خود را کنار بگذارند و همان کاری را انجام دهند که به نفع ما خواهد بود.

به هر تعدادی که می‌توانید ظرف جمع کنید

در کتاب مقدس داستان زن و شوهری گفته شده است که از دوستان الیشع بودند. شوهر این زن از دنیا رفت. سال‌ها گذشت و زن دیگر پولی برای پرداخت هزینه‌هایش نداشت. اوضاع مالی او به قدری بد شده بود که طلبکاران از او می‌خواستند دو پسر خود را به جای طلب‌هایشان به ایشان بدهد. حتماً می‌توانید تصور کنید که این زن چقدر ناراحت بود. الیشع نزد زن آمد و زن به او گفت چه اتفاقی افتاده است. الیشع از او پرسید که چه چیزی در خانه‌اش دارد. اولین پاسخ زن این بود: «هیچ چیز». او گفت: «الیشع، دنیا برای من به پایان رسیده است. خیلی دیر شده است و من هیچ شانس برای نجات ندارم.» ما نیز گاهی به همین شکل رفتار می‌کنیم. ما به آنچه خود در اختیار داریم نگاه می‌کنیم و مانند همین زن فکر می‌کنیم: من هیچ چیزی ندارم، هیچ شانس برای من وجود ندارد که من به آرزوهایم برسم، من هرگز نمی‌توانم بدهی‌هایم را پرداخت کنم، من هرگز شفا پیدا نمی‌کنم، من هرگز با شخص مناسبی برای ازدواج آشنا نمی‌شوم. ما فقط به منابع مالی، شرایط اقتصادی، موجودی حساب بانکی و نتایج آزمایش‌های پزشکی نگاه می‌کنیم. منابع ممکن است خشک شده باشند، اما سرچشمه هنوز زنده و پابرجاست.

سرانجام زن گفت: «الیشع، من فقط یک چیز در خانه دارم، اما این واقعاً ناچیز است. من فقط یک کوزه کوچک

روغن زیتون دارم.» این زن با خود فکر می‌کرد، اصلاً چرا باید از چنین چیزی حرف بزنم؟ من یک بدهی بزرگ دارم و آنچه در اختیار من است فقط کوزه‌ای کوچک است که چند سکه‌ای ارزش دارد. دارایی‌های کوچک خود را دست‌کم نگیرید. فرصت‌های کوچک، درآمدهای کوچک، هدایای کوچک، همه ممکن است خیلی کوچک به نظر برسند، اما خدا می‌داند که چگونه آن‌ها را چندین برابر کند. کتاب مقدس می‌گوید: «اگر فقط به اندازه دانه خردل ایمان داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید "حرکت کن" و کوه حرکت می‌کند.» خدا از ما انتظار ندارد که همیشه ایمان زیادی داشته باشیم. این بسیار خوب است که همیشه ایمانمان قوی باشد، اما خدا بسیار مهربان است. او می‌داند اوقاتی وجود دارند که ما تصور می‌کنیم بیرون رفتن از مشکلات برایمان غیرممکن است. در چنین شرایطی فقط لازم است بگویید: «خدایا، همه دارایی من این کوزه کوچک روغن است، تمام آنچه من دارم ایمانی به اندازه دانه خردل است.» سپس تماشا کنید که خدا چه خواهد کرد.

الیسبع به زن گفت که بزرگ‌ترین ظرف‌هایی را که در اختیار دارد برای او بیاورد و هر قدر که می‌تواند از همسایه‌های خود ظرف قرض بگیرد. من می‌توانم این زن را تصور کنم که به ترتیب در خانه یک‌یک همسایه را می‌کوبد و ظرف‌ها را به خانه‌اش می‌آورد. آیا فکر نمی‌کنید این نشان‌دهنده این بود که او هنوز به خدا ایمان داشت؟ خدا می‌دید که این زن از او اطاعت می‌کند و هر کاری را که می‌تواند انجام می‌دهد. در مواقع دشوار،

زانوی غم بغل نگیرید و برای خود دلسوزی نکنید. کاری انجام دهید که خدا بتواند ایمان شما را ببیند. برای بهبود وضعیت برنامه‌ریزی کنید، به این بیندیشید که چگونه از این دردسر بیرون بیایید، رفتاری از خود نشان دهید که به دیگران ثابت کند خدا در زندگی‌تان نقش دارد. آیا در هنگام بروز سختی‌ها، شروع به جمع‌آوری ظرف‌هایتان می‌کنید؟ آیا اقدامی انجام می‌دهید که به خدا نشان دهد آماده دریافت فیض او هستید؟ آیا آنچه را او از شما می‌خواهد انجام داده‌اید؟ من می‌توانم تصور کنم که همسایگان این زن از او سؤال می‌کنند: «این همه ظرف را برای چه می‌خواهی؟ تمام آن چیزی که تو در خانه داری فقط کمی روغن زیتون است.» و زن پاسخ می‌دهد: «من هنوز چیزی ندارم، اما می‌دانم که دریافت خواهم کرد، زیرا اگر این‌طور نبود پیامبر خدا به من چیزی نمی‌گفت.»

با هر قدمی که زن برمی‌داشت ایمان در قلبش قوت می‌گرفت. همه شرایط علیه او بود؛ دوستانش تلاش می‌کردند با حرف‌هایشان او را از آنچه انجام می‌داد باز دارند و افکار خودش به او می‌گفتند که دارد وقتش را هدر می‌دهد و هرگز به نتیجه نمی‌رسد. اما نگرش او این بود که من به سرچشمه زنده‌ای وصل شده‌ام که هرگز خشک نمی‌شود. خدا منبع من است. او فراهم‌آورنده نیازهای من است.

الیسع به زن گفت کمی روغن را داخل ظرف اول بریزد. کاری بی‌معنی به نظر می‌رسید. چه فایده‌ای داشت که فقط روغن را از یک ظرف به ظرف دیگری منتقل کنیم؟ خدا بارها از ما می‌خواهد کاری را انجام دهیم که بیش از

اینکه به رفع مشکلمان کمکی بکند، نشان می‌دهد که از او اطاعت می‌کنیم. این یک آزمایش است. اگر اطاعت کنید، نعمت خدا را خواهید دید.

در داستان دیگری از کتاب مقدس در مورد الیشع، مردی به نام نعمان که از فرماندهان ارتش دشمن بود نزد الیشع آمد. او از معجزات این پیامبر شنیده بود و چون جذام داشت به سراغ او آمده بود تا او را شفا دهد. الیشع به او گفت که باید بدن خود را هفت بار در رودخانه اردن شست و شو دهد تا شفا بیابد. این درخواست برای نعمان سنگین بود و بهانه‌های زیادی به ذهنش رسید تا از انجام دادن این کار سر باز زند: «آب این رود کثیف است. ما رودخانه‌های بهتری هم داریم.» اما خود را راضی کرد و همان‌طور که الیشع دستور داده بود عمل کرد. زمانی که او برای بار هفتم از آب بیرون آمد، پوستش کاملاً طبیعی شده بود. شفای این مرد در شست و شو با آب رود اردن نبود، بلکه در اطاعت بود. آیا شما همان کاری را انجام می‌دهید که خدا از شما درخواست می‌کند؟ آیا ظرف‌ها را جمع می‌کنید و روغن را در آن‌ها می‌ریزید؟

این زن نیز می‌توانست به حرف‌های الیشع شک کند و با خود فکر کند، من نمی‌خواهم وقت خود را با ریختن این روغن در ظرف‌ها تلف کنم، اما در این صورت معجزه خدا را از دست می‌داد. هنگامی که زن روغن را در ظرف اول ریخت متوجه شد که روغن درون کوزه کوچک تمام نمی‌شود. او ظرف دیگری را هم پر کرد. سپس ظرف سوم،

ظرف چهارم... این باورنکردنی بود، این همه روغن از کجا می‌آمد؟ سرچشمه اصلی نعمت‌ها، خدا. وقتی خدا از شما می‌خواهد کاری را انجام دهید، حتی اگر این کار عجیب به نظر برسد، خدا برایتان کارهایی انجام خواهد داد که به‌راستی عجیب‌اند، خدا معجزه خود را در زندگی شما نشان خواهد داد. این زن آنقدر روغن از کوزه درون ظرف‌ها ریخت تا اینکه تمام ظرف‌ها از روغن پر شدند. سپس رفت و روغن را فروخت. او آنقدر پول به دست آورد که هم بتواند بدهی‌های خود را بپردازد و هم پول کافی برای یک زندگی راحت داشته باشد. در دنیای طبیعی، روغن این کوزه کوچک باید تمام می‌شد، اما خداوند فوق طبیعی است. او نه تنها می‌داند چگونه دارایی‌هایتان را حفظ کند، بلکه آن را افزایش می‌دهد، آن هم طوری که فکر نکنید شانس به کمک شما آمده است.

جریانی مافوق طبیعی

ممکن است احساس کنید در بخش‌هایی از زندگی‌تان هیچ برکتی وجود ندارد، خشک است، هیچ شانس و هیچ فیضی وجود ندارد. به نظر می‌رسد این مشکل دائمی است. اما باید آماده شوید. همه چیز می‌تواند دوباره زنده شود. خداوند قصد دارد کاری غیرمعمول در زندگی‌تان انجام دهد، کاری عجیب، یک معجزه! کاری که شما نمی‌توانید آن را انجام دهید.

ممکن است به نظر برسد همه چیز مخالف شماست، اما خداوند می‌خواهد یک جریان مافوق طبیعی را به‌سوی شما بفرستد. ممکن است به نظر برسد رؤیاهایتان مرده‌اند، اما فیض در جریان است تا روحی تازه به آن بدمد. فراوانی مالی به‌سوی شما در جریان است، حتی اگر اکنون این‌گونه به نظر نرسد. شانس‌های تازه به‌سوی شما در جریان‌اند. افراد مناسب در مسیر زندگی‌تان ظاهر خواهند شد، حتی اگر شما در جست‌وجوی آن‌ها نباشید. شما بهبود خواهید یافت، حتی اگر نتایج آزمایش‌ها نشان دهد که حال جسمانی‌تان خوب نیست.

این حقیقت را با تمام قلب خود باور کنید: در زندگی شما شفا جریان دارد، نیرو جریان دارد، ترمیم جریان دارد، آزادی جریان دارد. امکان ندارد کسی بتواند شغلتان را از شما بگیرد و شما را از مسیرتان بیرون بیندازد. همواره به این حقیقت باور داشته باشید تا این جریان هرگز در زندگی‌تان قطع نشود. ارتقا و پیشرفت در زندگی شما برای

همیشه جریان خواهد داشت. خلاقیت جریان خواهد داشت. ایده‌ها جریان خواهند داشت.

هر قدرتی که جریان این نعمت‌ها را در زندگی‌تان متوقف کرده است از بین خواهد رفت، زیرا نیرویی ماوراءطبیعی آن‌ها را از میان خواهد برداشت، نیازهای شما به روشی مافوق طبیعی تأمین خواهد شد، بیماری شما به شکلی ماوراءطبیعی شفا خواهد یافت، رابطه‌هایی که به آن‌ها نیاز دارید به صورتی مافوق طبیعی شکل خواهد گرفت. خدا می‌گوید: «زمان جریان فرا رسیده است.» خدا قصد دارد درهایی را به روی شما باز کند و نعمت‌هایی را به شما ببخشد که نمی‌توانید به‌تنهایی آن‌ها را به دست آورید. شما فقط با یک لمس از فیض او، از قحطی به شکوفایی می‌رسید و از تقریباً به اندازه کافی، به فراوانی دست می‌یابید.

اکنون لازم است تا شما هم سهم خود را انجام دهید و از خدا اطاعت کنید. بگویید: «خدایا متشکرم که نعمت‌هایی که به من می‌دهی به‌واسطه تلاش‌های من به دستم نمی‌رسند، بلکه سرچشمه روزی من، تو هستی. خدایا، از اینکه این دارو را در اختیار من قرار داده‌ای از تو ممنونم، اما می‌دانم که تو شفای من هستی. در حال حاضر نمی‌دانم که چگونه می‌توانم به آرزوهایم دست یابم، اما می‌دانم که تو راهی را برای من باز خواهی کرد.»

زوجی را می‌شناسم که می‌خواستند در ایالت دیگری خانه بخرند. آن‌ها به دنبال خانه‌ای خاص در محله‌ای بودند که به‌راستی آن را دوست داشتند. اما هر خانه‌ای که پیدا می‌کردند احساس خوبی نسبت به آن نداشتند. پس از

چند ماه، آن‌ها خانه بزرگی در حومه یافتند. در حالت طبیعی، به نظر می‌رسید که خریدن یک خانه در داخل شهر سرمایه‌گذاری بهتری باشد، زیرا خانه‌ها در داخل شهر رشد قیمت بیشتری داشتند، اما از آنجا که آن‌ها در هیچ کدام از خانه‌هایی که پیدا کرده بودند احساس آرامش نمی‌کردند این خانه در حومه را خریدند. شش ماه بعد، دو مرد در خانه آن‌ها را زدند. آن‌ها زمین‌شناس بودند و به این زن و شوهر گفتند که چندین سال در حال مطالعه این منطقه‌اند و مقدار زیادی نفت در زیر زمین‌های این منطقه کشف کرده‌اند، اما زمینی که در اختیار دارند کوچک‌تر از آن است که بتوانند حفاری را در آن شروع کنند و به همین دلیل پیشنهادی برای آن‌ها دارند. مردان به این زوج گفتند: «اگر اجازه دهید بخشی از ملک شما را اجاره کنیم، ما نه تنها اجاره خوبی به شما می‌دهیم، بلکه از اجاره تمام خانه‌های زیرمجموعه‌مان کمیسیون به شما پرداخت می‌کنیم.» این مبلغ بسیار زیادی بود، زیرا در آن منطقه هزار و دویست خانه وجود داشت.

اشعیا گفت: «خدا می‌داند ثروت‌های پنهان کجا یافت می‌شوند.» می‌دانید چرا؟ زیرا او کسی است که آن‌ها را در آنجا قرار داده است. او سرچشمه است، خالق، خدای متعال. ممکن است در حال حاضر احساس کنید که هیچ نعمتی در زندگی جریان ندارد، اما سرچشمه می‌داند که گنجینه‌ها کجا هستند و می‌داند چگونه شما را در زمان مناسب، در مکان مناسب قرار دهد تا این گنجینه‌ها را به دست آورید. ممکن است در زمین‌های شما نفتی پیدا

نشود، اما خدا راه دیگری برای شما خواهد یافت تا زندگی‌تان را به سطح بالاتر و بهتری ببرد. درست مانند کاری که برای ما انجام داد تا بتوانیم ساختمان تازه‌ای را از سوی شورای شهر دریافت کنیم، فردی را در سر راه شما قرار خواهد داد که به شما در تحقق رؤیایی که غیرممکن به نظر می‌رسد، کمک خواهد کرد. او نه تنها می‌داند شما به چه چیزی نیاز دارید، بلکه آگاه است که چه زمانی به آن نیاز دارید.

سرچشمه را صدا کنید

در سال ۱۹۹۷، یک صبح یکشنبه در لابی کلیسا راه می‌رفتم که مردی مرا متوقف کرد و گفت پسرعمویش مجوز ساخت ایستگاه تلویزیونی قدرتمندی در هیوستون را دارد. ما این مجوز را خریدیم و آن را به راه انداختیم. من فکر می‌کردم این همان چیزی است که می‌خواهم در تمام عمرم آن را انجام دهم. من عاشق تولید تلویزیونی، دوربین و ویرایش فیلم‌ها بودم. به نظر می‌رسید داشتن یک ایستگاه تلویزیونی انتخاب مناسب و خوبی برای من باشد، اما دو سال بعد، پدرم از دنیا رفت. من هرگز تصورش را هم نمی‌کردم که بخواهم کشیش شوم، اما باید جای پدرم را می‌گرفتم و حالا تمرکز من تغییر کرده بود. وقتی در سال ۲۰۰۳ ساختمان جدید کلیسا را گرفتیم، برای نوسازی آن به ۱۰۰ میلیون دلار نیاز داشتیم. از این رو تصمیم گرفتیم این ایستگاه تلویزیونی را بفروشیم. برای فروش آن آگهی دادیم، اما همه کارشناسان می‌گفتند امکان ندارد بتوانیم با این قیمت کانال تلویزیونی خود را بفروشیم. مردی که کارش فروش ایستگاه‌های تلویزیونی بود به ما گفت که اگر بخواهیم تلویزیونمان را با این قیمت بفروشیم، فقط وقت خود را تلف می‌کنیم. یک سال بعد ما این ایستگاه تلویزیونی را با قیمتی بیش از پنج برابر آنچه می‌خواستیم فروختیم. پولی که از این طریق به دست آوردیم در تکمیل نوسازی ساختمان کلیسا به ما کمک زیادی کرد.

خدا پیش از اینکه بدانید، آنچه را در آینده به آن نیاز دارید ترتیب داده است. او سرچشمه نعمت‌هاست. کتاب

مقدس می‌گوید: «خدا هیچ چیز خوبی را از شما دریغ نخواهد کرد، زیرا شما با او قدم برمی‌دارید.» خدا می‌داند چه چیزی برای شما خوب است. او نمی‌خواهد منابع مالی، سلامتی، ایده‌ها یا رابطه‌هایی که به آن‌ها نیاز دارید را از شما دریغ کند. برای آینده خود نگران نباشید و به اینکه کارها چگونه روبه‌راه خواهند شد، نیندیشید. «اگر پول کافی نداشته باشم، اگر نتوانم کسی را پیدا کنم که به من کمک کند، اگر نتایج آزمایش‌هایم نشان دهند که حالم خوب نیست...» نگران نباشید، خدا کنترل همه چیز را در دست دارد. او دارای منابع نامحدود است. او می‌داند چگونه شما را به آرزوهایتان برساند. شاید پیش از این سعی کرده‌اید به‌تنهایی و فقط با قدرت خودتان این کار را انجام دهید. شاید بهترین کارهایی را که می‌دانستید انجام داده‌اید، تلاش بسیاری کرده‌اید و از افراد زیادی خواسته‌اید تا شما را یاری کنند، اما هیچ‌کدام فایده‌ای نداشته است. حالا وقت آن است که به سمت خدا بروید. به‌سوی سرچشمه اصلی بروید و بگویید: «خدایا، من به‌تنهایی نمی‌توانم این کار را انجام دهم. از تو می‌خواهم که دل فرزندم را نرم کنی تا به‌سوی من بازگردد، رؤیاهایم به حقیقت پیوندد، از این اعتیاد آزاد شوم، بتوانم فرزندی داشته باشم.»

کتاب مقدس می‌گوید: «خداوند را صدا کنید و او به شما پاسخ می‌دهد.» گاهی در هنگام بروز مشکلات با مردم تماس می‌گیریم، دوستانمان را صدا می‌کنیم، یا با همسرمان حرف می‌زنیم، اما توانایی آن‌ها محدود است و فقط

می‌توانند کارهای ناچیزی را انجام دهند که شاید هیچ فایده‌ای هم برایتان نداشته باشد. اما زمانی که سرچشمه، خالق جهان را صدا می‌کنید، اتفاقاتی رخ می‌دهند که شما نمی‌توانید به‌تنهایی آن‌ها را رقم بزنید. خدا می‌خواهد ما به او وابسته باشیم و در ارتباط دائم با او قرار بگیریم. باید تشخیص دهیم که نمی‌توانیم کارها را به‌تنهایی و با اتکا به قدرت خودمان انجام دهیم، زیرا ما محدود هستیم و محدودیت‌هایی داریم. اگر در مسیر زندگی به‌تنهایی قدم برداریم، بالاخره در جایی گیر می‌کنیم، اما زمانی که از خدا می‌خواهیم به ما کمک کند، هنگامی که به خالق خود متوسل می‌شویم، چیزهایی غیرطبیعی اتفاق می‌افتد. زیرا خدا نامحدود است. او جهان را در کنترل دارد. خبر خوب این است که خدا می‌خواهد به شما کمک کند. او می‌خواهد شما را شفا دهد، از اعتیاد آزاد کند، فراوانی مالی بدهد، شما را به مکان‌هایی ببرد که تاکنون نرفته‌اید، به موقعیت‌هایی برساند که حتی جرئت آرزو کردنش را هم نداشته‌اید. فقط کافی است سرچشمه را صدا کنید و به آن متصل باقی بمانید.

همه چیز پیشاپیش آماده شده است

در کتاب مقدس گفته شده است، پطرس با برخی از شاگردان دیگر در حال ماهیگیری بود. آن‌ها تمام شب ماهیگیری کرده بودند و هیچ ماهی‌ای به تورشان نیفتاده بود. همه بسیار ناامید بودند. صبح عیسی نزد آن‌ها ظاهر شد. او در ساحل جلو آمد و به آن‌ها گفت: «آیا چیزی گرفته‌اید؟» آن‌ها گفتند، نه. او گفت: «تور خود را در سمت راست قایق بیندازید تا ماهی بگیرید.» وقتی این کار را کردند، تورشان از ماهی پر شد. پطرس فوراً تشخیص داد که عیسی است که با آن‌ها صحبت می‌کند، او از قایق بیرون پرید و شناکان به ساحل رفت. عیسی ماهی را در آتش پخت و به پطرس غذا داد. آنچه پطرس در تلاش بود تا به دست آورد، خدا نه تنها پیشاپیش برایش مهیا کرده بود، بلکه آتشی را که برای پختنشان لازم بود نیز آماده کرده بود. خدا می‌گوید: «آنچه شما در حال تلاش برای یافتنش هستید، آنچه می‌خواهید انجام دهید، اگر فقط به من نگاه کنید، اگر تشخیص دهید که من سرچشمه نعمت‌های شما هستم، خواهید دید که من آن را برای شما آماده کرده و پخته‌ام.»

ممکن است شما هم مانند پطرس در گذشته کارهایی را انجام داده‌اید یا به موفقیت‌هایی رسیده‌اید، اما زمان‌هایی وجود دارد که خداوند اجازه نخواهد داد آنچه در گذشته برایتان مفید بوده است همچنان به همان شکل باقی بماند، زیرا در این صورت تصور خواهیم کرد که ما این کار را با تلاش‌های خودمان و توانایی خودمان به موفقیت

رسانده‌ایم. خدا می‌خواهد ما به او وابسته شویم. او می‌خواهد ما او را به‌عنوان سرچشمه ببینیم تا خوبی‌های او را بشناسیم. غالباً در تلاش هستیم تا کارها را خود به‌تنهایی انجام دهیم و به همین دلیل هم دلسرد می‌شویم، زیرا در این صورت کارها خیلی طول خواهند کشید و بسیاری از درها برایمان بسته خواهند شد. خدا می‌گوید: «به‌سوی من بیا، از من درخواست کمک کن، نام مرا صدا کن، هر روز مرا به‌عنوان سرچشمه نعمت‌های خود اعلام کن.» پطرس تمام شب در تلاش بود تا ماهی بگیرد، درحالی‌که عیسی در ساحل در انتظار او نشسته بود و داشت برای او ماهی می‌پخت. آنچه را شما به آن نیاز دارید خدا پیشاپیش آماده کرده است.

ماهی شما پیشاپیش به‌تور افتاده است، همسر مناسبتان پیشاپیش برای شما در نظر گرفته شده است، شرایط لازم برای رسیدن شما به رؤیاهایتان پیشاپیش مهیا شده است، شفای بیماری شما پیش از اینکه آن را احساس کنید برایتان آماده شده است. آتش روشن است، ماهی دارد روی آن می‌پزد و شما نعمت آماده خدا را دریافت خواهید کرد. خدا می‌داند که ماهی‌ها کجا هستند. کاری که شما نتوانسته‌اید با قدرت خود انجام دهید خدا برایتان به پایان خواهد رساند. ماهی خودش شما را پیدا خواهد کرد. اکنون لازم است تا شما سهم خود را انجام دهید و خدا را به‌عنوان سرچشمه نعمت خود بشناسید. هر روز صبح بگویید: «خدایا از تو متشکرم که تأمین‌کننده نیازهای من هستی. ممنونم که تو منبع همه چیزهای خوب زندگی من هستی. می‌دانم هر چیز خوبی که در زندگی به دست

من می‌آید از جانب توست.» اگر این کار را انجام دهید، ایمان دارم که خدا ماهی‌های پخته را به‌سوی شما روانه خواهد کرد، نعمت‌هایی به دست خواهید آورد که زحمتی برایشان نکشیده‌اید و برکت‌هایی کسب خواهید کرد که تصورش را نکرده‌اید. ایمان دارم شما از این پس در فیض خدا قدم خواهید گذاشت، به موقعیت‌های تازه، شفا، فراوانی مالی و سرنوشتی فوق‌العاده خواهید رسید.

فصل ششم: نمایش عمومی

آنچه خدا در زندگی شما انجام خواهد داد در خفا باقی نخواهد ماند. این طور نیست که نعمت‌هایی را که خدا به شما داده است کسی در زندگی‌تان نبیند. خدا قصد دارد کاری کند تا همه نعمت‌های او را در زندگی‌تان ببینند. او می‌خواهد کاری کند که نه تنها شما قدرت او را ببینید، بلکه افراد پیرامونتان هم شاهد قدرت او در زندگی‌تان باشند.

گاهی خدا کاری را مخفیانه انجام می‌دهد. او مشکلی را برطرف می‌کند و هیچ کس چیزی از آن نمی‌فهمد. او بی‌آنکه کسی چیزی بداند همه چیز را به نفع شما انجام می‌دهد، اما زمانی که خدا شما را در موقعیتی قرار می‌دهد تا همه نعمتی را که به شما داده است ببینند، داستان چیز دیگری است. وقتی برخی سعی می‌کنند شما را بی‌اعتبار کنند، یا تحت فشار قرار دهند، خدا دری را برایتان باز می‌کند که خود نمی‌توانستید باز کنید، کاری می‌کند تا به شما ترفیعی بدهند که صلاحیت لازم برای آن را نداشته‌اید، به شما مقامی می‌دهد که همه را تحت تأثیر خود قرار دهید. وقتی خدا برای شما یک نمایش عمومی ترتیب می‌دهد دیگر نیازی نیست به کسانی که از شما ایراد می‌گیرند پاسخ دهید، خدا این کار را برای شما انجام می‌دهد.

اگر بگویید که بیش از توانایی‌هایتان به دست خواهید آورد، بستگانتان به شما خواهند خندید. اگر بگویید به زودی

اقساط خانه‌تان را خواهید پرداخت، آن‌ها سر خود را تکان می‌دهند و تصور می‌کنند که شما خیالبافی می‌کنید، اما وقتی به نعمتی غیرمنتظره دست می‌یابید که هیچ کس تصورش را هم نمی‌کرد، آن‌ها سرشان را تکان خواهند داد، اما این بار نه با ناباوری، بلکه با حیرت. خدا قصد دارد نه تنها سرنوشت شما را تغییر دهد، بلکه به دیگران ثابت کند که خداوند پشتیبان شماست. کاری که خدا در زندگی‌تان به طور علنی انجام می‌دهد، در اینکه او این کار را برای شما انجام داده است هیچ شک و شبهه‌ای بر جای نخواهد گذاشت. این کاری است که موجب می‌شود همه اعتراف کنند خداوند پشتیبان شماست، زیرا آن‌ها به چشم خود می‌بینند که خدا برای شما چه کاری انجام داده است. شما به خدا وفادار بوده‌اید، ایمان خود را حفظ کرده‌اید و در انتظار خدا باقی مانده‌اید. اکنون می‌توانید حاصل وفاداری خود را ببینید. خدا برای شما کاری بسیار بزرگ و غیرمعمول انجام خواهد داد، به شکلی که برای شما و دیگران تردیدی باقی نخواهد ماند که او از زندگی شما حمایت می‌کند.

نمایش عمومی قدرت

در کتاب مقدس آمده است: «من (خداوند) شگفتی‌هایی را برایتان انجام خواهم داد که پیش از این انجام نداده‌ام و همه مردمی که در اطراف شما هستند قدرت خارق‌العاده‌ای را که من از طریق شما نمایش می‌دهم، خواهند دید.» خدا در حال نمایش قدرت بی‌نظیر خود از طریق شماست. خدا توانایی این را دارد که قدرت خود را به هر طریقی، از طریق طبیعت، خلق موجودات یا آب‌وهوا به جهانیان نشان دهد، اما او شما را برای این کار انتخاب کرده است. خدا می‌گوید: «من می‌خواهم آن را از طریق شما نشان دهم.» خدا قصد دارد در زندگی شما کاری بی‌سابقه انجام دهد، چیزی که شما را از دیگران متمایز می‌کند، کاری آنقدر حیرت‌انگیز که توضیحی غیر از اینکه خدا با شماست برای آن وجود نخواهد داشت. نتایج پزشکی به شما گفته است شانس برایتان وجود ندارد، اما بیماری شما باید پایان یابد، زیرا این شانس نیست که به کمک شما می‌آید، بلکه اراده خدا شما را شفا خواهد داد. زمانی که بر بیماری غیرقابل‌علاجی غلبه می‌کنید، خداوند قدرت بی‌نظیر خود را نشان می‌دهد. گاه برخی از افرادی که با آن‌ها بزرگ شده‌اید، برای اینکه بتوانند نیازهای زندگی‌شان را تأمین کنند ناچارند زحمت زیادی بکشند، اما نمی‌توانند پیشرفت کنند. این افراد به شما نگاه می‌کنند و می‌بینند که برکت زیادی دارید، مرفه هستید، در سطح بالاتری زندگی می‌کنید و تردیدی برایشان باقی نمی‌ماند که شما در زندگی‌تان تنها نیستید.

شاید ترفیعی گرفته‌اید که واجد شرایط آن نبوده‌اید، شاید تجربه لازم را نداشته‌اید، اما تجارت شما به موفقیت رسیده است. شما لازم نیست مشتری پیدا کنید، آن‌ها شما را پیدا می‌کنند. خدا قدرت بی‌نظیر خود را در زندگی‌تان نشان می‌دهد. بی‌نظیر به این معناست که کاری که خدا برای شما انجام می‌دهد عادی نخواهد بود، غیرعادی است؛ طبیعی نیست، بلکه غیرطبیعی است.

به دست آوردن ساختمان کلیسای ما عالی‌ترین نمایش قدرت خداست. ما در برابر مخالفانی قرار داشتیم که از ما بزرگ‌تر و قوی‌تر بودند و منابع بیشتری داشتند. منتقدان ما به ما می‌خندیدند، مردم ما را مسخره می‌کردند و می‌گفتند وقت‌مان را تلف می‌کنیم. اما گاهی خدا به شما اجازه می‌دهد تا در شرایطی قرار بگیرید که هیچ راه ممکن برای خروج به نظر نمی‌رسد، زیرا در این شرایط است که وقتی همه چیز به نفع شما تغییر می‌کند، همه در می‌یابند که این کار، کار خدا بوده است. با دیدن آنچه رخ داده است، شکی باقی نمی‌ماند که دست خدا همراه شماست.

هم‌اکنون ممکن است شرایط شما آنقدر دشوار باشد که بیرون رفتن از آن غیرممکن به نظر برسد. وضعیت به گونه‌ای است که به هیچ‌وجه نمی‌توانید تصور کنید رؤیاهای خود را تحقق بخشید، به هیچ‌وجه بهبود نخواهید یافت، به هیچ‌وجه قادر به پرداخت اقساط خانه خود نیستید، زیرا به شدت در بدهی فرو رفته‌اید. این برنامه

خداست. خدا قصد دارد قدرت فوق العاده خود را طوری نشان دهد که نه فقط شما بتوانید آن را ببینید، بلکه سایر افراد نیز آن را در زندگی تان تشخیص دهند. داوود پیامبر گفت: «خدا در حضور دشمنانم پیشاپیش من حرکت می کند و همه چیز را برای من مهیا خواهد کرد.» خدا می خواهد همه کاری را که در زندگی تان انجام می دهد ببینند و از این رو آن را در خفا انجام نخواهد داد. خدا می خواهد دشمنان شما - مخالفان و منتقدان - و همه، شما را در یک نمایش عمومی در اوج، افتخار، در جایگاهی برتر و تأثیرگذار ببینند. از این رو دیگر لازم نخواهد بود خود را به افرادی که مخالفان هستند ثابت کنید. لازم نیست سعی کنید آن هایی که شما را دوست ندارند متقاعد کنید تا دوستان داشته باشند. لازم نیست وقت خود را با نگرانی در مورد افرادی که از شما پشتیبانی نمی کنند هدر دهید. به کار خود ادامه دهید، به خدا احترام بگذارید، خدا در زمان مناسب، خود را به گونه ای در زندگی تان نشان خواهد داد که منتقدانتان نتوانند لطف خدا را در زندگی تان انکار کنند. آن ها ممکن است هنوز هم شما را دوست نداشته باشند، اما ناچار خواهند بود به شما احترام بگذارند.

افراد زیادی بودند که نمی خواستند ساختمان جدید به ما داده شود. پس از اینکه ما به ساختمان جدید نقل مکان کردیم، آن ها هنوز هم ما را دوست نداشتند، اما نمی توانستند انکار کنند که خداوند پشتیبانمان بوده است. خدا بعضی از این نمایش های عمومی را برای شما هم در نظر دارد و نمی خواهد کاری که در زندگی تان انجام خواهد

داد در خفا و به صورت خصوصی بماند، بلکه قصد دارد به دیگران نشان دهد که شما به راستی چه کسی هستید.

شهر کتاب (nbookcity.com)

این کار مخفیانه انجام نمی شود

داوود در مزبور می گوید: «خدایا، به دیگران نشان بده که چقدر مرا دوست داری تا کسانی که از من نفرت دارند بهت زده بر جای بمانند.» داوود می دانست معنای این سخنانش چیست. او مخالفان خود را می شناخت؛ افرادی که به او تهمت می زدند، افرادی که به او اعتقادی نداشتند. برادرانش او را دست می انداختند و پدرش او را دست کم می گرفت. وقتی داوود به پادشاه شائول گفت که می خواهد با جالوت بجنگد، شائول فکر کرد که وی شوخی می کند. داوود هنوز نوجوان بود و هیچ آموزش نظامی ای ندیده بود. حتی جالوت زمانی که داوود را دید که چقدر کوچک اندام است، تصور کرد که با او شوخی می کنند. جالب اینجاست که داوود می توانست جالوت را پنهانی شکست دهد. آن ها می توانستند به تنهایی در یک منطقه متروک، در دره ای که هیچ کس در اطرافش نباشد، بجنگند. حتی در این شرایط هم این کار داوود بی تردید معجزه بزرگی به حساب می آمد، اما خدا می داند زمان هایی وجود دارد که او باید شما را در ملاعام قرار دهد، طوری که همه دوستان و دشمنانتان - کسانی که با شما، یا علیه شما هستند - فیض خدا را در زندگی تان تشخیص دهند.

وقتی داوود با جالوت روبه رو شد، تمام ارتش فلسطین در کنار کوه نظاره گر بودند. ارتش اسرائیل نیز در آن طرف نظاره گر بود. پادشاه شائول به همراه رهبران دیگر در آنجا ایستاده بودند و مردم شهر که در مورد این مبارزه بزرگ

شنیده بودند نیز برای تماشا در آنجا تجمع کرده بودند. شرایط شبیه مسابقات جام جهانی بود. همه بیرون آمده بودند و تصور می‌کردند با اختلافی که بین داوود و جالوت دیده می‌شد، برنده شدن داوود خنده‌دار به نظر می‌رسید. جالوت با قدی نزدیک به سه متر در برابر داوود نوجوان ایستاده بود. او باتجربه‌ترین جنگنده و قهرمان ارتش خود بود، درحالی‌که داوود اندام ریزنقشی داشت، زره نپوشیده و هیچ آموزش نظامی‌ای ندیده بود. وقتی او برای روبه‌رو شدن با جالوت جلو دوید، همه چشم‌ها به او دوخته شده بود. داوود سنگی را از تیرکمان دستی خود آزاد کرد و آن را به پیشانی جالوت زد و جالوت بیهوش روی زمین افتاد. داوود جلو رفت، شمشیر جالوت را در دست گرفت و سر او را برید. همه در بهت آنجا ایستاده بودند و نمی‌توانستند آنچه را دیده بودند باور کنند. داوود فوراً تأثیر، اعتبار، افتخار و احترام فوق‌العاده‌ای یافت. اکنون به جای اینکه او را مسخره کنند، یا اینکه او را دست‌کم بگیرند، نحوه صحبت کردنشان با داوود این گونه بود: «بله آقا. نه آقا. هرچه شما بگویید آقا.» همه چیز به نفع داوود تغییر کرده بود. خانواده‌اش دیگر هرگز با او به همان روش پیشین برخورد نکردند. سرانجام پدر داوود فیض خداوند را در زندگی داوود شناخت. حتی دشمنان داوود که او را دوست نداشتند هم نمی‌توانستند منکر این حقیقت شوند که دست خداوند با داوود است.

خدا در برخی مواقع، درست مانند زمانی که حضور خود را در زندگی داوود به اثبات رساند، می‌خواهد به افراد

پیرامون شما ثابت کند که در کنار شماست. او می‌خواهد درهایی را برایتان باز کند که خود نمی‌توانید آن‌ها را باز کنید، به شما کمک می‌کند آنچه را نمی‌توانستید، انجام دهید و به شما در شکستن غول‌هایی که بسیار بزرگ‌تر از شما هستند کمک می‌کند. همه نقش او را در زندگی‌تان خواهند دید و او قصد ندارد این کار را مخفیانه انجام دهد. این یک نمایش عمومی خواهد بود.

چند سال پیش آقایی برای معالجه به مرکز پزشکی تگزاس در هیوستون مراجعه کرد. او مبتلا به نوعی سرطان نادر بود. پزشک معالج او بهترین متخصص در آن منطقه بود. او در دنیای پزشکی شهرت زیادی دارد و یکی از بهترین‌ها در جهان به شمار می‌آید. حتی با روش‌های درمانی‌ای که این دکتر می‌توانست در اختیار این مرد بیمار قرار دهد، اعتقاد داشت که وی بیش از سه سال زنده نخواهد ماند. مرد به پزشکش گفت که او دعا خواهد کرد و خدا او را شفا خواهد داد. پزشک مرد خوبی بود، اما به خدا اعتقادی نداشت و با لبخندی پاسخ داد: «متأسفانه این نوع سرطان به دعا پاسخ نمی‌دهد.» این پزشک هرگز ندیده بود کسی از این بیماری بهبود یابد و به این موضوع فقط از نظر علمی نگاه می‌کرد. چند ماه بعد، مرد به مطب پزشک برگشت تا روند بهبودی‌اش را بررسی کنند. پزشک نگاهی به نتایج آزمایش‌ها انداخت، به نظر عجیب می‌آمد. فکر کرد که در آزمایش‌ها اشتباهی رخ داده است. آزمایش‌ها تکرار شدند و مرد بار دیگر به مطب پزشک آمد. پزشک درحالی‌که آزمایش‌های قدیمی و

جدید را در برابر مرد قرار می‌داد، گفت: «در طول چهل سالی که طبابت می‌کنم، هرگز چنین چیزی ندیده بودم. دیگر هیچ اثری از سرطان در بدن شما وجود ندارد.» دکتر بهت‌زده بود. او از آن مرد خواست آنچه را در دعاهایش گفته و هر کار دیگری که انجام داده بود برایش بنویسد تا بتواند آن‌ها را در تحقیقات خود بگنجاند.

این نمایش عمومی خدا بود. خدا قدرت بی‌نظیر خود را از طریق این مرد طوری نشان داد که نه تنها بهبود یابد، بلکه دیگران نیز دست خدا را در این رویداد ببینند. باورهای این پزشک دیگر هرگز مانند گذشته نخواهد بود. ممکن است او هنوز هم به خدا ایمان نیاورده باشد، اما دانه ایمان در قلبش کاشته شده است. باید این نکته را به خاطر بسپارید که داوود دعا کرد: «خدایا، نشان بده که چقدر مرا دوست داری.» او با این دعا ایمان خود را نشان داد و گفت: «خدایا، من اعتقاد دارم تو می‌توانی مرا به جایی ببری که من به تنهایی نمی‌توانم بروم.» پس زمانی که دعا می‌کنید، این گونه دعا کنید: «خدایا، نشان بده که چقدر مرا دوست داری. اجازه بده قدرت بی‌نظیر تو از طریق من نشان داده شود. بگذار نه تنها خوبی‌های تو را ببینم، بلکه از من استفاده کن تا به دیگران نشان دهم تو چقدر عالی هستی.»

یک نشانه عمومی از طریق شما

در کتاب مقدس، داستانی در مورد چهارصدوپنجاه پیامبر دروغین وجود دارد که بت‌ها را پرستش می‌کردند و علیه الیاس نبی بودند. به نظر نمی‌رسید الیاس در برابر این تعداد از افراد بانفوذ، شانس داشته باشد. همه چیز علیه او بود. آن‌ها با هم توافق کردند که دعوای خود را با برگزاری یک مسابقه حل کنند. قرار شد پیامبران دروغین و الیاس هر کدام محرابی درست کنند و چوبی را روی آن قرار دهند، هر چوبی که روی محراب آتش می‌گرفت و شروع به سوختن می‌کرد نشان می‌داد که آن محراب به خدای واقعی تعلق دارد.

بعضی اوقات، مانند الیاس در شرایطی قرار می‌گیرید که احساس می‌کنید از موقعیتی که برایتان روی داده است به مراتب کوچک‌تر و ناتوان‌تر هستید، آنقدر که نمی‌توانید بر آن فائق آیید. به نظر می‌رسد بیماری قدرتمندتر، مخالفان بانفوذتر و اعتیاد قوی‌تر از شماست. در این مواقع دلسرد شدن و عقب‌نشینی بسیار آسان‌تر از ایستادن و مقاومت است. اما شما باید همان کاری را انجام دهید که لازم است انجام دهید. نباید از آنچه علیه شماست مرعوب شوید، زیرا این نبرد مال شما نیست؛ نبرد خداوند است. خدا شما را تا اینجا نیاورده است تا رهایتان کند. او شرایط را به شکلی ترتیب داده است تا بتواند قدرت بی‌نظیر خود را به نمایش بگذارد. شرایط ممکن است به شما بگوید: «شما هرگز از این باتلاق خارج نمی‌شوید. شما هرگز راه‌حلی برای این مشکل نخواهید یافت. این مانع

بزرگ‌تر از آن است که بتوانید از آن عبور کنید.» اما لازم است تا شما ایمان خود را حفظ کنید. خدا همراه شماست. در نبرد الیاس، چهارصد و پنجاه نفر در برابر یک نفر قرار داشتند، اما کسانی که بت می‌پرستیدند نمی‌دانستند که الیاس خداوند متعال را در کنار خود دارد. آن‌ها محراب خود را ساختند، چوب را روی آن گذاشتند و شروع به دعا کردند. بت‌پرستان برای ساعت‌ها در برابر بت‌های خود رقصیدند، التماس کردند و فریاد زدند. همه تماشا می‌کردند و منتظر بودند، اما هیچ اتفاقی نیفتاد. سرانجام الیاس گفت: «نوبت من است.» او برای ساختن محراب سنگ‌ها را روی هم چید، سپس دور آن دیواری ساخت، به‌طوری که در وسط محراب گودالی به وجود آمد. سپس چوب را در بالای آن قرار داد و به بت‌پرستان گفت که روی چوب‌ها آب بریزند، آن هم نه یک بار و دوبار، بلکه سه بار! طوری که چوب درون گودالی از آب قرار گرفته بود. الیاس می‌خواست مطمئن شود وقتی چوب آتش گرفت، آن‌ها بدانند که این تصادفی نبوده است. همه می‌توانستند ببینند که این یک حادثه طبیعی نبوده است، بلکه دست خدا در این کار است. سپس الیاس دعا کرد: «خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب، امروز ثابت کن که تو خداوند هستی و من بنده تو هستم. به من پاسخ بده تا این افراد بدانند که تو خدای واقعی هستی.»

ببینید که الیاس تا چه اندازه جسارت داشت، او تنها یک بار می‌توانست دعا کند و اگر خدا جواب نمی‌داد، همه چیز برای الیاس تمام شده بود. در حالت عادی ما دعا می‌کنیم، اگر جوابی نگرفتیم، باز ایمان خود را حفظ

می‌کنیم و فردا باز هم دعا می‌کنیم. این کار بزرگی نیست، زیرا ما امید داریم تا در آینده پاسخ خود را از خدا بگیریم، اما الیاس این گزینه را نداشت. زندگی او در خطر بود. معنای دعا این بود: «خدایا، یا خودت را نشان بده یا من زندگی‌ام را از دست خواهم داد.» به محض اینکه الیاس دعای خود را به پایان رساند، چوب با آتشی شعله‌ور شد و همه پیامبران دروغین را آتش زد. همه مردمی که برای دیدن مسابقه آن‌ها جمع شده بودند، روی صورت خود افتادند و فریاد زدند: «الیاس، خدای تو خدای واقعی است!»

خدا می‌خواهد کاری را در زندگی شما انجام دهد که نه فقط شما را از مشکلات و خطر بیرون می‌آورد، بلکه این تحول را در معرض دید همه قرار می‌دهد. ممکن است افرادی که در پیرامونتان زندگی می‌کنند مانند شما به خدا اعتقاد نداشته باشند، اما وقتی خدا قدرت بی‌نظیر خود را از طریق شما به نمایش می‌گذارد، هنگامی که دیگران سعی می‌کنند شما را تحت فشار قرار دهند و پایین بکشند، اما او شما را بلند می‌کند، زمانی که خدا شما را به سطحی می‌رساند که پیش از این حتی در رؤیاهایتان هم نمی‌دیدید، آن‌ها دیگر نمی‌توانند خدا را انکار کنند. آن‌ها در صدد خواهند بود تا خدای شما را بشناسند.

الیاس دعا کرد: «خدایا ثابت کن که تو خداوند هستی و ثابت کن که من متعلق به تو هستم.» درست است که خدا لازم نیست چیزی را اثبات کند. او خداست و اینکه ما به این حقیقت باور داشته باشیم یا نه، چیزی را تغییر

نمی‌دهد، اما گاهی اوقات خدا به دیگران ثابت می‌کند که شما به او ایمان دارید.

اگر با شرایط دشواری روبه‌رو شده‌اید و احساس می‌کنید که در برابر این مشکل در موضع ضعف قرار گرفته‌اید، اگر تصور می‌کنید مشکلات مانند غولی بزرگ در برابرتان ایستاده‌اند، همان‌طور که الیاس انجام داد، از خدا درخواست بزرگی داشته باشید و اطمینان داشته باشید که خدا اتفاق بزرگی را در زندگی‌تان نشان خواهد داد. اگر با فروتنی بگویید: «خدایا، ثابت کن من به تو تعلق دارم، مرا از این اعتیاد آزاد کن. زندگی مشترک مرا نجات بده، سلامتی مرا به من برگردان، رؤیای مرا به حقیقت نزدیک کن!» خدا نه‌تنها به شما بلکه به اطرافیان ثابت خواهد کرد که به او ایمان دارید و از این‌رو خدا نیز شما را متعلق به خود می‌داند. جالب اینجاست که وقتی آتش به محراب رسید، نه‌تنها آبی که درون محراب بود بخار شد، بلکه حتی سنگ‌هایی که محراب را ساخته بودند نیز آتش گرفتند و ذوب شدند. در حالت عادی سنگ‌ها نمی‌سوزند، اما وقتی خدا حضور پیدا می‌کند، همه چیز امکان‌پذیر خواهد بود. آنچه در زندگی‌تان امکان‌ناپذیر به نظر می‌رسد طوری تغییر خواهد کرد که به نظر می‌رسد هرگز وجود نداشته است.

شاید فرزندان سال‌هاست تحصیل را کنار گذاشته است، شاید فکر می‌کنید نمی‌توانید از شر اعتیاد خلاصی یابید، شاید شغل‌تان دچار مشکلی شده است که احساس می‌کنید آن را از دست خواهید داد یا شاید در مسیر خود با

موانع بزرگی روبه‌رو هستید، نگران نباشید خدا می‌داند چگونه سنگ‌ها را بسوزاند. هنگامی که خدا قدرت بی‌نظیر خود را به کار می‌اندازد، فرزندان بار دیگر به سراغ ادامه تحصیلاتش می‌رود، با وامتان موافقت می‌شود، اعتیاد شکست می‌خورد و شما شفا می‌یابید، زیرا خدای شما خدای مافوق طبیعی است. آماده باشید، خدا قصد دارد سنگ‌هایی که بر سر راهتان قرار گرفته‌اند بسوزاند. او قصد دارد تغییری را در زندگی‌تان به وجود آورد که برای همیشه زندگی‌تان را دگرگون خواهد کرد. او فقط شما را غافلگیر نخواهد کرد، بلکه می‌خواهد اطرافیان‌تان را نیز غافلگیر کند.

زمان نمایش است

وقتی نوجوان بودم مردی را می‌شناختم که صاحب شرکتی بود که خانه‌ها را جابه‌جا می‌کرد. او انسانی غیرمعمولی بود، پر از ایمان. به نظر می‌رسید که او به هر چیزی که می‌خواهد دست می‌یابد. یک روز او و کارگانش ساعت‌های متمادی در جاده سفر کردند تا خانه‌ای را به شهر دیگری منتقل کنند. سرانجام، زمانی که به مقصد خود رسیدند، وقتی می‌خواستند خانه را در محل خود قرار دهند متوجه شدند که زنجیر اصلی را با خود نیاورده‌اند. بدون داشتن این زنجیر نمی‌توانستند خانه را نصب کنند و تا اولین شهری که بتوانند این زنجیر را تهیه کنند دست کم چند ساعت فاصله بود. همه بسیار ناامید بودند. به نظر می‌رسید او و کارگانش مجبور بودند بروند و فردا برای نصب خانه بازگردند. مرد به کارگران گفت که می‌خواهد برای برطرف شدن این مشکل دعا کند. همه زیر لب خندیدند و گفتند: «برای چه می‌خواهی دعا کنی؟» مرد پاسخ داد: «می‌خواهم دعا کنم تا خدا به من زنجیر عطا کند.» حالا آن‌ها دیگر آشکارا می‌خندیدند. یکی از آن‌ها گفت: «فکر می‌کنی خدا پس از دعای تو از آسمان زنجیر می‌بارد؟» هرکس چیزی می‌گفت و مرد را دست می‌انداخت. مرد گفت: «نمی‌دانم اما کتاب مقدس می‌گوید که شما به این دلیل دریافت نمی‌کنید که نمی‌خواهید، بنابراین من می‌خواهم از خدا درخواست کنم.» مرد این‌گونه دعا کرد: «پروردگارا، تو قادری هر کاری را انجام دهی. جهان در دستان توست. از تو می‌خواهم که

زنجیری به من بدهی تا ما مجبور نباشیم یک روز را هدر دهیم و فردا برگردیم.» همه در کنار جاده خارج از شهر ایستاده بودند و تماشا می‌کردند. یک پیچ تند در برابر آن‌ها بود و به محض اینکه دعای مرد به پایان رسید، یک کامیون وانت قدیمی با سرعت پایین از انتهای این پیچ پدیدار شد. وقتی این خودرو از پیچ جاده بالا آمد و به سراسیمی جاده رسید، سرعت گرفت و ناگهان از پشت آن یک زنجیر کلفت و قوی سر خورد و روی جاده افتاد. کامیون بی‌توجه به آنچه اتفاق افتاده بود، با سرعت به راه خود ادامه داد. مرد با لبخندی به سمت جاده رفت، زنجیر را برداشت و گفت: «بچه‌ها من زنجیر خودم را گرفتم، بیااید کار را شروع کنیم.»

برخی اوقات خدا خود را به خاطر شما در زندگی‌تان نشان نمی‌دهد، بلکه قصد او این است که به دیگران نشان دهد پشتیبان شماست. او می‌خواهد مردم بدانند که خداوند پشتیبان شماست. کارگران آن مرد در حیرت آنجا ایستاده بودند. پس از آن، هر بار که این مرد دعا می‌کرد، آن‌ها به جای اینکه او را دست بیندازند و به او بخندند، در کمال سکوت و احترام به دعای او گوش می‌دادند. آیا شما هم می‌خواهید مانند این مرد باور داشته باشید که خدا می‌خواهد از طریق شما قدرت خارق‌العاده خود را نشان دهد؟ آیا شما هم می‌خواهید از افرادی باشید که ایمان دارند خدا می‌خواهد آن‌ها را نمونه‌ای از فیض خود بسازد؟ بسیار خوب است که در مورد قدرت خدا بخوانیم، در مورد آن صحبت کنیم، آن را به خاطر بسپاریم، اما خدا می‌خواهد شما آن را تجربه کنید. او می‌خواهد خود را در

زندگی شما به روشی جدید نشان دهد. وقتی همان طور که داوود دعا کرد، شما هم دعا کنید: «خدایا، فیض خود را در زندگی من نشان بده.» خدا اتفاقاتی را برایتان رقم خواهد زد که نه تنها شما را متحیر می کند، بلکه باعث می شود افراد پیرامونتان هم بهت زده شوند.

خانمی را می شناسم که یک بار در پروازی با یکی از دوستانش همراه شده بود، اما دوستش هنگام پرواز بیمار شد. ضربان قلب این خانم ناگهان تند شد و فشارخونش بالا رفت. او احساس کرد دارد بیهوش می شود. دوست من به محض اینکه متوجه این موضوع شد از صندلی خود برخاست، با عجله به طرف دوستش رفت، زانو زد و شروع به دعا کرد. همه با دلوپسی تماشا می کردند. در حین دعا ضربان قلب دوستش شروع به پایین آمدن کرد و سرگیجه اش به تدریج کاهش یافت. مردی که در صندلی پشتی آن ها نشسته بود، چنان تحت تأثیر قرار گرفت که از این خانم پرسید: «در دعایتان چه گفتید که اینقدر تأثیرگذار بود؟» پیش از اینکه دوست من بتواند پاسخی دهد، ناگهان هواپیما به دلیل تلاطم های جوی شروع به لرزیدن و بالا و پایین رفتن کرد و همه نگران زندگی زنی بودند که تازه ضربان قلبش به حالت طبیعی رسیده بود. دوست من یک بار دیگر دعا کرد: «پروردگارا، بگذار این بادهای آرام شوند.» درست وقتی این حرف را زد، هوا آرام شد و هواپیما به حالت عادی برگشت. تلاطم های جوی تمام شد. چشمان مرد از حیرت گشاد شده بود. او پرسید: «خانم، این قدرت را از کجا به دست آورده ای؟» دوست من

پاسخ داد: «این قدرت من نیست، این قدرت خدای من است.» زمانی که به خدا ایمان دارید، خدا خود را در زندگی شما نشان خواهد داد، فقط کافی است تا جسارت درخواست کردن از خدا را داشته باشید. اگر از خدا بخواهید، خداوند قدرت بی نظیرش را از طریق شما نشان خواهد داد و افراد دیگر نیز متوجه آن خواهند شد.

در کتاب دانیال داستان سه نوجوان عبری را می خوانیم که در برابر بت طلایی پادشاه نبوکدنصر تعظیم نکردند. پادشاه چنان عصبانی شد که آن‌ها را به داخل کوره آتشین انداخت. وقتی نگهبانان در کوره را باز کردند، آتش درون کوره چنان گرم بود که همه فوراً کشته شدند. مردان جوان داخل آتش باید از بین می رفتند، اما دقایقی بعد، شاه به درون کوره نگاه کرد و این جوانان را در نهایت سلامت دید. چنین چیزی فقط می توانست قدرت خداوند را به نمایش بگذارد. تنها با دیدن این معجزات افراد تغییر می کنند. خدا قصد دارد قدرت خود را از طریق شما به نمایش بگذارد تا مردم اطرافتان بدانند که او خدای قدرتمندی است. پس از اینکه این جوانان بی آنکه آسیبی ببینند از درون آتش بیرون آمدند، پادشاه نبوکدنصر گفت: «من نیز خدای این جوانان را ستایش خواهم کرد.» چند ساعت پیش پادشاه اعتقادی به خدا نداشت. او از کسانی که در برابرش ایستاده بودند و با وی مخالفت می کردند عصبانی بود و آن‌ها را درون آتش انداخته بود، اما حالا او به ستایش خدا می پرداخت. چرا؟ چون خداوند قدرت فوق العاده خود را از طریق آن‌ها به پادشاه نشان داده بود.

این همان کاری است که خدا برای شما انجام می‌دهد. او می‌خواهد درهایی را برایتان باز کند که خودتان نمی‌توانید باز کنید، شما را به سطوح جدیدی از زندگی ببرد یا کاری کند بر آنچه غیرممکن به نظر می‌رسد، غلبه کنید. پادشاه پس از اینکه دانیال و دوستانش از آتش سوزان به سلامت بیرون آمدند، حکمی صادر کرد که برای همه لازم‌الاجرا بود، او گفت: «اگر کسی علیه خدای دانیال حرف بزند از بین خواهد رفت، زیرا امکان نداشت کسی جز خدا بتواند این جوانان را از چنین آتشی نجات دهد.» کلمات اغلب بر مردم تأثیر نمی‌گذارند. می‌توانید امتحان کنید و تلاش کنید تا آن‌ها را متقاعد کنید، با آن‌ها بحث کنید، اما به ندرت نتیجه مثبتی خواهید گرفت. اما وقتی مردم می‌بینند شما به موفقیت‌هایی رسیده‌اید که نمی‌توانستید به تنهایی به آن‌ها برسید، وقتی می‌بینند شما از کوره آتشین بیرون آمده‌اید، از سرطان شفا یافته‌اید یا اعتیاد را مغلوب کرده‌اید، وقتی می‌بینند زنجیری که به پاهای شما پیچیده است باز می‌شود، یا به موقعیت‌هایی دست می‌یابید که هرگز توانایی به دست آوردنشان را نداشته‌اید، مانند نبوکدنصر برایشان شکی باقی نمی‌ماند که آنچه شما دارید از دستان خدا به شما رسیده است. خدا این کارها را در خلوت و به صورت پنهانی برایتان انجام نخواهد داد، بلکه کاری خواهد کرد که همه بتوانند آن را ببینند و به روشنی دریابند که خدا پشتیبان شماست.

مردم خواهند دید و خواهند شناخت

پیش از اینکه پولس رسول خدا شود، نامش شائول بود و بزرگ‌ترین دشمن کلیسا به شمار می‌آمد. او مؤمنان را بازداشت می‌کرد و به زندان می‌انداخت، اما روزی در جاده دمشق، روشنایی وحشتناکی در اطراف او شعله‌ور شد. شائول روی زمین افتاد و در آن لحظه خدا نور خود را به وی نازل کرد و او به خدا ایمان آورد. حادثه آنقدر بزرگ بود که تغییری عظیم و کامل در شائول به وجود آورد. سرانجام نام شائول به پولس تغییر یافت و اتفاقات شگفت‌انگیزی در زندگی‌اش رخ داد. یک بار داشت با کشتی از دست دشمنان خود فرار می‌کرد و در جزیره‌ای به ساحل آمد. هنگامی که مشغول برداشتن هیزم بود ماری سمی دستش را نیش زد. او فقط دستش را تکان داد و به کار خود مشغول شد. زمانی که اهالی آن جزیره این اتفاق را دیدند گفتند که تمام بدن پولس متورم خواهد شد و خواهد مرد، اما برای او هیچ اتفاقی نیفتاد. یک بار دیگر، پولس و سیلاس در نیمه‌شب، در عمیق‌ترین سیاهچال زندان، آواز می‌خواندند که زلزله بزرگی رخ داد و درهای زندان به آتش کشیده شد. زنجیر از پاهای آن‌ها افتاد و آن‌ها می‌توانستند مانند مردان آزاد از زندان بیرون بروند، اما چنین نکردند. وقتی زندانبان به سراغشان آمد و فهمید چه اتفاقی افتاده است، آنقدر شگفت‌زده شد که فقط از آن‌ها پرسید: «چه کاری باید انجام دهم تا به خدا ایمان آورم و نجات یابم؟»

زندگی پولس سرشار از این معجزات و نمایش‌های عالی از قدرت خداوند بود. زمانی که او دستگیر شد و به شهر قیصریه آورده شد، در دادگاه و در برابر فرماندار روم، فستوس، پادشاه آگریا و افسران عالی‌رتبه نظامی از خود دفاع کرد. پولس در مورد وقایع زندگی خود و آنچه او را به آنجا آورده بود، به آن‌ها گفت و ادامه داد: «یقین دارم که این وقایع برای شما آشناست و در مورد آن‌ها پیش از این هم شنیده‌اید، زیرا خدا آن‌ها را در خفا انجام نداده است.»

کارهای حیرت‌انگیز و بزرگی که خدا در زندگی شما انجام می‌دهد، در خفا و در جایی که کسی نباشد و هیچ‌کس متوجهش نشود صورت نمی‌گیرد. مردم باید حمایت خدا از شما را ببینند، باید ببینند که شما از طرف خدا محافظت می‌شوید، ترفیع می‌یابید، به ثروت می‌رسید و... بعضی از مردم فکر می‌کنند شما به انتهای داستان خود رسیده‌اید و هرگز از باتلاق مشکلات خود خارج نمی‌شوید، هرگز شفا نخواهید یافت و هرگز توانایی این را ندارید تا به موقعیت خوبی برسید. لازم است تا آن‌ها ببینند خدا شما را به سمتی می‌برد و در سطحی قرار می‌دهد که آن‌ها هرگز تصورش را هم نمی‌کردند. لازم است ببینند شما به اهدافی بزرگ‌تر از آنچه توانایی داشته‌اید رسیده‌اید. رسیدن شما به چنین موقعیتی نه تنها شما را متحیر می‌کند، بلکه دیگران را به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. این اتفاقات در خفا رخ نخواهد داد. قرار نیست خدا این کار را به صورت خصوصی انجام دهد. این نمایشی عمومی خواهد بود.

ممکن است در مسیر خود موانعی داشته باشید و احساس کنید که در میان مشکلات گیر افتاده‌اید، اما این شروع نمایش است. خدا قصد دارد کاری کند تا خود را در زندگی شما نشان دهد. او در حال انجام کاری بی‌سابقه است. برای سرزمین جدید آماده شوید. آماده شوید تا به جایی بروید که نمی‌توانستید به‌تنهایی به آن برسید. هر صبح برخیزید و همانی را بگویید که داوود می‌گفت: «خدایا، نشان بده که چقدر مرا دوست داری.» اگر این کار را انجام دهید، ایمان دارم که خدا قصد دارد قدرت عالی خود را از طریق شما نشان دهد. درهای جدیدی برایتان باز خواهد شد، فرصت‌های جدیدی به دست خواهید آورد و شفا، ثروت و پیشرفت در انتظار شما خواهد بود. مردم خواهند دانست که پروردگار در کنار شماست.

فصل هفتم: فیض در طوفان

وقتی باور داریم فیض خدا با ماست، یعنی باور داریم اتفاقات خوبی در زندگی مان رخ خواهند داد: ترفیعی دریافت می کنیم، با شخص خاصی ملاقات می کنیم، نتایج آزمایش های ما نشان می دهند که شفا یافته ایم... با دیدن چنین رویدادهایی می دانیم که این فیض خداست. اما وقتی با مشکلات مواجه می شویم، زمانی که همه چیز به خوبی پیش نمی رود، با وجود روش های درمانی نتایج نشان می دهند هنوز بیماری در ما به قوت خود باقی است، شرایط مالی مان هنوز هم خوب نشده است و با وجود اینکه مدت ها است مشغول به کاریم، هیچ ترفیعی دریافت نمی کنیم... باور به اینکه ما فیض خدا را با خود داریم آسان نخواهد بود. اما لازم است بدانید داشتن فیض خدا به این معنی نیست که هرگز در زندگی خود با چالشی مواجه نخواهید شد، بلکه فیض چیزی است که باعث می شود آن چالش ها توانایی شکست دادن شما را نداشته باشند. ممکن است زمانی که در شرایط دشواری قرار دارید فیض را نبینید، اما این فیض خداست که دشمنان شما را به عقب می راند، باعث می شود بیماری از زندگی شما بیرون رود، در برابر مشکلات محافظت شوید و خطرات از شما دور شوند. اگر فیض خدا وجود نداشت، شما اینجا نبودید.

ممکن است هنوز فیض را تشخیص ندهید، اما در هر طوفانی که در زندگی تان وجود دارد، فیض خدا با شماست.

فیض خدا موجب می شود شفا یابید، شرایط به نفعتان تغییر کند و از اعتیاد رهایی یابید. کتاب مقدس می گوید که لطف خدا شما را دربر می گیرد. فیض خدا به این صورت نیست که گاهی باشد و گاهی از شما دور شود. او در همه حال با شماست و در اوقات خوب و در اوقات دشوار شما را همراهی می کند.

قدم زدن بین دیوارهای آب

هنگامی که قوم بنی اسرائیل مصر را به سمت سرزمین موعود ترک کردند، به دریای سرخ رسیدند. فرعون به تازگی آن‌ها را رها کرده بود، اما سپس نظر خود را تغییر داد و همراه با ارتشش به تعقیب آن‌ها پرداخت. قوم بنی اسرائیل در بن‌بست قرار گرفته بودند. آن‌ها جایی برای رفتن نداشتند. موسی عصای خود را به آب دریا زد، بلافاصله آب دریا از میان شکافت و دومیلیون نفر از میان دیوارهای آبی از آب، روی زمین‌های خشک شروع به راه رفتن کردند.

امروز که به این داستان نگاه می‌کنیم، به‌طور خلاصه می‌توان فقط گفت فیض خدا با آن‌ها بود، آب‌ها معجزه‌آسا از هم جدا شدند و مردم از میانشان عبور کردند، اما برای لحظه‌ای خود را به جای این مردم قرار دهید، شما باید بین دیوارهای عظیمی از آب قدم بزنید درحالی‌که هر آن ممکن است حجم عظیمی از آب بر رویتان فرود آید. تصور کنید فرزندان‌تان را محکم در آغوش نگه داشته‌اید، دشمن در پشت سر شماست، راه را بسته است و می‌خواهد شما را نابود کند. صدای فریاد و هرج و مرج همه جا را فرا گرفته بود. مردم وحشت‌زده بودند. هیجان بر همه حکم فرما بود. من اصلاً نمی‌توانم باور کنم که این مردم توانسته باشند در نهایت خوشحالی و آرامش از میان آب‌ها عبور کنند. بی‌تردید آن‌ها می‌ترسیدند و به همه چیزهای وحشتناکی که ممکن بود برایشان پیش بیاید، فکر می‌کردند. «چه بر سرمان می‌آید اگر این دیوارهای آب محکم بر جای خود نمانند؟ اگر همه به‌موقع از اینجا عبور نکنند چه خواهد

شد؟ آیا ما غرق خواهیم شد؟ اگر فرعون ما را بگیرد چه می‌شود؟» هزاران چیز وجود داشت که آن‌ها می‌توانستند نگرانش باشند. این نگرانی تا زمانی که آن‌ها از میان دریا می‌گذشتند ادامه داشت، اما وقتی آخرین نفر از قوم از دریا گذشت، آب‌ها به سر جای خود برگشتند و دریا مانعی بین آن‌ها و دشمنانشان شد و آنگاه قوم شروع به شادی کردند. اکنون آن‌ها به یقین می‌دانستند که فیض خدا را با خود دارند. حقیقت این است که آن‌ها در تمام این مدت نیز فیض خدا را با خود داشتند، اما فقط نمی‌توانستند آن را ببینند. فیض خدا همان چیزی بود که دیواره‌های آب را نگه می‌داشت. فیض آن چیزی بود که دشمن را از نزدیک شدن به آن‌ها باز می‌داشت.

وقتی دچار مشکلیم، گاهی اوقات نمی‌فهمیم که فیض را با خود داریم. تمرکز ما روی همه اتفاقات منفی‌ای است که ممکن است برایمان رخ دهد: «اگر بهبود نیابم چه؟ چه می‌شود اگر نتوانم شغل دیگری پیدا کنم؟ چه می‌شود اگر فرزندم نخواهد تحصیلات خود را تمام کند؟» شما می‌توانید با نگرانی‌های خود زندگی کنید، خواب خوش به چشمتان راه نیابد و وحشت جایگزین آرامش در زندگی‌تان شود. اما لزومی ندارد آرامش خود را از دست بدهید. شما در هر طوفانی هنوز فیض خدا را با خود دارید. خدا قادر است هر طوفانی را به عقب براند. او اجازه نمی‌دهد بیماری، اعتیاد یا مشکل در محل کارتان شما را از رسیدن به هدف‌تان باز دارد. نیرویی وجود دارد که در وسط طوفان به نفع شما کار می‌کند و این نیرو بزرگ‌تر از هر نیرویی است که در تلاش است جلوی شما را بگیرد.

ممکن است اکنون وقتی به اطراف نگاه می‌کنید فقط دیواره‌های آب را مشاهده کنید. شما اکنون در اطرافتان فقط مخالفت، دردسر و بیماری می‌بینید. همه چیز به نظر ترسناک می‌رسد، اما ایمان خود را حفظ کنید. این مشکلات نمی‌توانند شما را شکست دهند. خدا با لطف و فیض خود زندگی شما را به‌سوی راحتی خواهد برد. دشمن شما حرف نهایی را نخواهد زد. حرف آخر را از خدا خواهید شنید و آنچه او برای زندگی شما مقدر کرده است، به سرانجام خواهد رسید. نه اتفاقات بد، نه بیماری، نه اعتیاد و نه دشمنان نمی‌توانند شما را متوقف کنند. کنترل زندگی شما در دست خداست. به جای ناامید شدن از مشکلات و اتفاقات بد، تمرکز خود را از روی آن‌ها بردارید و دعا کنید: «خدایا از تو متشکرم که در طوفان مشکلات هنوز هم سایه فیض خود را بر سر من قرار داده‌ای. متشکرم که فیض تو مرا محافظت می‌کند و مرا از گزند دشمنان دور نگه می‌دارد.»

فیض خدا شما را از طوفان بیرون می‌آورد

وقتی اتفاقات خوبی رخ می‌دهد آسان است که وجود فیض خدا را در زندگی‌مان باور داشته باشیم، اما زمانی که در محاصره دیواره‌های آب قرار داریم، داشتن ایمان به اینکه آب‌ها ما را غرق نمی‌کنند چندان ساده نخواهد بود. دیدن فیض خدا در زندگی‌مان، وقتی دشمنان در حال تعقیب ما هستند، بسیار دشوار است.

ما گاهی اوقات آنقدر روی تهدیدهایی که علیه ما پیش می‌آید و مشکلات زندگی تمرکز کرده‌ایم که نمی‌توانیم باور کنیم فیض خدا هنوز هم در زندگی‌مان جریان دارد و این حقیقت را فراموش می‌کنیم که اگر فیض خدا وجود نداشت، من هم اکنون وجود نداشتم. در کتاب مقدس آمده است: «خدا شما را مسح کرده است. او شما را استوار می‌کند، شما را نیرومند می‌کند و کاری می‌کند دشمنان شما بر شما برتری نیابند.» حتی در میان دشوارترین مشکلات باید به خود یادآوری کنید که چه کسی هستید. شما مسح شده‌اید، شما به خدا ایمان داشته‌اید و از این رو خدا شما را انتخاب کرده است. خدا شما را با فیض خود برجسته و بلند می‌کند. خدا همیشه باعث پیروزی شما می‌شود. حتی در همین لحظه و در میان دشوارترین مشکلات هم خدا ثابت می‌کند که با شماست. او شما را قوی‌تر می‌کند. اگر می‌توانستید پشت صحنه زندگی خود را نیز ببینید، می‌دیدید که او مخالفان شما را عقب می‌راند. او را می‌دیدید که شرایط دشوار را تغییر می‌دهد و افراد مناسب را برای کمک به شما بر سر راهتان قرار

می‌دهد. به جای شکایت از طوفان، رو به دشمن کنید و بگویید: «شما نمی‌توانید بهترین نتیجه را بگیرید. شما نمی‌دانید که من چه کسی هستم. شاید بتوانید شرایط مرا بد کنید، اما امکان ندارد بتوانید مرا نابود کنید. شما علیه من ایستاده‌اید، اما خدا شما را شکست خواهد داد و شما را ناچار به فرار خواهد کرد.»

لازم نیست نگران زندگی‌تان باشید، فقط به مشکلات خود فکر کنید و در این اندیشه باشید که چرا این اتفاق‌ها برایتان می‌افتد. اکنون راز را می‌دانید، شما حتی در میان طوفان‌های زندگی هم فیض خدا را با خود دارید. می‌دانید این خداست که به جای شما در صحنه زندگی نبرد می‌کند. می‌دانید خدا می‌تواند از آنچه به شما آسیب می‌رساند استفاده کند و همه چیز را به نفع شما تغییر دهد. فیض خدا حامی شماست. نگران دشمن و مشکلاتی که به سویتان هجوم آورده‌اند، نباشید و از اینکه چرا دچار این مشکلات شده‌اید دلگیر نشوید، کلید ابتلای شما به این مشکلات این است: اگر تهدیدی علیه دشمنان نبودید، کسی با شما نمی‌جنگید. اگر به خدا ایمان نداشتید دشمن سعی نمی‌کرد شما را متوقف کند. اما خدا به مؤمنان خود پاداش می‌دهد و شما در آستانه اتفاقاتی شگفت‌انگیز هستید. او می‌خواهد شما را در زندگی‌تان به مرحله جدیدی ببرد. خدا می‌داند شما می‌خواهید برای خانواده خود مکان جدیدی به دست آورید. شما به زودی چیزهایی را خواهید دید که هرگز ندیده‌اید. خدا کاری خواهد کرد که دشمن درک کند او در کنار شماست و فراتر از انتظارات شما عمل می‌کند. همه خواهند دید که

خدا شما را از نگرانی، ناامیدی و مشکلات نجات خواهد داد. آماده باشید، فیض خدا در صدد است تا شرایط دشوار اطرافتان را تغییر دهد و شما را به سطح جدیدی برسد. فیض به شما کمک می‌کند تا اعتیاد را شکست دهید.

ممکن است بگویید: «خب جوئل، اگر من همیشه فیض خدا را با خود داشته‌ام چرا از همان ابتدا با این مشکلات روبه‌رو شدم؟» فیض خدا با شما نیست تا شما را از طوفان دور نگه دارد، اما فیض شما را از طوفان بیرون می‌آورد. خدا هیچ کاری را در زندگی‌تان انجام نخواهد داد مگر اینکه برای این کار هدفی داشته باشد. ما نمی‌توانیم همه چیز را درک کنیم. گاهی اوقات آنچه در زندگی‌مان رخ می‌دهد منصفانه به نظر نمی‌رسد، اما باید به این حقیقت اعتماد داشته باشید که خدا می‌داند چه کاری انجام می‌دهد. پیش از اینکه آب‌های دریای سرخ از هم جدا شود، قوم بنی‌اسرائیل می‌توانستند فکر کنند، خدایا تو که گفتی ما را نجات می‌دهی و به سرزمین موعود می‌بری. تو که ما را از بردگی نجات داده‌ای، پس چرا نظر خود را تغییر دادی؟ چرا اکنون فرعون و سربازانش به دنبال ما هستند تا دوباره ما را به بردگی ببرند؟ آنچه رخ داده بود برای آن‌ها معنی نداشت، اما راه خدا با راه‌های ما تفاوت دارد. او آب‌ها را از هم شکافت تا کسانی که به او ایمان داشتند از میان آن‌ها روی خاک خشک قدم بگذارند و به سرزمین موعود برسند. این در حالی است که وقتی فرعون و سپاهیانش به دنبال مردم به میان آب‌ها آمدند، آب به دستور

خداوند به جای ابتدایی خود بازگشت و آن‌ها را در خود غرق کرد.

گاهی اوقات خدا برای خلاص شدن از شر چیزهایی که شما را تعقیب می‌کنند، ابتدا شما را با مشکل مواجه می‌کند. شما در طوفان قرار خواهید گرفت، اما آنچه به آن نیازی ندارید، آنچه سال‌هاست مانع پیشروی شما می‌شود - چیزهایی مانند اعتیاد، مشکلات کاری یا رابطه‌های سمی - برای همیشه از بین می‌رود. اگر دشمنان قوم بنی‌اسرائیل غرق نشده بودند، فرعون همیشه تهدیدی برای آن‌ها باقی می‌ماند. فرعون و مردانش می‌توانستند هر لحظه ظاهر شوند و سعی کنند آن‌ها را پس بگیرند. بله، رفتن در میان دیواره‌هایی از آب، درحالی که دشمنان شما را تعقیب می‌کنند دشوار بود، اما خدا هدفی داشت.

بی‌تردید مشکلاتی را که برایتان رخ داده است دوست ندارید، به نظر می‌رسد قرار داشتن در چنین مشکلاتی اصلاً عادلانه نیست، اما این طوفان تمام چیزهایی که می‌توانست زندگی شما را برای یک عمر عقب نگه دارد، از زندگی‌تان برمی‌دارد و دور می‌کند. خدا به بنی‌اسرائیل گفت: «دشمنانی را که امروز در برابرتان می‌بینید دیگر نخواهید دید.» خدا امروز همین را به شما می‌گوید. این اعتیاد که سال‌هاست شما را عقب نگه می‌دارد، دائمی نیست. وقتی طوفان را تحمل کردید، خواهید دید بیماری، مشکلات کاری و تنهایی سرنوشت شما نیست. موفقیت و آزادی در راه است. شفا به سویتان می‌آید. فراوانی مالی در انتظارتان است.

تلاشی که برای متوقف کردن شما وجود دارد، موقتی است. از طوفان ناامید نشوید. خدا شما را در دستان خود نگه داشته است. او اجازه نمی‌دهد در طوفان تنها بمانید. او در همانجا نیز با توست. دشمن نمی‌تواند شما را نابود کند. خدا از شما محافظت می‌کند. او دیوارهای آب را در کنترل خود دارد. همه چیز ترسناک به نظر می‌رسد، اما خدا در حال عقب راندن مخالفان شماست.

شما نیز مانند دانیال بدون هیچ آسیبی از کوره بیرون خواهید آمد. بی‌تردید دانیال و دوستانش نیز وقتی آن‌ها را درون آتش می‌انداختند می‌ترسیدند، اما زمانی که به سلامت از آتش بیرون آمدند دید روشن‌تر و عمیق‌تری به فیض خدا پیدا کرده بودند. آن‌ها می‌دانستند که امتیاز خاصی نسبت به بقیه دارند. آن‌ها پس از آن به خوبی می‌دانستند که مسح شده‌اند. حتی پادشاه گفت: «از این پس، ما می‌خواهیم خدای دانیال را عبادت کنیم.» بی‌تردید این جوانان نیز دوست نداشتند مسیرشان از داخل کوره سوزان بگذرد؛ اما خدا از این مشکل برای خلاص شدن از شر آنچه می‌توانست در تمام عمرشان آن‌ها را از ارتباط با خدا باز دارد، استفاده کرد. خدا نظر دشمنانشان را تغییر داد و آن‌ها را وادار کرد به ایشان احترام بگذارند. خدا می‌خواهد شما را از شر آنچه آزارتان می‌دهد برای همیشه رها کند. خدا شما را در موقعیتی قرار می‌دهد که به بهترین سرنوشت ممکن برسید.

فیض در قحطی

کتاب مقدس می‌گوید: «از دشمنان خود نترسید.» از سرطان مرعوب نشوید. هیچ مشکلی برای خدای ما بزرگ نیست. او شما را آفریده است. از مشکلات مالی مرعوب نشوید و عقب‌نشینی نکنید. فقر، کمبود و تقلای زیاد برای به دست آوردن روزی‌تان سرنوشت شما نیست. شما به خدا احترام می‌گذارید، بهترین کارهایی را که می‌دانید انجام می‌دهید، اما گاهی شرایط بسیار دشوار می‌شود و به جایی می‌رسد که شما نمی‌توانید فیض خدا را در زندگی‌تان ببینید، اما باید بدانید که فیض خدا همیشه با شماست. فیض خداست که موجب می‌شود حتی در بیابان نیز شکوفا شوید. شما حتی در قحطی نیز بیش از نیاز خود خواهید داشت. لازم نیست تلاش طاقت‌فرسایی انجام دهید تا از دشواری‌ها خارج شوید. نیازی نیست تا شغل، محل کار یا محل زندگی‌تان را تغییر دهید. شما حتی در قحطی نیز فیض خدا را با خود دارید. خدا باعث می‌شود حتی در میان طوفان مشکلات موفق شوید.

این همان اتفاقی است که برای اسحاق رخ داد. در کتاب مقدس می‌خوانیم که قحطی زیادی در سرزمین اسحاق رخ داد. او می‌خواست به کشور دیگری برود تا از قحطی فرار کند و جایی را پیدا کند که خاک خوب و آب زیادی داشته باشد تا بتواند محصولات خود را بکارد. اما خدا به اسحاق گفت که باید همانجا بماند و آن مکان را ترک نکند و خداوند به او و فرزندان او برکت خواهد داد. خدا گفت: «اسحاق، لازم نیست به جای دیگری بروی تا فیض

خداوند را در آنجا بیابی، تو حتی در قحطی نیز فیض خدا را با خود داری و من قصد دارم به تو برکت دهم. من می‌خواهم به‌رغم آنچه شرایط به تو نشان می‌دهد، تو را به فراوانی برسانم.» چنین درخواستی از اسحاق اصلاً منطقی به نظر نمی‌رسید. زمین خشک و سخت بود. آب کافی برای آبیاری محصولات وجود نداشت. اسحاق نیز نگرانی‌هایی داشت که می‌توانست از آن‌ها حرف بزند و از خدا بخواهد که نظرش را عوض کند، اما او به حقیقت سخنان خدا ایمان داشت و دریافت که او هم‌اکنون در قحطی هم فیض خدا را با خود دارد. او به میان خشکسالی رفت و کل مزرعه خود را کاشت.

می‌توانم تصور کنم که همسایگانش به او می‌گفتند: «این مرد دیوانه شده است؟ او دارد زمان و تمام بذره‌های خوبش را هدر می‌دهد. آیا او نمی‌داند که هیچ دانه‌ای نمی‌تواند در خشکسالی رشد کند؟» کتاب مقدس می‌گوید: «در آن سال محصولات اسحاق فوق‌العاده بود. او صد بار بیشتر از آنچه کاشته بود برداشت کرد، زیرا خداوند به او نعمت داده بود و او بسیار ثروتمند شد.»

توجه داشته باشید اسحاق لازم نبود از قحطی خارج شود و به جای دیگری برود تا به نعمت و ثروت برسد. او حتی در قحطی هم نعمت‌های خدا را در اختیار داشت. خدا می‌تواند شما را علی‌رغم تمام مشکلاتی که رخ داده است به برکت برساند. از آنچه ندارید شکایت نکنید. «جوئل، اگر مدیرم در محل کار از من راضی نباشد... اگر مجبور شوم

از این محله نقل مکان کنم... اگر اقتصاد رونقی نداشته باشد.» هیچ شرایطی نیست که بتواند شما را به نعمت‌های بی‌نهایت برساند، مگر فیض خدایی که همراه با شماست. تنها فیض خدا در زندگی‌تان است که باعث سعادت شما می‌شود. اما تا زمانی که فکر کنید مشکلات زیادی در برابرتان وجود دارد، تا زمانی که نگاهی فقط به شرایط قحطی دوخته شده است و ناتوانی‌های خود را می‌بینید، این باورها شما را محدود خواهد کرد. همان کاری را بکنید که اسحاق انجام داد. بگویید: «خداوند! ممنونم که در چنین شرایط دشواری از من محافظت خواهی کرد. خدایا متشکرم که در قحطی نیز فیض تو را به همراه دارم. ممنونم که درهایی را به روی من باز می‌کنی که هیچ‌کس نمی‌تواند برایم باز کند و باعث موفقیت من می‌شوی. متشکرم به هر کاری که دست می‌زنم موفق خواهم بود.» به یاد داشته باشید که شغل‌تان منبع درآمد شما نیست و این خداست که نیازهای شما را برطرف می‌کند. او می‌تواند شما را به روش‌های غیرمعمول برکت دهد. او مانند حقوق و دستمزد، تحصیلات و تجربه‌تان محدود نیست. او راه‌هایی برای افزایش روزی شما دارد که هرگز به آن‌ها فکر هم نکرده‌اید. خدا می‌تواند کاری کند که مردم از شما خوششان بیاید. او می‌تواند فرصت‌های تازه‌ای برایتان ایجاد کند. او می‌تواند به شما ایده‌های جدید و خلاقیت بدهد.

محدودیت‌ها با تفکر شما به وجود می‌آیند

اخیراً مردی برایم تعریف کرد که چگونه میراثی از یکی از اعضای خانواده‌اش به او رسیده بود که هرگز ملاقاتش نکرده بود. او نمی‌دانست که چنین خویشاوندی دارد. آن‌ها حتی نام خانوادگی مشترکی نداشتند. در ابتدا فکر کرده بود اشتباهی شده است؛ اما اشتباهی در کار نبود و این ارثیه او را به مرد ثروتمندی تبدیل کرد؛ ثروتی که پیش از این هرگز تصورش را هم نکرده بود. خدا نعمت‌های غیرمنتظره‌ای را به شما خواهد بخشید، چیزهایی که در آینده خود نمی‌دیدید. «جوئل، اما من تصور نمی‌کنم چنین خویشاوندانی داشته باشم.» این دقیقاً همان تصویری است که این مرد هم پیش از این داشت، اما این خویشاوندان او بودند که وی را پیدا کردند، درحالی‌که او نه به دنبالشان بود و نه حتی از وجودشان آگاه بود. کتاب مقدس می‌گوید هنگامی که شما به خدا احترام می‌گذارید و او را در جایگاه اول زندگی‌تان قرار می‌دهید، لازم نیست به دنبال نعمت‌های خدا باشید، آن‌ها شما را تعقیب خواهند کرد و به دنبال شما خواهند آمد.

اما خیلی اوقات ما فقط به شرایط موجود فکر می‌کنیم. «من نمی‌توانم در قحطی انتظار به دست آوردن چیزهای خوبی داشته باشم.» راه‌های خدا فقط به شرایط، اقتصاد، شغل، تحصیلات، خانه و خانواده محدود نمی‌شود. او مالک همه این‌هاست. همانند اسحاق، فیض خدا شما و خانواده‌تان را حفظ خواهد کرد و به سطح جدیدی از

نعمت‌ها و برکات خواهد رساند. کتاب مقدس می‌گوید که ثروت اسحاق هر روز در حال افزایش بود. او گله‌های بزرگ گوسفند و بز و تعداد زیادی گاو به دست آورد و کارگران بسیاری داشت و همه این‌ها را زمانی به دست آورد که هنوز قحطی بود، زیرا با وجودی که شرایط برای همه دشوار شده بود، اسحاق ایمان داشت که فیض خداوند با اوست. اسحاق نیز می‌توانست مانند بسیاری از مردم فقط روی شرایط متمرکز شود و با باورهای محدودکننده ذهنش زندگی کند. او می‌توانست به خود بگوید: «من نمی‌توانم در این زمین‌ها چیزی بکارم. امکان ندارد در چنین شرایطی موفق شوم.» اما اسحاق جرئت آن را داشت که به باورهایش معتقد باقی بماند.

آیا شما به شرایط اجازه می‌دهید که برخلاف آنچه خدا در قلبتان قرار داده است عمل کند؟ آیا تصور می‌کنید باید در انتظار بمانید و روزی که از قحطی خارج شدید فیض خداوند شامل حالتان شود و در محل کارتان ترفیع بگیرید؟ خیر چنین نیست، شما هم‌اکنون هم فیض خدا را در خود دارید و این فیض خداست که به شما برتری و قدرت عبور از مشکلات را می‌دهد و شما را به سطح جدیدی از زندگی می‌برد. فیض رویدادهایی را برایتان رقم خواهد زد که هرگز در زندگی‌تان ندیده‌اید.

چند سال پیش خواهرم، لیزا و همسرش کوین قصد داشتند خانه خود را بفروشند. در محله آن‌ها فروش خانه معمولی از شش ماه تا دو سال زمان می‌برد و آن‌ها تا زمانی که خانه قدیمی‌شان را نفروخته بودند نمی‌توانستند

خانه جدیدی بخرند. آن‌ها می‌توانستند اجازه دهند تا هراس ذهنشان را فرا گیرد. به خود بگویند که ما زمان اشتباهی را برای فروش خانه‌مان انتخاب کردیم. اما آن‌ها همان‌طوری عمل کردند که اسحاق انجام داده بود. آن‌ها اعتقاد داشتند با اینکه در قحطی قرار دارند فیض خدا با آن‌هاست. آن‌ها دعا کردند و از خدا خواستند که نه تنها خانه‌شان به سرعت به فروش برسد، بلکه پولی را که نیاز دارند با فروش خانه‌شان به دست بیاورند. همان روز اولی که آن‌ها برای فروش خانه خود آگهی داده بودند، خانمی با آن‌ها تماس گرفت و گفت که می‌خواهد این خانه را بخرد و اگر آن‌ها حاضر باشند آگهی فروش خود را بردارند، حتی پول بیشتری هم به آن‌ها خواهد داد.

شرایط خداوند را محدود نمی‌کنند. فقط فکر ماست که او را محدود می‌پندارد. چرا خداوند را محدود می‌کنید؟ از تفکر به تمام دلایلی که مانع شما می‌شوند تا نعمت‌های خداوند را دریافت کنید، به رؤیاهایتان تحقق بخشید، شفا یابید، یا با شخص مناسب‌تان ملاقات کنید، دست بردارید. ممکن است اکنون راهی نبینید، اما بی‌تردید خدا مسیری را برایتان باز کرده است. اگر ایمان داشته باشید، همه چیز ممکن است. کتاب مقدس می‌گوید اسحاق چنان برکت داشت که دشمنانش به او حسادت می‌کردند. همان افرادی که او را بابت کاشتن بذر در زمین خشک و بی‌آب در روزهای قحطی مسخره می‌کردند، همان‌هایی که به او می‌گفتند وقت خود را تلف می‌کند، حالا که او برکت یافته بود، ناراحت بودند.

جالب این است همان‌هایی که اصلاً دوست ندارند شما به خواسته‌هایتان برسید، زمانی که موفق می‌شوید بسیار به شما حسادت می‌کنند. زمانی که جرئت می‌کنید قدم‌های ایمانی بردارید، زمانی که جرئت می‌کنید دعا کنید، حرکت کنید، بکارید، ایمان داشته باشید، فیض در زندگی شما افزایش خواهد یافت. واکنش دشمنان اسحاق در این میان روشن است. آن‌ها از اینکه می‌دیدند اسحاق هر روز پیشرفت بیشتری می‌کند خوشحال نبودند. آن‌ها مدام در پی عیبجویی و انتقاد از اسحاق بودند. این داستان برای شما آشنا نیست؟ زمانی که به نعمت‌های خدا دست پیدا می‌کنید، اطرافیان‌تان با پیچ‌پچ، نظرات منفی، حسادت یا غیبت به موفقیت‌های شما واکنش نشان خواهند داد. اجازه ندهید دیگران حواس شما را پرت کنند. نیازی نیست به مردم پاسخ دهید. لازم نیست خود را ثابت کنید. بر اهداف‌تان متمرکز بمانید، خدا مراقبت از شما را بر عهده دارد. خدا مواظب مخالفت‌ها خواهد بود.

مخالفت دیگران شما را بلند می‌کند

در فصل دوم داستان مردی به نام زروبابل را برایتان تعریف کردم که تصمیم داشت دیوارهای معبد در اورشلیم را بازسازی کند. این دیوارها سال‌ها قبل نابود شده بودند و پادشاه حکم ساخت مجدد آن را صادر کرده بود. همه چیز داشت عالی پیش می‌رفت. زروبابل پایه دیوارها را بنا کرد و شروع به ساختن محراب کرد، اما مخالفان که نمی‌خواستند وی دیوارها را دوباره بسازد شروع به کارشکنی کردند. آن‌ها شروع به رشوه دادن به کارگران کردند تا کار نکنند و تمام منطقه را به آشفتگی کشیدند. در چنین شرایطی، زروبابل می‌توانست فکر کند، خدایا من بر آنم که آنچه را تو خواسته‌ای انجام دهم، پس چرا این همه مخالف دارم؟ چرا این افراد قدرتمند علیه من رفتار می‌کنند؟ در آن زمان به نظر نمی‌رسید که او فیض خدا را با خود داشته باشد. به نظر می‌رسید دشمنانش بر او برتری دارند، اما شما نمی‌توانید ببینید خدا در پشت صحنه در حال انجام دادن چه کارهایی است. به نظر می‌رسد موانع جلوی پیشروی شما را گرفته‌اند، اما اگر ایمان خود را حفظ کنید، خداوند از همین موانع برای بالا رفتن شما استفاده خواهد کرد.

افراد مخالف بازسازی نامه‌ای را به پادشاه فرستادند که در آن در مورد زروبابل اخبار دروغین نوشته بودند. آن‌ها گفتند: «افرادی که در حال بازسازی معبدند افراد شروری هستند و در تلاش‌اند شما را سرنگون کنند. آن‌ها

نمی‌خواهند مالیات بپردازند و حضورشان در اینجا به خطر بزرگی تبدیل می‌شود.» پادشاه دستور داد که کار روی معبد متوقف شود و تا هفده سال دیگر کاری برای معبد انجام نشد. پس از این مدت حَجّی^۷ و زکریای پیامبر از زرو بابل و مردم خواستند که کار معبد را از سر بگیرند. وقتی فرماندار منطقه از زرو بابل پرسید چه کسی به او اجازه داده است تا بازسازی را از سر بگیرد، وی به فرماندار پاسخ داد: «ما خدمتگزار خدای متعال هستیم، ما معبدی داریم که سال‌ها قبل پادشاه بزرگ قوم اسرائیل ساخته است. پادشاه شما کوروش فرمانی برای بازسازی این معبد صادر کرده است.» بنابراین فرماندار از پادشاه خواست تا بایگانی‌های سلطنتی را جست‌وجو کند و آن‌ها فرمان کوروش را یافتند. سپس پادشاه حکم جدیدی صادر کرد و گفت: «مانع این افراد نشوید. بگذارید آن‌ها معبد را بازسازی کنند. همچنین من حکم می‌کنم که شما نیز به آن‌ها کمک کنید. از بودجه من برای پرداخت هزینه ساخت کامل استفاده کنید و هر روز به آن‌ها غذا و آب بدهید.» این کار خدا بود.

ممکن است افراد و شرایط علیه شما باشند، اما خدا می‌داند چگونه از آن‌ها به نفع شما استفاده کند. مخالفان کینه‌ورز در تلاش بودند جلوی زرو بابل را بگیرند، اما در نهایت آن‌ها ناچار شدند به او کمک کنند. بدون مخالفت آن‌ها، پادشاه نه‌تنها برای بازسازی معبد مبلغی پرداخت می‌کرد، بلکه برای آن‌ها سهمیه غذا در نظر می‌گرفت. خدا گفته است که او در برابر دشمنانتان برایتان خوانی خواهد گسترده. گاهی حتی دشمنانتان ناچار خواهند بود

علی‌رغم میل باطنی خود شام شما را آماده کنند. می‌توانم زرو بابل را در حالی تصور کنم که می‌گفت: «ممکن است با سیب‌زمینی سرخ‌کرده‌ام سس گوجه‌فرنگی هم به من بدهید؟» هنگامی که مردم در تلاش‌اند تا شما را از پیشروی باز دارند یا مشکلاتی را برایتان به وجود آورند، آرامش خود را حفظ کنید. همه چیز به نفع شما تمام خواهد شد. کتاب مقدس می‌گوید: «دشمنان به درون تله‌ای خواهد افتاد که خودش در مسیر شما نهاده است.» خدا در حال انجام دادن کارهایی به نفع شماست که هنوز نمی‌توانید ببینید. ممکن است همه چیز در مخالفت با شما به نظر برسد، اما حقیقت این است که دست خدا در حال کار است تا همه چیز را برای بالا بردن شما ترتیب دهد.

گاهی فیض خدا پنهانی عمل می کند

وقتی با چالش های دشواری روبه رو می شوید که درکشان نمی کنید، به این معنی نیست که شما فیض خدا را از دست داده اید یا اینکه خدا شما را فراموش کرده است. این یک شروع است. همه این ها بخشی از برنامه خداست تا شما را به سطح بعدی از رشدتان برساند. بدون تردید بعضی از چیزهایی را که ناامیدتان می کنند دوست ندارید؛ افرادی که علیه شما رفتار می کنند، درهایی که به رویتان بسته می شوند یا ناامیدی ها، اما بدون آن ها شما نمی توانید به سرنوشت عالی ای که برایتان مقدر شده است، برسید. هرگز نام ایوب در کتاب مقدس ظاهر نمی شد اگر خدا اجازه نداده بود در معرض آزمایش های دشوار قرار گیرد. اما زمانی که ایوب از این شرایط دشوار و ناعادلانه عبور کرد، خدا به او دو برابر بیش از پیش نعمت داد. ایوب در کتاب مقدس می گوید: «من می دانم که خدا به من لطف کرده است.» جالب است که ایوب درست در میان مشکلات، وقتی به نظر می رسید که همه چیز ضد اوست، گفت: «خدایا از تو ممنونم که فیض خود را به من بخشیده ای.» ایوب این قانون را درک کرده بود که برخی اوقات فیض درون شرایط دشوار پنهان است.

کار دشواری است که در شرایط سخت بتوانید فیض خدا را ببینید، در طوفان تنها چیزی که دیده می شود، خیانت و شکست است. مردم به شما نگاه می کنند و تصورشان این است که خدا توجهی به شما ندارد. شما برای تأمین

نیازهایتان تقلا می‌کنید و نتیجه اندکی می‌گیرید. هنوز هم با بیماری دست‌به‌گریبان هستید. دشمنانتان در محل کار مانع پیشرفتتان می‌شوند. ممکن است به نظر برسد که در طوفان‌های زندگی گیر افتاده‌اید. اما نمی‌توانید ببینید چه چیزی در پشت صحنه در حال رخ دادن است. شما نمی‌دانید خدا برایتان چه برنامه‌ای دارد. مشکلات ایوب ماه‌ها به طول انجامید، اما سپس او نه‌تنها از مشکلات بیرون آمد، بلکه دو برابر بیش از آنچه داشت به دست آورد. خدا نه‌تنها می‌خواهد شما را از مشکلات نجات دهد، بلکه قصد دارد سرنوشت تازه و عالی‌ای به شما ببخشد. قرار نیست این موانع شما را متوقف کنند. آن‌ها برای این در مسیر زندگی‌تان قرار داده شده‌اند که شما را بالا ببرند.

ایمان خود را حفظ کنید و به رویدادهایی که برایتان رخ می‌دهد دید مثبتی داشته باشید. زمانی که بین دیواره‌های آب قرار دارید لازم نیست نگران باشید، زیرا هنوز هم فیض خدا با شماست. در طوفان نترسید، زیرا فیض خدا همراهی‌تان می‌کند. در قحطی وحشت نکنید، زیرا فیض خدا نیازهایتان را تأمین خواهد کرد. مرعوب کسانی که در مخالفت با شما قرار دارند و دشمن‌هایی قدرتمند به نظر می‌رسند نشوید، زیرا این فیض است که دست دشمنانتان را از شما دور نگه می‌دارد. ممکن است شرایط به گونه‌ای باشد که تصور کنید هر آن آسیبی به شما وارد خواهد شد، اما خدا هر آتشی را برای شما امن خواهد کرد و از آن به نفع شما استفاده خواهد کرد. اگر

مانند زرو بابل رفتار کنید، نتیجه آنچه را خدا در پشت صحنه برایتان انجام داده است، خواهید دید. کسانی که علیه شما هستند ناگهان به پشتیبانی شما می‌آیند. شرایط در حال تغییر است. نعمت‌ها، پیشرفت، ترفیع و شفا به صورت غیرمنتظره‌ای به سوی شما راهی می‌شوند.

فصل هفتم (nbookcity.com)

فصل هشتم: زمان مناسب برای فیض

در عهد عتیق، خدا برای قوم بنی اسرائیل چند جشن مختلف تعیین کرده بود که هر کدام باید در موقع مناسب و مقرر در سال انجام می شدند. این زمان ها را خدا مقرر کرده بود و قابل تغییر نبودند. آن ها روزهای ویژه ای بودند که خداوند برای برکت قوم خود در نظر گرفته بود. خدا زمان هایی را مقرر کرده بود تا در آن ها فیض خود را به مردمی که به او ایمان داشتند، نشان دهد.

درست همان طور که خدا با بنی اسرائیل رفتار می کرد، در زندگی شما نیز از قبل زمان هایی را تعیین کرده است تا در آن ها حضور خود را به شما نشان دهد. همه ما زمانی که به گذشته نگاه می کنیم، اوقاتی را می بینیم که شانس یافته ایم که لیاقتش را نداشته ایم، ترفیعی به ما داده شده است که شایستگی آن را به دست نیاورده بودیم، شاید زندگی تان در حال از هم پاشیدن بوده، اما ناگهان به شکل معجزه آسایی همه چیز مرتب شده است، شاید داشتید کارتان را از دست می دادید، اما بی آنکه بدانید چگونه می توانید از این مشکل بیرون بیایید همه چیز به شرایطی بسیار بهتر از گذشته تبدیل شده است. پس از سال ها کار معمولی، شما به فصلی از رشد، فصلی از فراوانی و برکت، فصلی از نعمت ها خواهید رسید. اما چرا؟ چرا الان؟ زیرا زمان فیض برای شما فرا رسیده است.

من اخیراً با مردی صحبت می کردم که هشت سال کمردرد داشت. او در کالج و در بازی فوتبال آسیب دیده بود.

وی تحت معالجه قرار گرفت و در تمام این مدت از درمان‌های توانبخشی و قرص‌های مسکن استفاده می‌کرد، بدون اینکه به نتیجه مثبتی برسد. این مرد به این نتیجه رسیده بود که باید تا آخر عمر با این درد زندگی کند، اما حدود شش ماه پیش از اینکه ما با هم صحبت کنیم همه چیز بهتر و بهتر شدند. او به من گفت: «جوئل، من نمی‌دانم چه اتفاقی افتاده است. پزشکان نمی‌توانند توضیح دهند، اما امروز من هیچ دردی ندارم.» من می‌توانستم این موضوع را برای او توضیح دهم، مانند قوم بنی‌اسرائیل، او به زمان خاص خود رسیده بود.

این فصل جدیدی است

در کتاب مقدس گفته شده است که فیض خدا ما را دربر می گیرد و مانند سپری از ما محافظت می کند. این گونه نیست که ما در اوقاتی فیض خدا را با خود داشته باشیم و در زمان های دیگر از این فیض در زندگی ما خبری نباشد. فیض خدا همیشه با ماست، اما مواقع مشخصی وجود دارد که خدا نعمت خود را به ما نشان می دهد. زمان هایی از پیش تنظیم شده اند که در آن ها خدا شما را از طبقات پایین به طبقات بالا می آورد. زمان هایی تعیین شده اند که در آن ها خدا به کارهایتان شتاب می دهد، به رؤیاهایتان جامه عمل می پوشاند و همه چیز سریع تر از آنچه فکر می کنید اتفاق می افتد. زمان هایی وجود دارند که در آن مانند دوست من، شما از بیماری رهایی خواهید یافت، حتی اگر همه آزمایش ها نشان دهند که بیماری در بدن شما ریشه دوانده است. مشکلات به شکل بسیار عجیبی از بین خواهند رفت، حتی اگر غیرممکن به نظر برسد.

من باور دارم که شما روزی به یکی از این زمان های موعود خواهید رسید. شاید هم اکنون ناچارید برای نیازهای خود تقلا کنید، در سربالایی زندگی خود قرار گرفته اید و بالا رفتن برایتان غیرممکن به نظر می رسد، تصور می کنید که دیگر تحمل این زندگی را ندارید و می خواهید مسح خدا و آرامش را در زندگی تان ببینید. باید بدانید خدا پیش روی شماست. او می خواهد همه چیز را به روال بهتری ببندازد. شما در محل کارتان تلاش زیادی کرده اید،

سخت کوش بوده‌اید، اما به خاطر سیاست‌بازی برخی از همکاران اعتبار لازم را کسب نکرده‌اید، اما نگران نباشید. خدا قصد دارد در زمان مقرر به شما ترفیع دهد. او می‌خواهد شما را به شرایط بهتری برساند. شاید روابطی که در گذشته داشته‌اید به کارتان نیامده‌اند و اکنون فکر می‌کنید همیشه تنها خواهید ماند. اما این طور نیست، خداوند در راه است و در زمان معین، یک ارتباط درست، کسی بهتر از آنچه تصور کرده‌اید را در مسیرتان قرار خواهد داد. این افراد از پیش معین شده‌اند تا به کمکتان بیایند، گرچه ممکن است در طول مسیر نبینید که چگونه این اتفاق می‌افتد. در دشواری‌ها ذهنتان به شما خواهد گفت: «تو هرگز شفا نخواهی یافت.» این دروغ‌ها را باور نکنید. خالق جهان زمان‌هایی را برای شما تعیین کرده است تا در آن‌ها به شما برکت دهد و شما را از مشکلات رهایی بخشد و قدرت خداوند بیشتر از هر نیرویی است که می‌خواهد علیه شما مقابله کند.

اکنون لازم است تا سهم خود را انجام دهید و با خدا توافق کنید. «خدایا، من باور دارم که تو زمان رسیدن به فیض را برای من مشخص کرده‌ای. ممکن است اکنون نتایج پزشکی من خوب به نظر نرسند، اما من ایمان دارم که در زمان تعیین شده شفا خواهم یافت. ممکن است زمانی که برای من تعیین کرده‌ای سال‌ها به طول انجامد، اما خدایا می‌خواهم از تو تشکر کنم که این زمان را برای من اختصاص داده‌ای.»

ممکن است در گذشته بسیاری از راه‌ها را رفته باشید و نتیجه‌ای نگرفته باشید، کسب و کارتان موفق نبوده است، با

وامتان موافقت نشده است، رژیم غذایی تان چیزی از اضافه وزن تان کم نکرده است... اما نباید دلسرد شوید، باید دوباره امتحان کنید. فصل جدید در زندگی شما فرا خواهد رسید.

با مردی در لابی کلیسا ملاقات کردم که به من گفت چطور آرزو داشت تا کسب و کار خود را داشته باشد. در ابتدا همه چیز خوب بود. این مرد بسیار هیجان زده بود و با اشتیاق کار می کرد، اما مشکلات زیادی بر سر راهش سبز شدند. متأسفانه هیچ چیز بر وفق مراد نبود. همه چیز آنقدر پیچیده و دشوار به نظر می رسید که این مرد فکر می کرد هرگز مشکلاتش حل نخواهد شد. اما این طور نبود، فقط زمانی که خدا مناسب می دانست هنوز فرا نرسیده بود. پس تسلیم نشوید. اجازه ندهید که رؤیاهایتان بمیرند. ممکن است در گذشته کارهای زیادی انجام داده اید که به جایی نرسیده است، اما برایتان زمانی مشخص شده است که در آن خدا نعمتش را به شما ارزانی خواهد کرد، ایده هایی که منتظر شما هستند، افراد مناسبی که در انتظار تان ایستاده اند. یک بار دیگر امتحان کنید.

در کتاب مقدس آمده است: «مرد عادل هفت بار سقوط می کند، اما خداوند او را بالا می برد.» برای خرید آن خانه جدید به شما وام نداده اند، زیرا واجد شرایط نبودید، دوباره امتحان کنید. زمان آنکه فیض خود را در زندگی تان نشان دهد فرا رسیده است. شاید بارها تلاش کرده اید تا وزن خود را کم کنید، آرزو دارید به اندام سابق خود برگردید، اما نتیجه ای به دست نیاورده اید. بار دیگر تلاش کنید، خدا می خواهد خود را به روشی جدید در

زندگی‌تان نشان دهد. او به شما توانایی، عزم و اراده و قدرت انجام دادن کارهایی را می‌دهد که قبلاً نمی‌توانستید انجام دهید. اکنون در تمام طول روز، به‌خصوص در شرایط سخت بگویید: «پروردگارا، از تو متشکرم که در زمان تعیین‌شده از من حمایت خواهی کرد، ممنونم که به من کمک می‌کنی کاری را انجام دهم که به‌تنهایی نمی‌توانستم انجام دهم.»

(nbookcity.com)

زمان شما فرا رسیده است

در مزمور آمده است که داوود در شرایط بسیار دشوار شروع به دعا کرد و پس از اینکه مشککش را با تمام جزئیاتش برای خدا شرح داد، گفت: «خدایا، من بیمارم. پوستم به استخوانم رسیده است. شب‌ها نمی‌توانم بخوابم. تمام دارایی‌هایم را از دست داده‌ام. من تنها هستم. دوستانم مرا ترک کرده‌اند. دشمنانم تمام روز مرا دنبال می‌کنند. اکنون در میان خاکسترها نشسته‌ام.» داوود در یازده آیه شرح حال خود را به خدا می‌گوید و اظهار می‌کند که چقدر بدبخت است و احساس می‌کند در دریای مشکلات غرق می‌شود. فقط خواندن این متن می‌تواند کاری کند تا احساس افسردگی کنید، اما درست وقتی فکر می‌کنید که او از فیض خدا ناامید شده است و می‌خواهد از اینکه خدا او را رها کرده است شکایت کند، او در آیه دوازدهم می‌گوید: «اما تو ای خداوند، هنوز بر تخت سلطنت هستی. می‌دانم که بر ما رحم خواهی کرد، زیرا زمان تعیین شده تو فرا رسیده است.» شما می‌توانید نام خود را به جای کلمه «ما» بگذارید. داوود پیامبر در میان طوفان همه مشکلاتش، در اعماق قلب خود می‌دانست که زمان مشخصی وجود دارد که در آن خدا به یاری‌شان خواهد آمد. در آن مقطع قوم بنی‌اسرائیل هفتاد سال سختی‌ها را پشت‌سر گذاشته و برای بیرون آمدن از این سختی‌ها تلاش بسیاری کرده بود. در آن زمان خدا گفت: «نگران نباشید. همه چیز در حال تغییر است.»

برای شما نیز زمان خوشحالی فرا خواهد رسید. کتاب مقدس می گوید: «خدا در زمان معین ظهور خواهد کرد و در برابر دشمنان شما قدم خواهد گذاشت. لازم نیست با آن‌ها بجنگید. عالی‌ترین نبردها ظهور خواهند کرد و هنگامی که خداوند خود را نشان دهد، دشمنان پراکنده خواهند شد.» زمانی که خدا خود را نشان می‌دهد، بیماری شکست می‌خورد، اعتیاد از بین می‌رود و غم، سختی و فقر به سر خواهد آمد. خدا پیش از اینکه شما برسید، مسیر را پاک می‌کند، دشمن را عقب می‌راند و راهی می‌سازد که شما را به آنجایی می‌رساند که پیش از این نمی‌توانستید بروید.

در این زمان معین، دشمنانی که در گذشته دیده‌اید دیگر وجود نخواهند داشت. اعتیاد، عادات بد، چیزهایی که نتوانسته‌اید بر آن‌ها غلبه کنید، همه نابود خواهند شد و برای شما فصل جدیدی فرا خواهد رسید. خدا در حال ظهور است. این زمان مال شماست، برای اینکه آزاد شوید، برای اینکه به تمام آنچه در آرزویش هستید، برسید. موانعی که بر سر راه کار شما قرار گرفته‌اند و مانع پیشروی شما می‌شدند از میان برداشته می‌شوند و همه چیز تغییر می‌کند. خدا به جای شما نبرد می‌کند، شما را از گمنامی بیرون می‌آورد و از دیگران متمایز می‌سازد. این زمان معینی است که خداوند شما را به جایی سوق می‌دهد که نمی‌توانستید به تنهایی بروید.

ممکن است هم‌اکنون احساس کنید که در آیات یک تا یازده این بخش از مزمور قرار دارید و در اطرافتان فقط

مشکلات وجود دارند. شاید شما نیز اکنون دلایل زیادی داشته باشید که می‌توانید بابت آن‌ها از خدا گلایه کنید. چرا من موفق نمی‌شوم، چرا افراد قدرتمند زیادی هستند که علیه من عمل می‌کنند، چرا این بیماری سایه شومش را از سر من بر نمی‌دارد، چرا مانند دیگران کسی را ندارم که مرا پشتیبانی کند؟ ممکن است همه این‌ها واقعیت داشته باشند، اما در آیه یازده متوقف نشوید. از مشکلات خود عبور کنید و به آیه‌های دوازده و سیزده برسید. با جرئت اعلام کنید: «اما خداوند، تو هنوز هم بر تخت سلطنت نشسته‌ای و زمان نشان دادن فیضت در زندگی من فرا رسیده است.» هیچ‌کس نمی‌تواند کسی که خدا او را بلند می‌کند، پایین بیاورد. بیماری نمی‌تواند سلامتی‌ای که خداوند برای شما در نظر گرفته است از بین ببرد. آنچه خدا رحمت می‌کند، تمام نیروهای شیطانی نمی‌توانند نفرین کنند. نگرش ما باید این‌گونه باشد: «بله، این مانع، این بیماری، این مشکل قانونی بزرگ به نظر می‌رسد، اما من می‌دانم که خدا هنوز بر تخت سلطنت نشسته است و او این مشکل را برای من مرتفع خواهد کرد. اکنون زمان تعیین‌شده برای من است و زندگی چیزی جز پیروزی برای من نخواهد داشت.» باید بگوییم: «خدا ظهور خواهد کرد.»

اطمینان داشته باشید که وقتی خدا برخیزد، دشمن از بین خواهد رفت. در زمان تعیین‌شده برای شما، خدا بیکار نخواهد نشست. اگر به خدا وفادار بمانید و ایمان خود را حفظ کنید، بی‌تردید حاصل صبر خود را خواهید دید.

هنگامی که زمان شما فرا برسد، خدا به نفع شما برمی خیزد و می گوید: «خب، همین کافی است. از این پس من وارد عمل خواهم شد.» او کاری می کند آن کسی که می خواهد شما را متوقف کند، متوقف شود. خدا دمی که بر سر راه شما پهن کرده اند خواهد برداشت و دشمنانتان به درون این دام فرو خواهند افتاد. هیچ نقشه و سلاحی علیه شما قدرت نخواهد داشت و شما برای همیشه سعادتمند خواهید بود. مرعوب نشوید. شما ضعیف نیستید. خدای متعال به طرفداری از شما قیام کرده است. او پشتیبان شماست و می گوید: «زمان تعیین شده برای حمایت، بهبود و رسیدن به اهداف تو فرا رسیده است.»

اما اکنون باید بگذارید این دانه در خاک بماند و ریشه بدواند. در انتظار شکوفا شدن این دانه بمانید و در طول هفته دعا کنید: «پروردگارا، از تو سپاس گزارم که زمانی را تعیین کرده ای تا به کمک من بیایی، ممنونم که به من قدرت انجام دادن این کار را می دهی، کاری که قبلاً نمی توانستم انجام دهم. پروردگارا، از تو متشکرم کاری کردی که من از جا برخیزم و نشان دهم که حق با من است و فیض و لطف تو در زندگی من است.» ممکن است برخی از شما بگویند: «خب جوئل، اعتقاد دارم که شاید روزی این اتفاقات برای من هم بیفتد.» نه، این درست نیست. من از شما می خواهم همین الان به این حقیقت ایمان بیاورید و بخواهید که زمان شما هم اکنون برسد. امروز زمان تعیین شده برای حمایت شماست، نه سه ماه و نه شش سال دیگر. زیرا خدا گفته است زمان رسیدن فیض به

زندگی شما فرا رسیده است.

شهر کتاب (nbookcity.com)

زنگ هشدار به صدا درآمده است

کتاب مقدس می‌گوید: «لحظه مشخص فرا رسیده است.» خدا لحظه‌هایی را تعیین کرده است تا خود را در زندگی‌تان نشان دهد. ایمان دارم که اکنون یکی از این لحظات است. شما اکنون در فصل فیض، فصل رشد، فصل رسیدن به اهدافتان زندگی می‌کنید. شما اعتماد به نفس تازه‌ای خواهید یافت که نشان می‌دهد می‌توانید به چیزهایی دست یابید که پیش از این نداشته‌اید، کارهایی را انجام دهید که قبلاً نمی‌توانستید انجام دهید. شما استعدادها و توانایی‌های خود را خواهید شناخت. خدا قصد دارد تأثیر و تمایز بیشتر و بزرگ‌تری به شما بدهد. نور او روی چهره شما می‌درخشد و باعث می‌شود که میان دیگران متمایز باشید. همه چیز در جریان است تا آن اعضای خانواده‌تان که مرتب تصمیمات نادرستی می‌گیرند تغییر کنند و نیروهایی که علیه شما قرار دارند شکست بخورند. مردم با خود خواهند گفت چگونه شرایط اینقدر به سرعت به نفع او تغییر کرد؟ پاسخ این است: زمان فیض برای شما فرا رسیده است، همان لحظه‌ای که خالق‌تان از پیش مشخص کرده است.

در مورد تعیین زمان بیشتر فکر کنید. گاهی شب‌ها، زنگ ساعت یا تلفن خود را برای ساعت خاصی تنظیم می‌کنید و می‌گویید: «من می‌خواهم ساعت ۶:۳۰ بیدار شوم و ساعت را برای همان موقع تنظیم کرده‌ام.» این همان تعیین زمان مشخص است. یا شاید در حال پخت‌وپز چیزی هستید که یک ساعت طول می‌کشد. تایمر روی

اجاق گاز را شست دقیقه تنظیم می کنید و منتظر می مانید. اما وقتی زنگ به صدا درآمد، دیگر زمان صبر کردن به پایان رسیده است. اکنون زمان تعیین شده است. شما به راه می افتید و به کاری می پردازید که باید انجام می دادید، مثلاً غذا را از فر بیرون می آورید، یا از خواب بیدار می شوید، زیرا صبح فرا رسیده است.

من معتقدم که خدا به ما می گوید: «زنگ هشدار به صدا درآمده و زمان تعیین شده فرا رسیده است.» زمان به راه افتادن است، زمان انجام دادن کارهاست. زمان آن است که نگرش خود را تغییر دهید و به جای اینکه مدام بگویید گمان نمی کنم خدا مرا به یاد داشته باشد، خداوند را شکر کنید که هم اکنون فیض را به زندگی شما وارد خواهد کرد. به خدا بگویید: «خدایا از تو متشکرم که زمان تعیین شده من برای حمایت فرا رسیده است.» در انتظار خوبی های خدا بمانید. زندگی می تواند چنان برای ما یکنواخت شود که دیگر ایمان داشتن را از یاد ببریم. ممکن است فراموش کنیم که باید ایمان خود را رها نکنیم. ما عادت می کنیم که مانند دیگران فکر کنیم و باور داشته باشیم که اوه، چنین چیزهایی هرگز برای من اتفاق نمی افتد. خیلی طول کشیده است و من هرگز شفا نخواهم یافت. من هرگز با کسی که برای ازدواج مناسب باشد، آشنا نخواهم شد. نه، این طور نیست. هر روز صبح که از خواب بیدار می شوید، تصور کنید که زنگ هشدار به صدا درآمده است. خدا می گوید: «زمان شما پیش از این تعیین شده است.» باید همیشه به یاد داشته باشیم که روز من فرا خواهد رسید. امروز روز من است. امروز روزی

است که فیض خداوند در زندگی من جاری می‌شود. امروز همان روزی است که با افرادی که لازم دارم ارتباط خواهم یافت. امروز همان روزی است که من در جایی قرار می‌گیرم که باید باشم. با ایمان اعلام کنید: «می‌دانم امروز روز من است. می‌توانم صدای زنگ هشدار را بشنوم. زمان بهبود است. زمان رسیدن به اهداف است. زمان برکت است.»

من بارها رسیدن زمان مطلوب را در زندگی خودم دیده‌ام. به همین دلیل هم هست که به‌آسانی می‌توانم شما را تشویق کنم که در انتظار این زمان باشید. من برای آنچه انجام می‌دهم آموزش ندیده‌ام. هیچ برنامه‌ای برای کشیش شدن نداشتم. هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم بتوانم جلوی مردم بایستم و سخنرانی کنم. وقتی پدرم تصمیم گرفت کشیش شود، من هرگز تصورش را هم نمی‌کردم که این کار در خانواده ادامه یابد. ما هرگز باور نداشتیم که بتوانیم آنچه را پدر و مادرم ساخته بودند حفظ کنیم. اما ما تجربه کردیم حاکمیت از آن خداست. فیض در زمان معینی به زندگی من وارد شد و آن سرنوشتی را یافتم که خالق جهان پیش از اینکه در رحم مادر شکل بگیرم، برای من مقدر کرده بود. خدا از پیش لحظه‌ای را مقدر کرده بود و گفت: «این زمانی است که من می‌خواهم خودم را در زندگی جوئل نشان دهم.» من نمی‌دانستم چنین اتفاقی رخ خواهد داد. من نمی‌توانستم باور کنم که ساختمان تازه‌ای برای کلیسا به ما داده خواهد شد و این کلیسا تا این اندازه رشد خواهد کرد. این کاری نبود که

بتوانم با قدرت خودم آن را انجام دهم. این دست خدا بود که مرا به جایی برد که نمی‌توانستم خودم بروم. خدا وقت آن را تنظیم کرد که ساختمان خودمان را داشته باشیم. او زمان ملاقات من با ویکتوریا را تعیین کرد تا بتوانیم با ازدواجمان یکدیگر را خوشبخت کنیم و او زمان بهبود مادرم از سرطان دهانه رحم را تعیین کرد.

خدا برای شما نیز این لحظات خوشبختی را تعیین کرده است و شما در حال حاضر در آستانه یکی از این زمان‌های مهم زندگی‌تان قرار دارید. زمان مشخصی برای رسیدن به هدف‌هایتان، برای رسیدن به قدرت و نفوذ بیشتر، زمان مشخصی که خدا می‌خواهد خود را در زندگی‌تان نشان دهد. اما اگر این اتفاق بیفتد، شما باید به آن باور داشته باشید و با گوش دلتان صدای زنگ هشدار را بشنوید. باید با چشمان ایمان خود ببینید که خدا در حال ظهور است، به جای شما نبرد می‌کند، موانع را از برابرتان برمی‌دارد و راهی تازه برای رسیدن به سرنوشتی جدید را برایتان آماده می‌کند.

دریچه‌هایی به موقعیت‌های تازه

من با خانم جوانی صحبت می‌کردم که از ایالت دیگری به هیوستون نقل مکان کرده بود. او سعی کرده بود کسب‌وکار خود را در ایالت دیگری به راه اندازد، اما تلاش‌هایش نتیجه‌ای نداده بودند و احساس کرد که لازم است قدمی ایمانی بردارد و به هیوستون بیاید. این خانم در طول سیزده ساعت رانندگی خود به تگزاس به سخنرانی‌های من گوش داده بود و هرگز آن را خاموش نکرده بود. من حتی خودم هم تحمل سیزده ساعت شنیدن صدای خودم را ندارم!

هنگامی که او یکی از سخنرانی‌های مرا در این مورد گوش می‌داد که چگونه خدا می‌تواند رسیدن به رؤیاهایتان را تسریع کند و کارهایی انجام دهد که سریع‌تر از آنچه فکر می‌کردید به اهدافتان برسید، با خود فکر کرد، بله، این پیام برای من است. او کار خود را به‌عنوان فروشنده شروع کرد و خوب می‌دانست که مدتی طول می‌کشد تا مشتری‌های خود را بیابد و درآمد مناسبی داشته باشد. اما فروش او در ماه اول بیشتر از اندازه‌ای بود که در کل سال گذشته در خانه‌اش فروخته بود. این خانم بسیار هیجان‌زده بود و گفت: «جوئل، هنوز شش روز تا پایان ماه باقی است و من تصور می‌کنم حتی بیشتر از این هم می‌توانم فروش داشته باشم.» تصور می‌کنید چه اتفاقی برای او افتاد؟ این خانم به زمان معین خود باور کرد و از این‌رو زمان رسیدن به آرزوهایش سرعت یافت. اما نمی‌دانم چه

می‌شد اگر او هنوز این باور را در سر داشت که من هرگز فیض خدا را در زندگی خود نخواهم دید. بدون تردید با داشتن چنین باوری، شروع یک زندگی جدید در شهری ناآشنا بسیار ترسناک به نظر می‌رسید. چنین باوری اهداف و آرزوهای او را بسیار محدود می‌کرد.

خدا در زندگی افرادی کار خواهد کرد که به قدرت و فیض او ایمان دارند. ممکن است رسیدن به رؤیاهایتان در زندگی عادی اصلاً طبیعی به نظر نرسد، اما مهم نیست، زیرا خدای شما خدای مافوق طبیعی است. لازم نیست همه این‌ها را بفهمید. تنها کاری که باید انجام دهید این است که ایمان داشته باشید. محدودیت‌ها را از خدا دور کنید. جرئت کنید همان‌طور که داوود گفت: «خدایا، من به قول تو که گفته‌ای زمان معین برای نجات ما رسیده است ایمان دارم.» شما هم باور داشته باشید که زمان معین برایتان رسیده است، بنابراین اکنون زمان پرداخت بدهی‌های شماست، زمان رسیدن به اهدافتان است، زمان دست یافتن به سرنوشت تازه است.

روزی مادری با من تماس گرفت و گفت فرزند بالغی دارد که چندی پیش دچار سکتة مغزی شده بود و نیاز به مراقبت مداوم جسمانی داشت. او بیوه بود و نمی‌توانست شغلش را ترک کند تا از فرزندش مراقبت کند. در نزدیکی جایی که آن‌ها زندگی می‌کردند یک مرکز معتبر برای مراقبت از معلولان وجود داشت، اما هنگامی که او با آن‌ها تماس گرفت به او گفتند برای اینکه فرزندش در ابتدای لیست انتظار قرار بگیرد به ده سال زمان نیاز خواهد

بود. این خانم نمی‌دانست چه کاری باید انجام دهد. این مادر ایمان زیادی به خدا نداشت، اما به‌طور اتفاقی شروع به تماشای یکی از برنامه‌های من در تلویزیون کرد. من در این برنامه در مورد اینکه چگونه می‌توانیم به رسیدن به خواسته‌هایمان سرعت بخشیم حرف می‌زدیم. این خانم به‌سادگی و به روش خودش به خدا گفت: «خدایا، آن‌ها گفتند که ده سال طول خواهد کشید تا فرزند من وارد این مرکز شود، اما پروردگارا من اعتقاد دارم که تو می‌توانی این کار را زودتر انجام دهی.» سه هفته بعد این مرکز با او تماس گرفت و گفت: «مایک جای خالی داریم که به‌طور غیرمنتظره‌ای باز شده است و دوست داریم فرزند شما را بپذیریم.» آنچه ممکن بود ده سال طول بکشد، خداوند در کمترین زمان انجام داد. زمان مشخصی برای نشان دادن فیض در زندگی شما وجود دارد. لحظه‌ای که خدا از پیش تعیین کرده است.

هر دوی این خانم‌ها در یک چیز مشترک بودند، هر دو با رفتار خود ایمانشان را نشان دادند. آن‌ها انتظار داشتند که خواسته‌شان برآورده شود و این ایمان را در خود حفظ کردند. اگر این مادر فکر می‌کرد، اوه عالی است، ده سال! عجب شانس! حالا من چه باید بکنم؟ یا سخنانی از این دست می‌گفت، شاید این در هرگز باز نمی‌شد. شاید اگر افکار منفی ذهن این زنان را پُر کرده بود، زمان تعیین برای آن‌ها به تعویق می‌افتاد، اما این دو خانم به جای اینکه منفی باشند طوری حرف زده بودند که انگار زنگ هشدار را شنیده‌اند و می‌دانند که زمان حرکت فرا

رسیده است. آن‌ها نگرش خود را تغییر دادند و جسارت آن را داشتند تا آنچه را غیرممکن بود از خدا بخواهند.

وقتی زنگ به صدا در می‌آید، زمان حرکت است، زیرا برای شما دریچه‌ای به سوی فرصتی تازه باز شده است. اگر می‌خواهید در جایگاهی که قرار دارید برای همیشه ماندگار نشوید، اجازه ندهید که صداها منفی شما را متقاعد کند که هرگز به آرزوهایتان نمی‌رسید، هرگز نمی‌توانید بدهی خود را پرداخت کنید، هرگز به فرزندان جایی نمی‌دهند، زیرا افراد زیادی در لیست انتظار قرار دارند. نه این‌طور نیست، در زمان مشخص، خدا می‌داند چگونه شما را از آخر لیست انتظار به بالای آن ببرد. او می‌تواند درهایی را برای شما باز کند که هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را ببندد. او شما را به جایی می‌برد که به‌تنهایی نمی‌توانستید بروید.

زنجیرها شکسته خواهند شد

پدر من خواهری به نام ماری داشت که سال‌ها با بیماری دست‌وپنجه نرم می‌کرد. این بیماری باعث می‌شد وی به تشنج‌های شدید و سردردهای وحشتناک مبتلا شود. شرایط وی آنقدر بد بود که زندگی‌اش را به‌طور کامل فلج کرده بود. با پیشرفت این بیماری، دچار توهم و ناتوانی ذهنی شد. او برای مدتی طولانی در بیمارستان بستری بود، اما آن‌ها سرانجام او را به خانه فرستادند. ماری نمی‌توانست افراد را تشخیص دهد یا خودش به‌تنهایی غذا بخورد. لازم بود تا بیست و چهار ساعته از وی مراقبت شود. پدر من در شهر دیگری زندگی می‌کرد و ناچار بود به مسافرت‌های زیادی برود، به همین دلیل از حال ماری خبر زیادی نداشت، اما روزی مادرش با او تماس گرفت و با او درباره وضعیت ماری حرف زد. پدرم قرار بود صبح روز بعد از شهر بیرون برود، اما درحالی که دعا می‌کرد، احساس کرد که خدا به او می‌گوید زمان شفای ماری رسیده است. پدرم به جای اینکه به سفر برنامه‌ریزی شده خود برود، آن روز صبح با خودروی خود از هیوستون دالاس به جایی رفت که ماری زندگی می‌کرد.

وقتی پدرم وارد اتاق ماری شد پرده‌ها کشیده شده بودند و همه اتاق تاریک بود. شرایط بسیار غم‌انگیزی بود. ماری برادرش را نشناخت. موهایش درهم گره خورده بودند و چشمانش به جایی خیره مانده بود. پدرم در خود حس غریبی داشت، چیزی که فقط یک جسارت نبود، بلکه شبیه یک خشم مقدس بود. در کتاب مقدس آمده

است: «خدا در زمان معین بیکار نخواهد نشست. او علیه دشمنان شما قیام خواهد کرد.» پدرم می‌توانست حس کند که قدرت درونش در حال افزایش است. او به سمت بستر ماری رفت. شروع به دعا کرد و با قدرت گفت: «ماری می‌خواهم که از این تخت‌خواب بلند شوی.» ناگهان ماری در جای خود نشست. او برای ماه‌ها نمی‌توانست راه برود، اما در آن لحظه او از رخت‌خواب برخاست و توانست در خانه قدم بزند. آنقدر ذهنش هشیار شده بود که توانست با پدرم صحبت کند. آن روز او کنار میز غذا نشست و خودش غذا خورد. او دیگر نیازی به دارو یا مراقبت بیست و چهار ساعته نداشت. ماری کاملاً شفا یافت. این لحظه، لحظه بروز فیض در زندگی ماری بود.

وقتی زمان تعیین شده برای شما فرا رسد، تمام نیروهای اهریمنی هم نمی‌توانند شما را عقب نگه دارند. خدای ما قدرتمندتر از هر بیماری، اعتیاد، افسردگی، هر شخص و هر نوع قدرتی است. او قادر است هر زنجیری را که به پای شما بسته شده است از هم پاره کند. هر دژی در برابر قدرت او فرو خواهد ریخت و هر محدودیتی از بین خواهد رفت.

خالق جهان شما را زنده می‌کند. او شما را به سرنوشت تازه‌ای سوق می‌دهد. من باور دارم هم‌اکنون خدا علیه دشمنان شما قیام می‌کند، بر ضد بیماری شما می‌ایستد، مشکلات قانونی شما را از بین می‌برد و فراوانی را به زندگی شما ارزانی می‌کند. نیروهایی که در برابر شما قرار دارند در حال شکستن‌اند. سرنوشت شما تغییر خواهد

کرد. در مزمور آمده است، در زمانی که برای شما مقدر شده است، افرادی که پیرامونتان قرار دارند درخواست یافت که خدا این تغییر را در زندگی‌تان به وجود آورده است. خدا می‌خواهد خود را در زندگی شما به گونه‌ای نشان دهد که شما نمونه‌ای از خوبی‌های او باشید: بسیار مبارک، سالم، بسیار قوی، بسیار سخاوتمند و بسیار بالاستعداد. مردم اطراف شما خواهند دید که دست خدا در زندگی شماست.

اما گاهی اوقات وقتی مدت‌ها منتظریم، منتظر معجزه هستیم، منتظر شفا هستیم، در انتظار تحقق یک رؤیا هستیم، آسان نیست که صبور بمانیم، اما خدا می‌گوید: «انتظار پایان یافت. زنگ هشدار به صدا درآمده است. پیروزی همینجاست. شفا همینجاست. فیض همینجاست و لحظه تعیین‌شده فرا رسیده است.» ممکن است نتوانید هنوز آن را ببینید، اما برای اینکه بتوانید صبور بمانید، کلیدی وجود دارد: شما باید بر اساس ایمان قدم بردارید، نه آنچه می‌بینید. در تمام طول هفته بگویید: «پروردگارا، متشکرم که زمان تعیین‌شده برای حمایت از من فرا رسیده است. متشکرم که نیروهای اهریمنی را به عقب رانده‌ای. متشکرم که در حال تحقق بخشیدن به رؤیاهای من هستی.»

شاید برخی از شما بگویند: «خب، من این‌ها را پیش از این هم امتحان کرده‌ام، اما نتیجه‌ای نگرفته‌ام. کارم رونقی نیافته است. از اعتیاد رهایی نیافته‌ام. نتوانسته‌ام بدهی‌هایم را بدهم.» من از شما می‌خواهم یک بار دیگر امتحان

کنید. برای شما این روز جدیدی است. اکنون زمان شماست و در این زمان خدا بیکار نخواهد نشست. این بار او می‌خواهد برخیزد و به جای شما بجنگد. این بار او به کمکتان خواهد آمد و کاری را که شما نمی‌توانستید انجام دهید، انجام خواهد داد. اکنون چراغ خدا روشنگر راه شماست و زمان اینکه شما سرزمین تازه زندگی خود را فتح کنید، فرا رسیده است. اگر چنین کنید، من باور دارم و اعلام می‌کنم که خدا خود را در زندگی شما به روشی جدید نشان خواهد داد. شما به‌زودی شکل دیگری از زندگی را تجربه خواهید کرد و از دیگران متمایز خواهید بود. مانند خواهر پدرم، از بیماری‌ای شفا خواهید یافت که به نظر می‌رسد هیچ درمانی ندارد و درست مانند آن دو خانم زودتر از آنچه تصورش را بکنید به اهدافتان خواهید رسید. طولی نمی‌کشد که شما به آرزوهایتان می‌رسید و خدا سرنوشت تازه‌ای را برایتان رقم خواهد زد.

فصل نهم: خدایی که آغوشش را برایتان باز کرده است

خدا نعمت‌هایی را برای آینده شما آماده کرده است که هنوز آن‌ها را نمی‌بینید. گاهی به نظر می‌رسد به انتهای حد تحمل خود رسیده‌اید، تا آنجا که می‌توانستید تلاش کرده‌اید، اما خدا درهایی را برایتان باز خواهد کرد که هرگز تصور نمی‌کردید برایتان باز شوند. شما تحصیلات کافی ندارید، از افراد بانفوذ نیستید، اما درنهایت این شما هستید که ترفیع خواهید گرفت. خدا نعمت‌هایی غیرمنتظره برای شما در نظر دارد. او قصد دارد کارهایی را برایتان انجام دهد که شما سزاوارش نبوده‌اید.

این همان اتفاقی است که برای یعقوب نیز رخ داده است. یعقوب پیرمردی بود که چیزی از عمرش باقی نمانده بود. پسر یعقوب، یوسف، نخست‌وزیر مصر و نفر دوم پس از فرعون بود. یوسف جوان‌ترین و محبوب‌ترین پسر یعقوب بود. یعقوب به او کت خودش را که از پارچه‌های الوان دوخته شده بود، هدیه داده بود و به پسرش افتخار می‌کرد، اما سال‌ها بود که یعقوب فکر می‌کرد یوسف مرده است. برادران یوسف به پدرشان گفته بودند که حیوانات وحشی یوسف را پاره‌پاره کرده‌اند و تکه‌های پاره و خونین کت او را برای پدرش آورده بودند، درحالی‌که او را به برای بردگی فروخته بودند. دل یعقوب شکسته بود و با غمی سنگین روی دلش زندگی می‌کرد. سیزده سال بعد یعقوب فهمید که یوسف نه‌تنها هنوز زنده است، بلکه مقام بسیار بزرگی به دست آورده است.

سرانجام یوسف پدر و خانواده‌اش را به مصر آورد و به آن‌ها مکانی برای زندگی و مراقبت از ایشان داد.

در آن زمان یعقوب ۱۴۰ سال داشت و زمان مرگش فرا رسیده بود. یوسف وارد اتاق پدرش شد تا با او خداحافظی کند و از پدرش نعمت دریافت کند. او دو پسرش مناسه و افرایم^۸ را نیز با خود برد. وقتی یعقوب پسران را دید، از یوسف پرسید که آن‌ها چه کسی هستند. یوسف گفت: «پدر، این‌ها پسران من و نوه‌های شما هستند.» تصور کنید که یعقوب چه حسی داشت. او هرگز تصورش را هم نمی‌کرد که روزی دوباره یوسف را ببیند. او سال‌ها بود که پذیرفته بود یوسف از بین رفته است، اما حالا خدا نه‌تنها اجازه داده بود تا پسرش را ببیند، بلکه نوه‌هایش را هم می‌دید. قلبش از شادی لبریز شد.

ممکن است شما هم مانند یعقوب رؤیای خود را رها کرده باشید. شاید فکر می‌کنید زمان رسیدن به خواسته‌هایتان خیلی طولانی شده است و پذیرفته‌اید که هرگز شفا نخواهید یافت، هرگز با شخص مناسب ملاقات نخواهید کرد یا هرگز کسب‌وکار خود را نخواهید داشت. ولی خدا نه‌تنها هنوز هم می‌تواند آنچه را در قلب شما قرار داده است عملی کند، بلکه می‌تواند نتیجه‌ای بسیار بهتر از آنچه تصور می‌کردید به شما ببخشد. شما نه‌تنها پسران، بلکه نوه‌هایتان را نیز خواهید دید. خواسته خدا فراتر از آن چیزی است که فکر می‌کنید.

چگونه از آخر صف به جلو خواهید آمد

همه ما می‌توانیم بهانه‌هایی داشته باشیم که ما را قانع می‌کنند در جایی که هستیم باقی بمانیم. «من تحصیلات لازم را ندارم جوئل. من نمی‌توانم پیشرفت کنم، زیرا ارتباطات لازم، اعتماد به نفس، استعداد، توانایی و شخصیت لازم را ندارم.» خدا می‌گوید: «من همه این‌ها را می‌دانم، من تو را خلق کرده‌ام؛ من می‌دانم تو به چه شکلی به دنیا آمده‌ای.» ممکن است شما فرزند اول نباشید و بر اساس سنت‌ها به شما برکت داده نشود، اما نگران نباشید خدا دستانش را دراز کرده است تا شما را در آغوش بگیرد. خدا می‌خواهد اتفاقاتی در زندگی‌تان بیفتد که شما نمی‌توانید موجب رخ دادنشان شوید.

در کتاب مقدس آمده است که جیدون^۱ گفت: «خدایا، من نمی‌توانم قوم بنی اسرائیل را رهبری کنم. من از یکی از فقیرترین خانواده‌ها آمده‌ام. من کوچک‌ترین فرد در خانه پدرم هستم.» خدا گفت: «جیدون، من می‌دانم که تو واجد شرایط نیستی و می‌دانم که در ابتدای صف نیستی، اما قصد دارم دستانم را دراز کنم و تو را در آغوش بگیرم. من قصد دارم تو را از پشت صحنه به جلو آورم. من می‌خواهم به تو نفوذ و توانایی‌هایی بدهم که پیش از این نداشته‌ای.»

وقتی دشمنان سامسون او را در زندان نگه داشته بودند، گفت: «خدایا، من سزاوار خوبی‌های تو نبوده‌ام. تو به من

قدرتی مافوق طبیعی دادی و من از آن سوءاستفاده کردم. من تسلیم وسوسه شدم. اکنون نابینا و دربند شده‌ام و مرا به سنگ آسیاب بسته‌اند و این همه تقصیر من است.» خدا گفت: «سامسون، من از هر اشتباهی که مرتکب شده‌ای خبر دارم، اما رحمت من از هر چیزی بزرگ‌تر است. بله، تو اشتباه کرده‌ای و سزاوار شکست هستی، اما قلب تو هنوز با من است و از این رو من دست‌هایم را دراز می‌کنم تا تو را در آغوش بگیرم.» خدا بار دیگر به سامسون با دادن قدرتی ماوراءطبیعی برکت داد و او توانست دشمنان بیشتری را در مقایسه با قبل شکست دهد. ممکن است شما هزار دلیل برای این داشته باشید که نمی‌توانید رؤیای خود را تحقق بخشید، یا نمی‌توانید از این مشکل خارج شوید، اما خدا به شما می‌گوید: «من قصد دارم دست‌هایم را دراز کنم و تو را در آغوش گیرم. من می‌خواهم به تو فیض غیرمنتظره‌ای را نشان دهم، ترفیعی غیرمنتظره، شفایی غیرمنتظره، پیشرفت‌هایی غیرمنتظره!» شما آینده را ندیده‌اید. شما واجد شرایط نیستید. شما نفر بعدی در صف نیستید. این فقط فیض و نیکی خداوند است.

«خب جوئل، دانستن این‌ها دلگرم‌کننده است، اما من نمی‌توانم باور کنم. من مشکلات بزرگی دارم، چیزهای زیادی هستند که علیه من عمل می‌کنند.» در کتاب مقدس آمده است: «آیا تصور می‌کنید که بازوی خداوند اینقدر کوتاه است که به شما نرسد؟» آیا فکر می‌کنید دلایلی وجود دارد که اجازه نمی‌دهد دستان خدا به شما برسد، آیا تصور می‌کنید خیلی عقب هستید، اشتباهات خیلی بدی انجام داده‌اید، فرصت‌های خیلی زیادی را از

دست داده‌اید و مشکلات بزرگی دارید؟ می‌توانم به شما اطمینان دهم که بازوی خدا به شما می‌رسد. آیا تصور می‌کنید خدا نمی‌تواند شما را شفا دهد، نیازهایتان را فراهم کند، شما را آزاد کند، یا شما را از مشکلات بیرون بکشد؟ اما شما خواهید دید خدا کارهایی را در آینده انجام می‌دهد که هرگز تصورش را نمی‌کردید. هنگامی که خدا دست دراز می‌کند و شما را در آغوش می‌گیرد، همه چیز در جای خودش قرار می‌گیرد. شانس‌های خوب می‌توانند شما را پیدا کنند. فرصت‌های خوب شما را تعقیب می‌کنند.

مردی را می‌شناسم که صاحب شرکت طراحی است. در شروع کارش او فقط سه مشتری کوچک داشت، درحالی‌که رقیبانش هزاران مشتری داشتند. حتی با اینکه فقط یک رقیب بسیار کوچک در برابر آن‌ها محسوب می‌شد، برخی از افراد به او حسادت کردند و در مورد او شایعه‌های بدی را به راه انداختند تا او را ضعیف کنند. او به آن‌ها توجهی نکرد. او به رقابت با خودش ادامه داد و بهترین کاری را که می‌توانست برای مشتریان خود انجام داد. مشتری‌هایش به تدریج بیشتر و بیشتر می‌شدند، هر مشتری، مشتری دیگری را با خود می‌آورد. این مرد در حال رشد بود. درهای جدید به روی او باز می‌شد.

سرانجام او به جایی رسید که از شرکت‌های دیگر عبور کرد و در جای بالاتری قرار گرفت. یک روز با او تماس گرفتند و پرسیدند که آیا مایل است شرکت آن‌ها را بخرد؟ امروز او صاحب شرکتی است که صدها برابر بزرگ‌تر از

شرکت قبلی اوست.

روزی او به من گفت: «جوئل، من هرگز این زندگی را در خواب هم نمی دیدم. هرگز تصورش را هم نمی کردم که اینقدر موفق باشم.» اکنون افرادی که قبلاً او را مسخره می کردند، دیگر نمی توانند او را با اسامی بدی صدا کنند. آیا می دانید به چه اسمی او را صدا می کنند؟ رئیس! آیا می دانید چه اتفاقی برای این مرد رخ داد؟ خدا دستانش را دراز کرد و او را در آغوش گرفت. ممکن است شما موقعیت، نفوذ، شهرت یا اعتماد به نفس نداشته باشید. شاید احساس می کنید هرگز به موفقیت نخواهید رسید، اما اشکالی ندارد فقط به احترام گذاشتن به خدا ادامه دهید تا به این فیض غیرمنتظره برسید. شما به موقعیتی دست خواهید یافت که انتظار آمدنش را نداشته اید، این تصمیمی است که از پیش گرفته شده است.

تصمیمی که پیش از این گرفته شده است

در کتاب مقدس آمده است که فرشته خدا به مریم گفت: «مریم، خداوند تصمیم گرفته است که به تو برکت دهد.» برخی از برکت‌ها فقط با ایمان به دست می‌آیند و شما باید برای به دست آوردن آن‌ها کار درست، اما دشواری را انجام دهید. اما زمان‌هایی هم هست که خدا بدون اینکه از شما کاری بخواهد به‌سادگی، مانند مریم و مانند افرایم به شما برکت خواهد داد. شما برای به دست آوردن این برکت‌ها هیچ زحمتی نمی‌کشید. درواقع دلایل زیادی وجود دارد که شما شایسته چنین برکتی نباشید. شاید انتخاب‌های درستی نداشته‌اید یا یکی از اعضای خانواده‌تان، مانند مادر افرایم، به خدا اعتقادی ندارد و به وی احترام نمی‌گذارد، اما خدا با رحمت خود می‌خواهد از تمام این دلایل عبور کند، خود را به شما برساند و در آغوش بگیرد. خدا تصمیم گرفته است رحمت خود را به شما نشان دهد. تصمیم گرفته است تا آن مشکلی را که خودتان برای خود به وجود آورده‌اید حل کند. او تصمیم گرفته است درهایی را برایتان باز کند که هرگز نتوانسته‌اید باز کنید. خدا تصمیم گرفته است به شما برکت دهد.

این همان اتفاقی است که برای پدرم نیز افتاد. او در خانواده خوبی بزرگ شده بود، اما خانواده‌اش به خدا ایمان نداشتند. اغلب ما تصور می‌کنیم که اگر خدا بخواهد برای کشیش شدن کسی را انتخاب کند، فردی را برمی‌گزیند

که در خانواده‌ای باایمان و مذهبی رشد کرد باشد، اما انتخاب‌های خدا با ما تفاوت دارد. یک شب، در هفده سالگی، پدرم مانند اغلب شب‌ها، پس از نیمه‌شب از یک کلوب شبانه به خانه باز می‌گشت، اما این بار با همه شب‌ها تفاوت داشت. او به دلایلی نامعلوم به آسمان و ستاره‌ها نگاه کرد و به خدا فکر کرد. احساس می‌کرد خدا از او می‌پرسد می‌خواهد با باقی روزهای عمرش چه کند؟ خانواده او بسیار فقیر بودند. کار آن‌ها این بود که در زمین کوچکشان پنبه بکارند. پدرم نیز با خود فکر می‌کرد که باید در تمام مدت عمرش پنبه بکارد. این تنها کاری بود که او می‌دانست چگونه باید آن را انجام دهد. اما آن شب، با خیره شدن به ستاره‌ها، ناگهان متوجه شد که برای کاری بزرگ‌تر به این دنیا آمده است. او چیزی در مورد خدا نمی‌دانست، اما آن شب احساس خاصی داشت.

وقتی به خانه رسید، متوجه شد که کتاب مقدس خانواده روی میز اتاق نشیمن قرار دارد. آن‌ها برای تزئین کتاب را آنجا می‌گذاشتند. چیزی در دلش به او گفت که آن را باز کند. وقتی این کار را کرد، با صفحه‌ای روبه‌رو شد که روی آن نقاشی حضرت عیسی کشیده شده بود که دم در ایستاده است و در را می‌کوبد. در زیر نقاشی نوشته شده بود: «من در برابر در ایستاده‌ام و آن را می‌کوبم. اگر آن را باز کنید، من وارد خواهم شد.» پدرم منظور این جمله را درک نکرده بود، اما می‌دانست که می‌خواهد بیشتر بداند. روز بعد برای اولین بار با یکی از دوستان خود به کلیسا رفت. در پایان برنامه، کشیش از تمام کسانی که می‌خواستند خدا را در دل خود بپذیرند دعوت کرد تا به جلو

بیایند. پدرم می‌خواست جلو برود، اما استرس زیادی داشت. دوستش به او گفت: «جان، اگر تو بروی من هم با تو خواهم آمد.» آن‌ها با هم جلو رفتند. پدر من اولین فرد در خانواده ما بود که به خدا ایمان آورد.

من همیشه فکر می‌کنم چرا پدر من؟ چرا او آن شب احساس متفاوتی داشت؟ چرا او به ستاره‌ها نگاه کرد و به سرنوشت خود اندیشید؟ چرا کتاب مقدس با نقاشی‌ای باز شد که پدرم را کنجکاو کرد؟ چرا آن دوست پدرم علاقه‌مند شد تا با او به کلیسا بیاید. من می‌دانم که این کار خداوند بود که تصمیم داشت به پدرم برکت دهد و رحمت خودش را به خانواده من ببخشد. پدر من در ابتدای صف افرادی که برای کشیش شدن مناسب بودند، قرار نداشت. او واجد شرایط نبود. او از «خانواده‌ای درست» نیامده بود، اما می‌توانم به شما بگویم هیچ‌کدام از این‌ها مهم نیست. هنگامی که خدا تصمیم می‌گیرد به شما برکت دهد، به شما فیضی می‌دهد که خود آن را به دست نیاورده‌اید، رحمتی می‌بخشد که شایسته آن نبوده‌اید. این کاری نبود که شما بتوانید آن را انجام دهید. این فقط کار خدا بود. او دست‌های خود را دراز کرد تا شما را در آغوش بگیرد. اگر خدا تصمیم نگرفته بود که با پدرم مهربان باشد، من اکنون کجا بودم؟ اگر خدا دستانش را برای در آغوش گرفتن پدرم دراز نکرده بود، فرزندان من کجا بودند؟ پدر من نه تنها کشیش بزرگی شد و در لیک‌وود توانست برنامه‌های زیادی را اجرا کند و افراد بسیاری را در سراسر جهان با خدا آشنا کند، بلکه چرخه فقری را که چندین نسل در خانواده‌اش از پدر به فرزندان

می‌رسید شکست و به ثروت رسید. او استاندارد جدیدی را برای خانواده ما تعیین کرد.

من اعتقاد دارم همان‌طور که خدا به پدر من برکت داد، همان‌طور که به من برکت داد، تصمیم گرفته است به شما هم برکت دهد. او تصمیم گرفته است به خانواده شما برکت دهد. او تصمیم گرفته است شما را به سطوح جدیدی برساند. ممکن است شرایط به شما بگوید این اتفاق نخواهد افتاد، شما واجد شرایط نیستید، در ابتدای صف قرار ندارید. نگران نباشید؛ خدا فیض غیرمنتظره، ارتقای غیرمنتظره، تغییر غیرمنتظره برای شما در نظر گرفته است. شما هنوز آن را نمی‌بینید، به نظر می‌رسد خانواده شما هرگز وارد این رحمت نخواهند شد یا هرگز نمی‌توانید استاندارد جدیدی برای خود به وجود آورید. زمانی که به احترام به خداوند ادامه می‌دهید، خدا تصمیم می‌گیرد به شما برکت دهد و وارد این لحظات خواهید شد.

بسیار فراتر از فرصت‌ها

روزی جوانی را در تلویزیون دیدم که فوتبال حرفه‌ای بازی می‌کرد. او موجب برد تیمش شده بود. هم‌تیمی‌هایش او را روی دست بلند کرده بودند، هواداران تشویقش می‌کردند، همه از شادی فریاد می‌زدند و به شدت هیجان‌زده بودند. دو سال پیش این مرد جوان در یک فروشگاه مواد غذایی مشغول به کار بود، قفسه‌ها را تمیز و از اجناس پر می‌کرد. او در کالج بازیکن ستاره بود و آرزو داشت در لیگ‌های حرفه‌ای بازی کند، اما به نظر می‌رسید هرگز به آرزویش نخواهد رسید. درخواست او را همه تیم‌ها رد کرده بودند. آن‌ها می‌گفتند که جثه او خیلی کوچک است. همه او را رد کرده و نادیده‌اش گرفته بودند. او می‌دانست که می‌تواند در این ورزش موفق شود، اما هیچ‌کس به او فرصتی نمی‌داد. تا اینکه یک روز، درحالی که بسیار افسرده بود، یکی از مربیانی که هرگز ملاقاتش نکرده بود، با او تماس گرفت و از او دعوت کرد تا به صورت آزمایشی در تیمشان بازی کند. پس از این دوره آزمایشی، این مرد جزء اعضای اصلی تیم شده بود. زمانی که خبرنگار پس از برد در بازی مهم این تیم با این مرد مصاحبه کرد، او خدا را بابت این برد شکر کرد و گفت: «وای! من هرگز باورش را هم نمی‌کردم که این اتفاق بیفتد.» او فکر می‌کرد عمر فوتبالش به پایان رسیده است. این مرد تقریباً پذیرفته بود که رسیدن به آرزویش غیرممکن است، اما درست در این موقع خداوند آغوشش را برای او گشود. اکنون نه‌تنها جشن پیروزی خود را

گرفته بود، بلکه همه این برد را با او جشن می گرفتند.

ممکن است مردم شما را رد کنند، ممکن است به شما بگویند که رؤیاهایتان هرگز عملی نمی شود، اما خدا حرف آخر را می زند. او می داند چگونه شما را از صف عقب به جلو ببرد. هنگامی که او تصمیم می گیرد به شما برکت دهد، اتفاقاتی می افتد که هرگز وقوعشان را در آینده باور نمی کردید. لازم نیست واجد شرایطترین، باتجربه ترین یا از خانواده ای بانفوذ باشید. اگر این شرایط را دارید، عالی است؛ اما خدا هنوز هم می تواند شما را بالاتر ببرد. ممکن است احساس کنید معایبی دارید که بر برخی از آن ها هیچ کنترلی ندارید، مثل خانواده ای که در آن به دنیا آمده اید، ملیتی که دارید یا جایگاه اجتماعی ای که در آن قرار گرفته اید. افرایم نمی توانست در مورد اینکه فرزند دوم خانواده است کاری کند یا مادر و خانواده مادرش را تغییر دهد و اجازه ندهد تا بت ها را پرستش کنند. او بیش از اینکه خودش باشد حرفی برای گفتن نداشت. در چنین شرایطی طبیعی به نظر می رسد موانعی که تأثیری بر آن ها ندارید، شما را عقب نگه دارند. ممکن است با خود فکر کنید، من آدم بدشانسی هستم. من می توانم کارهای زیادی انجام دهم، اما کسی فرصتی به من نمی دهد. اما افکار شما با فکرهای خدا تفاوت دارند و خداوند راهی را که ما انتخاب می کنیم انتخاب نمی کند. او قصد دارد نفوذ، توانایی و فرصت هایی را در اختیارتان بگذارد که هرگز برای خود در آینده تان نمی دیدید.

داوود پیامبر گفت: «خداوندا من که هستم؟ من و خانواده‌ام که هستیم که تو مرا تا اینجا بلند کرده‌ای؟ من بزرگ‌ترین، قوی‌ترین یا واجد شرایط‌ترین نبودم. من از خانواده‌ای ممتاز نیامده‌ام. من فقط چوپانی بودم که در این بیابان کار می‌کرد و سرش فقط به کار خودش بود. اما خداوندا تو مرا تا اینجا پیش برده‌ای و بلند کرده‌ای.» لازم نبود داوود از پی نعمت‌های خداوند برود، این برکات خدا بودند که او را دنبال می‌کردند. ساموئل نبی به خانه داوود آمد تا او را برای پادشاهی مسح کند.

خداوند برای شما هم فرصت‌ها و فراوانی بسیاری، فراتر از تصوراتان در نظر دارد که به دنبال شما خواهند آمد. افراد درست خودشان به سراغتان خواهند آمد. کارهایی به نفع شما صورت خواهد گرفت که هرگز نمی‌توانید خود آن‌ها را انجام دهید. این بازوی خداوند است که به‌سوی شما دراز شده است تا شما را در آغوش بگیرد و شما را بالا ببرد و به ترقی برساند. طوری که در آینده، زمانی که به گذشته فکر می‌کنید، مانند داوود خواهید گفت: «وای خدا! من هرگز در خواب هم نمی‌دیدم که تو مرا به چنین جایگاهی برسانی.» اکنون ایمان خود را حفظ کنید. افکارتان به شما خواهند گفت که هرگز هیچ فرصتی برایتان اتفاق نمی‌افتد. اما آماده شوید. خدا قصد دارد بازوهایش را به‌سوی شما دراز کند، از تمام ناممکن‌ها بگذرد و شما را به آغوش خود بکشد. من ایمان دارم و اعلام می‌کنم شما به فیضی غیرمنتظره، شفایی غیرمنتظره، تغییرهایی غیرمنتظره خواهید رسید. خدا می‌خواهد شما را

قدرت فیض | فصل نهم: خدایی که آغوشش را برایتان باز کرده است

از انتهای صف به جلو بیاورد. شما به سطوح جدیدی قدم خواهید گذاشت و از راه‌هایی متفاوت فیض او را خواهید دید.

شهر کتاب (nbookcity.com)

فصل دهم: فقط یک شانس دیگر

بعضی اوقات ما نمی دانیم که چگونه می توانیم رؤیاهای خود را تحقق بخشیم. ما منابع، تجربه یا رابطه های لازم را نداریم. روزی با جوانی صحبت می کردم که می خواست به دانشگاه برود، اما بورس تحصیلی به او تعلق نمی گرفت. او با مادرش بزرگ شده بود و مادرش پول کافی برای فرستادن او به دانشگاه در اختیار نداشت. هیچ شانس برای او وجود نداشت. هر کسی در شرایط دشوار می تواند به راحتی دلسرد شود و با خود بگوید: «من نمی توانم بدهی هایم را بدهم.»، «به نتایج آزمایش های پزشکی ام نگاه کن، من هرگز شفا نمی یابم.»، «من سال هاست در چنگال اعتیاد هستم؛ هرگز از آن خلاصی نخواهم یافت.»

گاهی به نظر نمی رسد که رویداد خوبی برایتان اتفاق بیفتد، اما آنچه نمی توانید ببینید این است که فقط به یک شانس، ملاقات با یک شخص مناسب، یک تماس تلفنی، یک قرارداد، یا شفا نیاز دارید و ناگهان آنچه غیرممکن به نظر می رسید ممکن خواهد شد. شما برای موفقیت به وقوع صد اتفاق خوب نیاز ندارید. فقط با یک اشاره خدا درهایی به رویتان باز می شوند که شما هرگز نمی توانستید باز کنید. فقط اگر یک نفر پشتیبان شما باشد کار شما را پیش می برد. فقط اگر یک موقعیت خوب به دست آورید همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت. ناگهان از اعتیاد خلاصی می یابید. ناگهان افسردگی از بین می رود. ممکن است شرایطی داشته باشید که به نظر نمی رسد تغییری

کند، اما همچنان دلگرم بمانید. خدا از پیش شانس‌هایی را برای شما ترتیب داده است، اتفاقاتی که نمی‌توانستید به‌تنهایی رقم بزنید. شما در ابتدای صف نبوده‌اید، تجربه‌ای نداشتید، اما هیچ‌کدام از این‌ها مانعی برای شما نخواهند بود.

خدا پیش از این افراد مناسب برای کمک به شما را تعیین کرده است. لازم نیست از آن‌ها بخواهید. لازم نیست سعی کنید آن‌ها را به‌سوی خود جلب کنید. بدون هیچ دلیل واضحی، آن‌ها خودشان بر سر راه شما ظاهر می‌شوند تا به کمکتان بیایند. خدا مقدر کرده است که آن‌ها شما را به‌سوی سرنوشتان سوق دهند. لازم نیست نگران باشید و به این بیندیشید که چگونه چنین چیزهایی ممکن خواهند شد. خدا می‌تواند باعث شود که شخصی از شما خوشش بیاید، یک نفر بگوید: «این ترفیع را به این فرد بدهید.» و ناگهان زندگی تازه‌ای را شروع خواهید کرد. به جای اینکه فکر کنید من نمی‌توانم این راه طولانی تا موفقیت را طی کنم، سخنان خود را به این ترتیب ادا کنید: «خدایا از تو متشکرم که فقط یک شانس دیگر به من می‌دهی. متشکرم که فیض تو موجب خواهد شد تا همه چیز به نفع من تغییر کند.

فقط یک تماس تلفنی از راه دور

آیا می‌دانید چگونه ساختمان جدیدی برای کلیسا گرفتیم؟ فقط با یک تماس تلفنی! داستان از این قرار بود که ما در حال تلاش برای ساختن سالن جدیدی برای کلیسا بودیم، اما دو بار زمینی را که برای خرید پیدا کردیم از دست دادیم و خیلی ناامید شده بودیم. ما نتوانستیم زمین دیگری پیدا کنیم که به اندازه بودجه‌مان باشد. اما وقتی چیزی به نتیجه دلخواه شما نمی‌رسد، به این معناست که خدا برنامه بهتری برایتان دارد. ممکن است در آن زمان نتوانید نشانه‌ای از موفقیت ببینید، اما این درست همان زمانی است که باید به خدا اعتماد کنید. یک روز بعد از ظهر، در دفترم نشسته بودم و کارهایم را می‌کردم که دوستی که چند سالی بود با او صحبت نکرده بودم، با من تماس گرفت و گفت: «جوئل، من ایده‌ای برایت دارم. بیا با هم ناهار بخوریم و در این مورد با هم حرف بزنیم.» روز بعد هنگام ناهار او به من گفت که تیم بسکتبال راکت در حال تخلیه ساختمان خود است و بهتر است تلاش کنیم این ساختمان را از شهرداری بخریم. وقتی این ایده را شنیدم، حسی در درونم زنده شد. می‌دانستم این راه درستی است و قرار است آن را دنبال کنیم.

وقتی از ناهار برگشتم به شهردار زنگ زدم. او دوست خانوادگی ما بود. به او گفتم که ما به خرید این ساختمان علاقه‌مندیم. او گفت: «جوئل، فکر می‌کنم وجود کلیسای شما در این ساختمان برای شهر هیوستون عالی باشد.»

خدا می‌داند که چگونه افراد مناسب را سر راه شما قرار دهد. وقتی صاحب دو ملک پیشین زمین‌های خود را به ما نفروختند، به نظر می‌رسید این اصلاً عادلانه نیست؛ اما حقیقت این است که این انتخاب آن‌ها نبود. این دست خدا بود. قرار نبود این زمین‌ها به ما تعلق گیرند. اگر آن‌ها خواسته بودند زمین خود را به ما بفروشند ما نمی‌توانستیم ساختمان جدید را به دست بیاوریم.

وقتی کسی از شما پشتیبانی نمی‌کند، ناامید نشوید. خدا افراد مناسب را سر راهتان قرار خواهد داد؛ افرادی که مأموریت دارند درهایی را برای شما باز کنند که شما نمی‌توانید باز کنید، افرادی که از نفوذ خود برای پیشبرد اهداف شما استفاده خواهند کرد. اما عده‌ای هم بودند که نمی‌خواستند ما ساختمان جدید را به دست بیاوریم. منتقدان می‌گفتند این ساختمان مناسب ما نیست. آن‌ها مرتب با ما مخالفت می‌کردند و سعی می‌کردند مانع ما شوند. باین حال، این شهردار بود که مسئولیت این شهر را برعهده داشت. او درخواست ما را در دستور کار شهرداری قرار داد. وجود خدا در کنار ما همان چیزی بود که باعث می‌شد همه مخالفانی که می‌خواستند جلوی ما را بگیرند عقب‌نشینی کنند. هر بار که آن‌ها سعی کردند با برنامه‌ای ما را از رسیدن به هدفمان باز دارند، خدا اتفاقی را برایمان رقم می‌زد که همه چیز را به نفع ما عوض می‌کرد و ما به جلو حرکت می‌کردیم. من آموختم که نیازی نیست همه افراد حامی شما باشند. شما فقط به افراد مناسبی نیاز دارید تا در کنارتان بایستند. همین اتفاق

برای ما نیز افتاد، مردی که ما را دوست داشت مسئول این شهر بود و شهر را اداره می کرد. خدا کاری خواهد کرد افرادی از شما پشتیبانی کنند که در مقام اقتدار قرار دارند؛ افرادی که می توانند منتقدان شما را نادیده بگیرند، افرادی که باعث می شوند همه چیز روبه راه شود.

ممکن است احساس کنید که شرایط به نفعتان نیست، از برنامه هایتان عقب افتاده اید و هرگز نمی توانید آنچه را خدا در دلتان قرار داده است عملی کنید، اما نگران نباشید. خدا می داند چگونه زمان از دست رفته را جبران کند. دیگران شما را دست کم می گیرند، به شما اعتبار نمی دهند، نگران نباشید تنها ذره ای از فیض خدا موجب خواهد شد تا شما سال ها جلو بیفتید. فقط یک نفر لازم است تا دری را برایتان باز کند. فقط یک تماس تلفنی لازم است تا ناگهان متوجه شوید پنجاه سال در مسیر به جلو رفته اید و دیگر در ساختمان فلزی کهنه نیستید، بلکه در یکی از بهترین ساختمان های شهر قرار دارید. حالا دیگر مردم شما را دست کم نمی گیرند. حالا دیگر آن ها به شما با دیده تحسین می نگرند. خدا می خواهد کاری کند که نور تازه ای به شما بتابد و بهتر دیده شوید.

او به شما احترام، اعتبار و نفوذی خواهد داد که تمام آن سال هایی را که به نظر می رسید گم شده اید و کسی به شما توجه نمی کرد، شانس نداشتید و موقعیت خوبی به دست نمی آوردید، جبران خواهد کرد. شما به خدا نشان داده اید که می توانید به او اعتماد کنید. هنگامی که همه چیز علیه شماست کار درست را انجام دهید، وقتی به نظر

نمی‌رسید می‌توانید پیشرفت کنید، بهترین کاری را که می‌توانستید انجام داده‌اید. تمام سال‌هایی که نتوانسته‌اید به موفقیت برسید مهم بوده‌اند. در این سال‌ها بدون اینکه خود بدانید نشان داده‌اید که می‌توانید وفادار باشید، به خدا ثابت کرده‌اید که می‌تواند به شما اعتماد کند و برای آنچه خدا برایتان در نظر گرفته است آماده‌اید. شما از دیگران عقب نمی‌افتید. شما در حال آموزش هستید و اگر آموختن برایتان زمان بیشتری طول بکشد به این معناست که خدا برنامه بزرگی برای آینده شما دارد. اگر می‌خواهید از این آزمون سربلند بیرون آیید از انجام دادن کارهای درست خسته نشوید. کتاب مقدس می‌گوید: «فصل موعد شما فرا رسیده است.» این بدان معنی است که خدا نه تنها شما را از دشواری‌ها بیرون می‌کشد، بلکه شما را به جلو سوق می‌دهد. شما به ترفیع، فراوانی مالی و چیزهایی بسیار فراتر از آنچه تصور کرده‌اید، دست خواهید یافت.

فقط یک نفر دورتر

داوود نوجوانی بود که به عنوان چوپان از گوسفندان پدرش در بیابان مراقبت می کرد. این کار برای او بسیار خسته کننده بود. داوود رؤیاهای بزرگی در سر داشت. او می دانست که روزی اینجا را ترک خواهد کرد، اما سال ها پشت سرهم می گذشتند و تنها کاری که او می توانست انجام دهد این بود که گوسفندان را به چرا ببرد، مدفوع آن ها را تمیز کند و مراقب این باشد که آن ها سالم و سرحال بمانند. کار داوود کاری کثیف و بدبو بود که برای آن باید همیشه تنها می ماند و هیچ کس بابت کاری که می کرد از او تشکر نمی کرد. هیچ کس نمی دانست که او یک شیر و خرس را برای محافظت از گوسفندان کشته است. او می توانست افکار منفی زیادی در سر داشته باشد و بگوید: «خدایا، این عادلانه نیست. من اینجا فقط وقتم را تلف می کنم.» اما داوود وفادارانه در حال گذراندن آزمون خود بود و با اینکه هیچ چیزی در زندگی اش تغییر نمی کرد، کارهای درست را انجام می داد. روزی ساموئل نبی برای مسح کردن پادشاه بعدی اسرائیل به خانه آن ها آمد. او به هفت برادر بزرگتر داوود نگاه کرد. همه آن ها تجربه و آموزش بیشتری از داوود داشتند. برخی از آن ها در ارتش بودند. آن ها بزرگتر، قوی تر و عضلانی تر از داوود بودند و مانند پادشاهان به نظر می رسیدند. ساموئل از برابر آن ها گذشت و سرانجام به داوود رسید. همان برادری که فراموش شده و نادیده گرفته شده بود. همان فرزندی که دست کم گرفته می شد و او را کمتر از همه می دیدند.

ساموئل گفت: «این پادشاه بعدی اسرائیل است.» من اطمینان دارم که پدر و والدین داوود با شنیدن این حرف مبهوت شده‌اند. «منظورت داوود، چوپان، جوان‌ترین و کوچک‌ترین فرزند ماست؟ مطمئنی؟»

خدا روشی را که مردم انتخاب می‌کنند انتخاب نمی‌کند. مردم به ظاهر نگاه می‌کنند. خدا به قلب نگاه می‌کند. خدا در داوود مردی را یافت که می‌توانست به او اعتماد کند؛ مردی که ثابت کرده بود وقتی همه چیز خوب پیش نمی‌رود، او هنوز هم وفادار است. خدا می‌دانست حال که می‌تواند به داوود اعتماد کند تا از گوسفندان مراقبت کند، می‌تواند اعتماد داشته باشد که داوود از مردمش نیز به خوبی مراقبت خواهد کرد. وقتی خدا داوود را بلند کرد و او را از چوپانی بیرون آورد، تمام سال‌هایی که به نظر می‌رسید داوود از دست داده است جبران شد و او از چوپانی به پادشاهی رسید. هیچ کس به او رأی نداد. اگر می‌خواستند بر اساس دموکراسی پادشاه را انتخاب کنند، داوود حتی یک رأی هم نمی‌گرفت. هیچ کس در قوم اسرائیل نمی‌دانست که او کیست. پدرش به او ایمان نداشت. برادرانش سعی کردند او را به پایین بکشند.

وقتی خدا آماده است تا به شما ارتقا بخشد، نیازی به رأی دیگران نیست. او بررسی نمی‌کند که چه کسی شما را دوست دارد، چه کسی پشتیبان شماست، یا چقدر محبوب هستید. این رأی‌گیری نیست. این یک قرار قبلی است. موفقیت شما تنها به تصمیم یک نفر وابسته است و آن فرد، رئیس، همسایه، منتقد یا فامیل شما نیست. پیشرفت

شما وابسته به مردم نیست، از جانب خداوند است. وقتی زمان شما برای ترقی می‌رسد، هیچ فرد، بدشانشی، بدبیاری یا دشمنی‌ای نمی‌تواند جلوی شما را بگیرد. خدا اولین و آخرین رأی را می‌دهد. او حرف آخر را خواهد زد.

اکنون نگران این نباشید که چرا کسی پشتیبان شما نیست. «چرا این افراد برای من اعتباری قائل نیستند؟ جوئل، رفتار همکارانم موجب می‌شود من در رقابت با آن‌ها عقب بیفتم.» می‌توانم به جرئت به شما بگویم که همکارانتان نمی‌توانند شما را عقب نگه دارند. هیچ‌کسی نمی‌تواند مانع رسیدن شما به سرنوشتتان شود. آن‌ها قادر به انجام چنین کاری نیستند، زیرا شما را خلق نکرده‌اند. آن‌ها پیش از اینکه در رحم مادر شکل بگیرید برای آینده شما نقشه‌ای نداشته‌اند. فیض آن‌ها نیست که زندگی شما را می‌سازد. آن‌ها بذر محبت را در درون شما قرار نداده‌اند. از توجه به دیگران دست بردارید. به کسی که پشتیبان شما نیست فکر نکنید، روی کسی تمرکز کنید که همیشه پشت‌سرتان ایستاده است: خدای متعال، آفریننده جهان، کسی که جهان را به وجود آورده است و فیض اوست که زندگی شما را می‌سازد. خدا شما را در دستان خود گرفته است. تمام برنامه‌های او برای شما خوب است. حتی اگر جهانی علیه شما باشد، او قدرتمندتر از همه است.

زندگی داوود فقط با تصمیم یک نفر تغییر کرد و در سطوح جدیدی قرار گرفت. وقتی ساموئل به خانه آن‌ها آمد و او را برای رسیدن به پادشاهی مسح کرد، تمام جهان داوود تغییر کرد. جالب اینجاست که داوود مجبور نشد تا

خود به دنبال ساموئل برود. این ساموئل بود که نزد داوود آمد. لازم نیست شما به دنبال نعمت‌ها باشید. احترام به خدا را نگه دارید، نعمت‌ها خودشان به سراغ شما خواهند آمد. بایک تماس تلفنی ساختمان جدید به شما داده خواهد شد. بی‌آنکه جست‌وجو کنید، فرد مناسب، شفا و ترقی شما را پیدا می‌کند. ما زمان و تلاش زیادی را صرف این می‌کنیم که همه چیز را به نفع خود برگردانیم و زمانی که همه چیز به خوبی پیش نمی‌رود ناامید می‌شویم، زیرا حس می‌کنیم زمان زیادی را از دست داده‌ایم و هیچ چیز به سرانجام نخواهد رسید. اما هیچ اتفاقی زودتر از زمانی که خدا تعیین کرده است رخ نخواهد داد. شما نمی‌توانید کاری کنید افرادی که توجهی به شما ندارند، دوستان داشته باشند، شما نمی‌توانید دری را باز کنید که خدا بسته است.

آنچه را قرار نیست مال شما باشد نخواهید

من دو بار سعی کردم ملکی را برای ساختن یک پناهگاه جدید خریداری کنم. تمام سعی خود را کردم. صاحبان ملک بزرگ‌ترین لبخندی را که بلد بودند تحویل من دادند. من حتی پیشاپیش از آن‌ها تشکر کردم که می‌خواستند این ملک را به ما بفروشند. اما مهم نبود که من چقدر برایشان جذاب بودم یا چقدر پول پیشنهاد داده بودم، آن ملک قرار نبود برای من باشد. آرامش خود را حفظ کنید. به یاد داشته باشید که خداوند کاری می‌کند افراد مناسب شما را پیدا کنند. لازم نیست به دنبال شانس باشید، زیرا شانس به دنبال شما خواهد بود. فرصت‌های مناسب در خانه شما را می‌کویند. وقتی زمانش فرا برسد، ساموئل را در خانه خود خواهید یافت. پدر داوود سعی کرد ساموئل را متقاعد کند که یکی دیگر از هفت پسرش را مسح کند. او فکر می‌کرد داوود خیلی کوچک‌اندام، خیلی جوان و خیلی بی‌تجربه است. اما هر قدر تلاش کرد ساموئل از تصمیم خود منصرف نشد. آنچه خدا به نام شما کرده است به هیچ‌کس تعلق نخواهد گرفت. اگر یکی از همکارانتان آن ترفیعی که شما می‌خواستید به دست آورد، ناراحت نشوید، زیرا اگر قرار بود این ترفیع مال شما باشد، به او داده نمی‌شد. اگر دوستان با آن مردی که شما واقعاً دوست دارید ازدواج کرده است، تصور نکنید که این انصاف نیست، زیرا اگر قرار بود با او ازدواج کنید، هرگز چنین چیزی رخ نمی‌داد. خدا فرد بهتری را برای شما در نظر گرفته است.

من به تجربه آموختم که آنچه را قرار نیست مال شما باشد دوست نخواهید داشت. هیچ فایده‌ای در آن برای شما وجود نخواهد داشت. زمانی به شدت خواهان یک فرصت شغلی بودم. هر کاری کردم تا به آن برسم. بعضی اوقات خدا دری را می‌بندد که ما هر کاری کنیم نمی‌توانیم آن را باز کنیم، اما مواقعی هم هست که ما کله‌شقی می‌کنیم و بر این باوریم که باید خودمان سرنوشتمان را بسازیم. در این مواقع خداوند به ما اجازه می‌دهد تا به راه خود برویم. در این مورد، من بالاخره توانستم به این کار برسم، اما آن اصلاً چیزی نبود که تصورش را می‌کردم. یک دردسر واقعی بود. هر کاری که می‌کردیم فقط زمان، انرژی و منابعمان را از دست می‌دادیم. اکنون باور من این است که اگر خدا اسم مرا روی چیزی قرار ندهد، من هم آن را نمی‌خواهم. اگر قرار نیست مال شما باشد، بهتر است آن را نخواهید، زیرا در آن خیری برای شما نخواهد بود. سعی نکنید دری را که به رویتان بسته شده است بشکنید. مصمم باشید، رؤیاهای خود را دنبال کنید، اما آنقدر هوشمند باشید که دریابید خدا برای شما چه می‌خواهد و نام شما را روی چه چیزی قرار داده است. اگر به دنبال نقشه‌های خدا باشید لازم نیست تقلا کنید. بله، مخالفت وجود خواهد داشت. بله، باید سخت کار کنید. باید باایمان بجنگید. اما این فضل خداست که باعث می‌شود همه چیز روبه‌راه شود.

داوود در مزمور می‌گوید: «خدا نقشه خود را برای زندگی شما اجرا خواهد کرد.» لازم نیست به‌تنهایی کار کنید و

بجنگید، لازم نیست نگران باشید و سعی کنید هر مشکلی را خودتان برطرف کنید، هر دشمنی را به‌تنهایی شکست دهید. نیازی نیست همه چیز را با قدرت خودتان شکل دهید. زمانی که بدانید خدا همراه شماست، می‌توانید همیشه در آرامش زندگی کنید، زیرا نه‌تنها خدا به جای شما نبرد می‌کند، بلکه فرصت‌هایی که به آن‌ها نیاز دارید هم برایتان فراهم خواهد کرد. خدا افراد درستی که می‌توانند به شما کمک کنند بر سر راه شما قرار خواهد داد. او راه‌حل‌هایی برای مشکلات شما دارد که اکنون نمی‌توانید آن‌ها را ببینید. او هم‌اکنون می‌داند که چگونه باید دشواری‌های زندگی را از دوش شما بردارد. وقت خود را با نگرانی تلف نکنید. خدا همه چیز را در کنترل دارد. او می‌تواند چیزهایی را ببیند که شما نمی‌توانید ببینید. او قول داده است که برنامه خود را برای زندگی شما انجام خواهد داد.

فقط یک تغییر می‌تواند همه چیز را عوض کند

یک بار نامه‌ای از زن جوانی دریافت کردم که در آفریقا زندگی می‌کرد. رؤیای او گرفتن مدرک دکترا بود تا بتواند استاد دانشگاه شود. او کارشناسی ارشد خود را تمام کرده بود و داشت برای امتحانات نهایی برای ورود به دوره دکترا آماده می‌شد. اما درست در همان موقع صاحبخانه اجاره‌نامه خود را با وی فسخ کرد و گفت که باید طی دو روز آپارتمانی را که در آن زندگی می‌کرد، تخلیه کند. این دختر مجبور شد آن مکان را ترک کند و به خوابگاه برود و همه این‌ها درست در میان امتحانات نهایی رخ داد. این ماجراها او را از فضای درس خواندن دور کرد و وی نتوانست همان‌طور که امیدوار بود دروس خود را مطالعه کند. او نتوانست در دانشگاهی که می‌خواست پذیرفته شود و نه تنها از خودش ناامید بود، بلکه از صاحبخانه‌اش هم بسیار خشمگین بود که وقتی به تمرکز و زمان نیاز داشت تا درس بخواند او را به دردرس انداخته بود. او تصمیم گرفته بود با یک وکیل ملاقات کند و اقدامات حقوقی علیه صاحبخانه‌اش انجام دهد. اما این خانم جوان همیشه به پادکست ما گوش می‌داد و من آن هفته پیام «شما یک مدافع دارید» را برای شنوندگان بیان می‌کردم. من در مورد این صحبت کردم که گاهی اتفاقات ناعادلانه‌ای برای ما رخ می‌دهد، اما اگر خداوند نمی‌خواست به نحوی از این اتفاق به نفع ما استفاده کند هرگز اجازه نمی‌داد برای ما روی دهد. من همچنین در مورد اینکه چگونه خدا می‌تواند بهتر از خودمان از ما دفاع کند صحبت کردم.

این خانم احساس کرد که خدا با او صحبت می‌کند و از این‌رو عصبانیت و دادخواست را فراموش کرد.

شانزده دانشگاه درخواست وی را رد کردند و در نهایت یک دانشگاه بسیار معتبر در ایتالیا از او خواست تا برای مصاحبه به آنجا برود. آن‌ها واقعاً او را دوست داشتند، اما پیش از او دوازده نفر در لیست انتظار بودند و از این‌رو به او گفتند که متأسفانه او را نمی‌پذیرند. شرایط ناامیدکننده به نظر می‌رسید، اما دو هفته بعد، آن‌ها دوباره ایمیلی ارسال کردند و گفتند: «ما قبلاً هرگز این کار را نکرده‌ایم، اما نظر خود را تغییر داده و فقط برای شما جایی را باز کرده‌ایم.» وقتی این خانم به دانشگاه رفت آن‌ها به او اطلاع دادند که از بین صدها دانشجوی دکترا، او یکی از شش فرد انتخاب‌شده برای حضور در برنامه مطالعاتی پیشرفته است و این بدان معنی است که او نه تنها بورسیه تحصیلی کامل دریافت می‌کند، بلکه علاوه‌براین مجبور نیست در خوابگاه زندگی کند. به این خانم یک آپارتمان مستقل در محله‌ای زیبا و نزدیک دانشگاه داده شد. او به یاد مردی افتاد که اجاره‌نامه او را فسخ کرده بود و باعث شد او آپارتمانش را ترک کند. این کار صاحبخانه‌اش موجب شده بود تا او نتواند در دانشگاهی که می‌خواست پذیرفته شود، در عوض او در شرایطی به مراتب بهتر مشغول به تحصیل شده بود. وقتی به گذشته فکر می‌کرد به این نتیجه می‌رسید که خدا می‌داند چگونه برنامه خود را عملی کند. گاهی به نظر می‌رسد هیچ اتفاق خوبی در زندگی‌تان رخ نمی‌دهد، اما شما فقط قدمی با موفقیت فاصله دارید، درست مانند این خانم که دانشگاه با او

تماس می گیرد و می گوید: «ما نظر خود را تغییر داده ایم.» فقط یک قدم فاصله هست تا زمانی که ساموئل به خانه داوود بیاید و پادشاه بعدی را انتخاب کند. فقط یک قدم فاصله هست تا زمانی که با من تماس تلفنی بگیرند و بگویند: «سلام، ما می خواهیم ساختمانی را برای کلیسا به شما بدهیم.» به زودی به گذشته نگاه خواهید کرد و خواهید گفت: «وای خدایا! تو مرا با خوبی هایت متحیر کرده ای.»

داوود گفت: «من چادر خود را در سرزمین امید بنا کرده ام.» سؤال من این است که شما چادر خود را کجا برپا کرده اید؟ شاید بگویید: «اما جونل، چیزهای ناامیدکننده زیادی برای من رخ داده است.»، «من هرگز شفا نمی یابم.»، «دیگر خیلی طول کشیده است، من هرگز نمی توانم به رؤیاهایم تحقق ببخشم.» اما باید بدانید مشکل این نیست که خدا نمی تواند این کارها را برایتان انجام دهد، مشکل این است که شما چادر خود را در جای درستی برپا نکرده اید. تا زمانی که بهانه هایی برای خود دارید که به شما می گویند همه چیز برایتان غیرممکن است، باورهایتان شما را محدود خواهد کرد. چرا همین الان کاری برای خودتان انجام نمی دهید، چرا چادر خود را بر نمی دارید و از زمین تردید، خودخوری و منفی نگری بیرون نمی روید؟ از سرزمین: نمی تواند اتفاق بیفتد، من خیلی پیر هستم، من هیچ وقت شانس نمی آورم، خارج شوید. این ها سرزمین هایی نیستند که به شما تعلق داشته باشند. شما در زمین اشتباهی چادر زده اید. باید از آن مکان خارج شوید و چادر خود را در سرزمین: خیر و رحمت

مرا تعقیب می‌کند، همه چیز ممکن است، خدا آنچه را برای من تهدید بوده است به نفع من تغییر می‌دهد، برپا کنید. شما با آنچه خدا برایتان در نظر گرفته است تا زندگی‌تان را به بهترین شکل ممکن تغییر دهد فقط یک قدم فاصله دارید. فقط یک قدم تا شخص مناسبی که به شما نشان می‌دهد فیض خدا در زندگی‌تان جاری است، فاصله دارید. فقط یک اشاره از فیض خدا سرطان را در بدن شما ریشه‌کن خواهد کرد. شما می‌توانید اعتیاد را شکست دهید. خواهید دید که زندگی مشترکتان دوباره احیا شده است.

فقط یک قدم دیگر

در کتاب مقدس داستان مردی گفته شده است که از بدو تولد فلج بود. هر روز خانواده‌اش او را در آغوش خود به سمت معبد می‌بردند و در کنار دروازه قرار می‌دادند تا گدایی کند. او سال‌ها این کار را انجام می‌داد. روزی پطرس و یوحنا از آنجا می‌گذشتند. آن مرد کاسه گدایی خود را بیرون آورد و از آن‌ها سکه‌ای خواست. پطرس گفت: «متأسفم، ما پولی نداریم، اما از تو می‌خواهم به خواست خدا از جا بلند شوی و قدم برداری.» پطرس دست مرد را گرفت و او را به سمت بالا کشید. مرد بی‌درنگ شفا یافت. وی آنقدر هیجان‌زده بود که درحالی که خدا را شکر می‌کرد دوان‌دوان از معبد بیرون رفت.

آن روز صبح وقتی آن مرد از خواب بیدار شد فکر کرد این هم روز دیگری، شبیه تمام روزهای پیشین است. او هر روز به معبد می‌رفت، کنار دروازه می‌نشست و التماس می‌کرد، کاری که سال‌ها انجام داده بود. این مرد شب قبل، پیش از اینکه به بستر برود، حتی تصورش را هم نمی‌کرد که به‌زودی قادر به راه رفتن خواهد بود. او نمی‌دانست که فردا بزرگ‌ترین شانس زندگی‌اش به سراغش خواهد آمد و تمام زندگی‌اش را تغییر خواهد داد. فقط یک نفر از طرف خدا مقرر شده بود تا شفای او را بخواهد، معجزه‌ای صورت گیرد و اتفاقی رخ دهد که همیشه به این مرد گفته شده بود امکان نخواهد داشت رخ دهد.

شما امروز ممکن است موانع بزرگی در مسیر خود داشته باشید، چیزهایی که شما را برای مدت زمان طولانی عقب نگه داشته است؛ بیماری، اعتیاد، افسردگی، تنهایی. هر روز مانند روزهای پیشین است و به نظر نمی‌رسد چیزی تغییر یابد. ممکن است ناامید شده باشید و آن را پذیرفته باشید. اما نه، آماده باشید خدا می‌خواهد شما را غافلگیر کند. تغییراتی ناگهان اتفاق می‌افتند که شما تصورش را هم نمی‌کردید. شما آمدن آن‌ها را نمی‌بینید. آن روز صبح از خواب بیدار می‌شوید و تصور می‌کنید روزی شبیه همه روزهای پیش است. شب گذشته، زمانی که می‌خواستید بخواهید حتی تصورش را هم نمی‌کردید که فردا صبح شفا می‌یابید، آزاد می‌شوید، ترفیع می‌گیرید، بی‌گناهی‌تان اثبات می‌شود. خبر خوب این است که این اتفاقات امروز می‌تواند رخ دهد. می‌تواند این هفته اتفاق بیفتد، یا در این ماه و کل جهان شما را به بهترین شکل تغییر دهد. اکنون شما باید سهم خود را انجام دهید. چادر خود را در سرزمین امید برپا کنید. به خدا نشانه‌ای بدهید که بتواند برای آن وارد عمل شود. این فقط به معنای مثبت بودن نیست. کاری کنید که ایمانتان را اثبات کند.

وقتی مردمی که در معبد بودند این مرد را دیدند که در حال شادی و پایکوبی است، به هم نگاه می‌کردند و می‌گفتند: «آیا این همان مردی نیست که چهل سال است در اینجا گدایی می‌کند؟»

آن‌ها نمی‌توانستند آنچه را می‌دیدند باور کنند. کتاب مقدس می‌گوید: «آن‌ها متحیر شدند.» آینده شما نه تنها شما

را متحیر خواهد کرد، بلکه مردم اطرافتان نیز بهت‌زده خواهند بود. شما برای داشتن بیماری، اعتیاد و شکست دائمی خلق نشده‌اید. در حال حاضر، زمانی که برای نیازهای روزانه خود تقلا می‌کنید شاید این‌طور به نظر برسد، اما در آینده این‌گونه نیست. خدا می‌خواهد کاری جدید انجام دهد. او می‌خواهد بندهایی را که شما را عقب نگه داشته است بشکند. او شما را از اعتیاد رهایی می‌دهد. او قصد دارد شما را به جایی برساند که بیشتر از نیازهایتان داشته باشید. این بیماری دائمی نیست، شفا می‌آید. یک پیروزی تمام‌عیار در راه است.

فقط نسیمی از فیض کافی است

با جوانی صحبت کردم که برای زنده ماندن باید دیالیز می‌شد. او تازه در اوایل دهه سوم زندگی خود بود. او مجبور بود سه روز در هفته و هر بار به مدت چهار ساعت در بیمارستان برای دیالیز بستری باشد. پدر من در روزهای پایان عمرش تحت درمان با دیالیز بود و من بارها او را به بیمارستان می‌بردم. در بخش دیالیز تعداد افراد جوان کم است و من مستقیم به سراغ او رفتم. او به من گفت که این مشکل را از کودکی داشته است و امکان پیوند کلیه برایش وجود ندارد. او نگرش مثبت و بسیار خوبی داشت و هر روز سر کار می‌رفت. ما با هم دعا کردیم که خداوند نه‌تنها به او در تحقق سرنوشتش کمک کند، بلکه راه‌هایی را برایش بسازد که ما اکنون امکان تحقیقشان را نمی‌بینیم. چند سال بعد او را دیدم و وی گفت: «جوئل، هرگز باور نمی‌کنی که چه اتفاقی افتاده است.» سال‌ها پزشکان به او گفته بودند که نمی‌تواند پیوند کلیه انجام دهد، اما یک پزشک به او توجه ویژه‌ای داشت، پرونده وی را بررسی کرد و گفت: «من می‌دانم چرا هیچ‌کس نمی‌خواهد خطر کند، اما این همان چیزی است که من در آن تخصص دارم.» یک شب، ساعت یک صبح، دکتر با او تماس گرفت و گفت: «فردا صبح ساعت شش در بیمارستان باش، من یک کلیه برایت دارم.» مرد از خوشحالی سر از پا نمی‌شناخت. او گفت: «جوئل، من دیگر دیالیز نمی‌شوم. من کلیه جدیدی دارم.»

فقط نسیمی از فیض کافی است، یک پزشک پیشقدم می‌شود و تمام دنیای این جوان تغییر می‌کند. فقط نسیمی از فیض کافی است و آنچه شما با آن روبه‌رو هستید و به نظر می‌رسد هرگز تغییر نخواهد کرد، برای همیشه از بین خواهد رفت. مردم به شما می‌گویند: «امکان ندارد، این همه مشکل در برابر تو هست.» من به شما می‌گویم، فقط نسیمی از فیض کافی است و شما ناگهان شفا خواهید یافت، ناگهان آزاد خواهید شد، ناگهان ترفیع خواهید گرفت. از شما می‌خواهم چادر خود را در سرزمین امید برپا کنید. هر روز صبح با امید بلند شوید و بدانید که خدای متعال قصد دارد برنامه خود را برای زندگی شما انجام دهد. اگر این کار را انجام دهید، من ایمان دارم و اعلام می‌کنم که خدا قصد دارد شما را شگفت‌زده کند. او می‌خواهد اتفاقاتی را رخ دهد که شما ندیده‌اید، ناگهان شفا می‌یابید، پیشرفت می‌کنید و افراد مناسب به زندگی‌تان وارد می‌شوند.

فصل یازدهم: سال دیگر همین موقع

همه ما با چالش‌هایی روبه‌رو هستیم که دائمی به نظر می‌رسند، گویی آن‌ها هرگز اجازه نمی‌دهند ما به رؤیاها و اهدافمان برسیم و به نظر می‌رسد تا رسیدن به سرمنزل مقصود، راهی طولانی در پیش است. در چنین شرایطی ناامید شدن و پذیرفتن اینکه هرگز امکان ندارد موفق شویم، آسان است، اما آنچه نمی‌توانید ببینید این است که خدا در پشت صحنه کار می‌کند. او به شما قول داده است و هنوز هم قصد دارد به قول خود عمل کند.

شرایط ممکن است به شما نشان دهند که سال‌ها طول می‌کشد تا بدهی‌های خود را پرداخت کنید، سال‌ها لازم است تا بالاخره آن فردی را که در انتظارش هستید بیابید، اما خدا قصد دارد شما را غافلگیر کند و این اتفاق زودتر از آنچه به نظر می‌رسد، رخ می‌دهد. آنجایی که هیچ نشانه‌ای از پیروزی نیست، زمانی که انتظار وقوع هیچ تغییری نمی‌رود، به نظر نمی‌رسد که شفا یابید، کسب و کارتان رونقی ندارد، اعتیاد شما را در چنگال خود گرفته است، این دروغ را باور نکنید که این‌ها دائمی‌اند. ممکن است هنوز چیزی نبینید، اما ایمان داشته باشید. شما از آنچه فکر می‌کنید به پیروزی نزدیک‌ترید.

آنقدر خوب است که حقیقی به نظر نمی‌رسد

در کتاب مقدس داستان بانوی ثروتمندی را می‌خوانیم که در شهر شونم^۱ زندگی می‌کرد. وی وقتی فهمید الیشع نبی به شهرشان آمده است، او را برای شام دعوت کرد تا به همراه همسرش از او پذیرایی کند. احتمالاً او احساس ویژه‌ای در مورد الیشع داشت. او به شوهرش گفت: «او مرد خداست. ما باید از او بهترین پذیرایی را به عمل بیاوریم.» بنابراین این زن اتاقی را که در بالای خانه خود داشت برای الیشع آماده کرد تا الیشع در آنجا بماند. این زن می‌توانست الیشع را فقط به شام دعوت کند، این کار خوبی بود. او می‌توانست اتاقی در مسافرخانه برای الیشع اجاره کند، این هم کار بسیار خوبی بود. اما این خانم برای مراقبت از الیشع تمام آنچه را در توان داشت انجام داد، اتاقی در خانه خودش برای او آماده کرد، بایک تخت‌خواب، پنجره‌ها و فرش زیبا!

روزی الیشع روی تخت‌خواب استراحت می‌کرد و به این می‌اندیشید که این خانم چقدر مهربان است و تا چه اندازه دقت کرده است تا مطمئن شود الیشع از هر نظر راحت است. او به شاگردش گفت: «بروید از او بپرسید که چه کاری می‌خواهد برایش انجام دهم. بپرسید آیا می‌خواهد من از فرمانده ارتش بخواهم شرایط خوبی را برایش مهیا کنند؟» شاگرد از این زن پرسید و او پاسخ داد: «من نیازی به چیزی ندارم. ما در صلح و امنیت زندگی می‌کنیم و نیازی به نعمت خاصی نداریم. ما سالم هستیم و زندگی خوبی داریم.» احتمالاً فکر می‌کنید الیشع با خود گفت،

خب، من تلاش خودم را کردم. از اینکه این خانم زندگی راحتی دارد خوشحالم.

اما او از شاگرد خود پرسید: «فکر می‌کنی چه کاری می‌توانم برای این زن انجام دهم؟» شاگردش پاسخ داد: «تنها مشکلی که دارد این است که او هرگز فرزندی نداشته است. زندگی او و شوهرش هیچ ثمره‌ای نداشته است.» الیشع گفت: «او را صدا کن. می‌خواهم با او صحبت کنم.» خانم به درگاه اتاق آمد و الیشع به او گفت: «سال آینده، همین موقع تو یک پسر در آغوش خود خواهی داشت.» این رؤیایی بود که زن نمی‌توانست آن را باور کند. او گفت: «آقا، خواهش می‌کنم به من دروغ نگویند.» با اینکه این زن تصور می‌کرد این رؤیا بسیار شیرین است، نمی‌توانست آن را باور کند، اما یک سال بعد، او نوزادی در آغوش داشت، یک پسر سالم. من می‌توانم تصور کنم که این پسر بچه در تخت‌خوابی که این زن برای پیامبر خدا در اتاق قرار داده، خوابیده بود. این زن هرگز تصورش را هم نمی‌کرد اتاقی که برای الیشع مهیا کرده بود به اتاق پسرش تبدیل شود.

وقتی می‌خواهید از خواست خدا مراقبت کنید، وقتی در راه خدا سخاوتمند هستید، همان‌طور که این خانم بود، خداوند همیشه از شما مراقبت خواهد کرد. امکان ندارد شما چیزی به خدا بدهید بدون اینکه در عوض نعمتی از سوی او دریافت کنید. این خانم به چیزی احتیاج نداشت. او از برکت‌های خدا بهره‌مند بود و از این بابت خدا را شکر می‌کرد، اما خدا به شما اجازه نمی‌دهد فقط اهداکننده باشید. هنگامی که شما می‌دهید، با سخاوتمندی

بسیار بیشتر به شما باز گردانده خواهد شد. این خانم پذیرفته بود که نمی‌تواند بچه‌ای داشته باشد. خیلی دیر شده بود. او دیگر فرصتی برای خود نمی‌دید، اما خداوند محدود نیست. آنچه فقط در حالت طبیعی رخ می‌دهد او را محدود نخواهد کرد، زیرا او خدای مافوق طبیعی است. او می‌تواند برکتی را به شما ببخشد که از موعد آن گذشته است.

آنچه نمی‌توان خریداری کرد

ممکن است به نظر برسد که هرگز نمی‌توانید فرزندی داشته باشید، هرگز رؤیای شما تحقق نمی‌یابد، هرگز از بدهی بیرون نخواهید آمد. خداوند آنچه را به این خانم گفت، به شما نیز می‌گوید: «سال دیگر، همین موقع اتفاقاتی افتاده است که هرگز در خواب هم نمی‌دیدید.» ممکن است غیرممکن به نظر برسد، اما خدا می‌تواند آنچه را علم پزشکی نمی‌تواند انجام دهد برایتان محقق کند. سال دیگر، همین موقع، شما می‌توانید از سرطان پاک شده باشید. شما مدت‌ها مجرد بوده‌اید؛ آماده باشید. سال دیگر، همین موقع، شما می‌توانید زندگی مشترک سعادتمندی داشته باشید. کسب و کارتان رونقی ندارد، ایمان خود را حفظ کنید، سال دیگر همین موقع شما می‌توانید بدهی‌های خود را بدهید.

ممکن است به من بگویید: «امکان ندارد برای من چنین اتفاقی بیفتد، جوئل. تو باید موجودی پس‌انداز مرا ببینی!» و من به شما می‌گویم، باید خدای من را ببینید. تنها با یک لمس او، فیضش به نفع شما سرریز می‌شود. وقتی این مطلب را می‌خوانید ممکن است تصور کنید این‌ها بیش از آن خوب‌اند که حقیقت داشته باشند. درست همان‌طور که این خانم احساس کرد و گفت: «الیشع، به من دروغ نگو. می‌دانی چه مدت است که بچه‌دار نشده‌ام؟» ذهن او می‌گفت این اتفاق نخواهد افتاد، اما روحش نجوا کرد: «این برکت برای توست. دریافتش کن.

فرزند تو در راه است.» ذهن شما همه دلایلی را که نشان می‌دهد چرا نمی‌توانید انتظار رخداد خوبی را در زندگی‌تان داشته باشید یا نمی‌توانید بدهی‌های خود را در یک سال بدهید برای شما بازگو خواهد کرد. باور شما این است که این کار سی سال طول خواهد کشید. ممکن است ذهن شما بگوید نه، اما اگر به صدای روح‌تان گوش کنید، صدای ضعیفی را خواهید شنید که می‌گوید: «بله، برکت خدا در راه است.»

با خانمی صحبت می‌کردم که یکی از فرزندانش زودرس به دنیا آمده بود. پسرش سال اول زندگی خود را در بیمارستان گذرانده بود. با اینکه آن‌ها تحت پوشش بیمه بودند، بیمه همه مخارج را نمی‌پذیرفت و این زن هنوز سه میلیون دلار به بیمارستان بدهکار بود. او از اینکه پسرش زنده مانده بود بسیار سپاس‌گزار بود، اما او آموزگار بود و به نظر می‌رسید تمام عمر باید کار کند تا بتواند تمام بدهی خود را بپردازد. همین اواخر او نامه‌ای از هیئت‌مدیره بیمارستان دریافت کرد که در آن آمده بود: «ما تصمیم گرفتیم بدهی سه میلیون دلاری شما را ببخشیم.» اگر آن خانم قبل از دریافت این نامه، این فصل از کتاب را خوانده بود می‌گفت: «من می‌توانم این بدهی را در یک سال پرداخت کنم؟ جوئل، اشتباه می‌کنی. این ممکن نیست.» اما اگر امروز از او سؤال کنید به شما می‌گوید خدا می‌تواند غیرممکن‌ها را انجام دهد. اینکه شما راهی نمی‌بینید، به این معنی نیست که خداوند راهی ندارد. اینکه راه‌حل‌های خدا برای شما غیرممکن به نظر می‌رسد به این دلیل است که انتظار دارید این کار به روال عادی

صورت گیرد، درحالی که راه‌های خدا غیرعادی است.

سهم ما این است که همان کاری را انجام دهیم که این زن در کتاب مقدس انجام داده است؛ روحی بخشنده و سخاوتمند داشته باشیم. هنگامی که همیشه به دیگران کمک می‌کنید، خدا همیشه به کمکتان خواهد آمد. منظور من فقط چیزهای مادی نیست. خدا می‌داند شما چه چیزهایی را نمی‌توانید با پول بخرید. این خانم ثروت و نفوذ داشت، با افراد بانفوذ در رابطه بود، اما فرزندی نداشت. خداوند درواقع به او گفت: «من می‌خواهم به تو چیزی بدهم که نتوانی بخری، یک پسر!» خدا می‌تواند برای شما ارتباطی الهی به ارمغان بیاورد، شخصی در زندگی‌تان که شما را برای همیشه دوست داشته باشد، کسی که شما نمی‌توانید آن را بخرید. خدا می‌تواند کاری کند تا در ذهن خود آرامش داشته باشید و بتوانید شب‌ها به محض اینکه دراز می‌کشید، بخوابید. شما نمی‌توانید چنین آرامشی را بخرید. شاید در حال مبارزه با بیماری هستید. پزشکان می‌گویند این بیماری دائمی است و بهتر است یاد بگیرید با آن کنار بیایید. به صدای روح خود توجه کنید: سال دیگر همین موقع، سالم و تندرست، روی پاهای خود خواهید ایستاد و از زندگی لذت خواهید برد. شاید بگویید: «اما جوئل، چگونه ممکن است؟ نتایج آزمایش‌های پزشکی می‌گوید که هیچ راهی وجود ندارد که بتواند مرا شفا دهد.» اما این قول خداست و او تو را شفا خواهد داد. تنها خداست که می‌داند شما چند روز در این دنیا زندگی خواهید کرد و امکان ندارد حتی یک

روز از این مقدار، کم یا زیاد شود.

شهر کتاب (nbookcity.com)

این اتفاق بی‌تردید رخ خواهد داد

من داستانی در مورد دختر دوازده‌ساله‌ای شنیدم که مبتلا به سرطانی نادر و غیرقابل درمان بود. این دختر به جای اینکه به مدرسه برود و با دوستانش بازی کند، روزهای خود را در بیمارستان می‌گذراند و بسیار بیمار بود. به نظر نمی‌رسید زندگی این دختر خیلی طولانی باشد، اما برخی از پزشکان به والدین او توصیه کردند تا از دارویی آزمایشی برای بهبود او استفاده کنند که تابه‌حال آن را روی انسان‌ها آزمایش نکرده بودند. آن‌ها پذیرفتند و این معالجه را شروع کردند. پس از دو ماه، سرطان به تدریج فروکش کرد. شش ماه بعد، این دختر توانست به مدرسه برگردد. در چهارده‌سالگی، با وجود حیرت همگان، این دختر از سرطان بهبود یافت. اگر روزی که این خانم جوان به دلیل ابتلا به سرطان در بیمارستان بستری بود، به او می‌گفتید: «سال آینده، همین موقع، هیچ اثری از سرطان در بدن تو نخواهد بود و تو در مدرسه، سرشار از انرژی، از زندگی خود لذت خواهی برد!» احتمالاً تصور می‌کرد که چنین چیزی امکان ندارد. او با خود می‌اندیشید، هرگز کسی از این نوع سرطان جان سالم به در نبرده است. اما این خداست که حرف آخر را می‌زند. ممکن است امروز نیز شما تصور کنید هیچ امیدی برای زندگی مشترکتان وجود ندارد، اعتیاد آنقدر در بدنتان ریشه کرده است که امکان ندارد بتوانید آن را شکست دهید، شما هرگز شفا نخواهید یافت، هرگز با شخص مناسبی ملاقات نخواهید کرد... اما خدا می‌گوید: «آنچه شما آن را غیرممکن

می‌دانید، سال دیگر، همین موقع، بی‌تردید اتفاق خواهد افتاد.»

برای محقق شدن رؤیاهایی که به نظر می‌رسد رسیدن به آن‌ها یک عمر طول خواهد کشید، آماده شوید. این رؤیاها زودتر از آنچه فکر می‌کنید به حقیقت خواهند پیوست. همه چیز در حال روبه‌راه شدن است. افراد مناسب دارند می‌آیند تا شما را پیدا کنند. شانس‌ها شما را ردیابی کرده‌اند و دارند به‌سوی شما می‌آیند. اگر خدا نمی‌خواست در زندگی‌تان کاری شگفت‌انگیز و مافوق طبیعی انجام دهد، اکنون در حال خواندن این کتاب نبودید. زمانی که تلاش می‌کردیم تا یک کلیسای جدید بسازیم، به نظر می‌رسید درها یک‌به‌یک به روی ما بسته می‌شوند. من تصور می‌کردم همه چیز از بین رفته است و هیچ شانسی برای ما وجود ندارد. هیچ کس باور نمی‌کرد که بتوانیم در این کار موفق شویم. انگار گیر کرده بودیم. اگر آن زمان، هنگامی که خیلی دلسرد شده بودم، به من می‌گفتید سال آینده، ما یک ساختمان آماده در بزرگراه اصلی، یکی از مهم‌ترین ساختمان‌های شناخته‌شده شهر را در اختیار خواهیم داشت، بی‌تردید به شما می‌گفتم که چنین چیزی به هیچ وجه امکان ندارد. چگونه ممکن است چنین اتفاقی بیفتد؟ چنین رؤیایی آنقدر دور از دسترس به نظر می‌رسید که نمی‌توانستم باور کنم به همین زودی تحقق یابد. اما اکنون می‌بینید که ما در کجا هستیم.

رویدادهایی برای شما در حال رخ دادن‌اند که هنوز نمی‌توانید آن‌ها را ببینید. رؤیاهای شما خیلی دور و بعید به

نظر می‌رسند، اما خدای ما آنقدر بزرگ و تواناست که هیچ چیز نمی‌تواند او را از تحقق بخشیدن به این رؤیایها باز دارد. اگر به حضور خدا در زندگی خود افتخار کنید، او نه تنها کاری را که تصور می‌کنید غیرممکن است انجام خواهد داد، بلکه آن را بسیار زودتر از آنچه فکر می‌کنید صورت خواهد بخشید. قرار نیست تحقق یافتن رؤیایی که خدا در قلبتان قرار داده است یک عمر زمان ببرد. سال آینده، همین موقع، شما از جایگاهی که در آن هستید متحیر خواهید شد. اگر زمانی که بیست و دو ساله و مجرد بودم، هر شب بیسبال بازی می‌کردم و با هیچ دختری آشنا نشده بودم به من می‌گفتید سال بعد، همین موقع، با دختری زیبا، با استعداد، بامزه، خوش‌مشرب و خوش‌ذوق به نام ویکتوریا نامزد خواهم بود، آن را باور نمی‌کردم، اما این مانع از آن نشد که خدا در این کار موفق نباشد. اکنون سی و دو سال از آن روز گذشته است، ما هنوز در کنار هم زندگی می‌کنیم و من هنوز هم به همان اندازه خوش قیافه‌ام؛ منظورم این است که همسرم هنوز هم به همان اندازه زیباست.

خدا برخی از این «سال آینده، همین موقع» را به شما هم نشان داده است و زمانی که به گذشته نگاه می‌کنید، به خود می‌گویید: «وای! من هرگز در خواب هم نمی‌دیدم که به چنین موقعیتی دست یابم. هرگز در رؤیاهایم هم نمی‌دیدم که فرزندانم بتوانند تا این اندازه موفق شوند. هرگز باور هم نمی‌کردم که بتوانم این پرورشگاه را بنا کنم.» برای آنچه خدا می‌خواهد در زندگی‌تان نشان دهد، آماده باشید.

حتی تصورش را هم نمی‌توانید بکنید

وقتی نوجوان بودم، یکی از دوستان خانوادگی ما فرد بسیار موفقی بود که صاحب یکی از بزرگ‌ترین شرکت‌های آمریکایی به شمار می‌آمد. محصولات او در سراسر جهان شناخته شده بودند. او توانسته بود برند خود را داشته باشد و نام خود را روی این برند گذاشته بود. این مرد در دوران موفقیت خود، فردی بسیار محترم و تأثیرگذار بود، اما در پی رکود اقتصادی شدید، کارش دیگر رونق پیشین را نداشت و از این‌رو دیگر کمتر کسی بود که موفقیت‌های او را به یاد داشته باشد. به نظر می‌رسید پس از سال‌ها موفقیت و بهره‌بردن از نعمت‌های بسیار، او دیگر شهرت خود را از دست داده بود و ناچار بود شرکت خود را تعطیل کند. اواخر دهه هشتاد بود و او میلیون‌ها دلار بدهی داشت. به نظر نمی‌رسید راهی وجود داشته باشد که وی بتواند به کمک آن بدهی‌هایش را بپردازد. درست همان زمانی که این مرد حتی خوابش را هم نمی‌دید که بتواند به طریقی بدهی‌های خود را بپردازد و تصور می‌کرد به آخر خط رسیده است، در اوج ناامیدی، مردی از یک شرکت دیگر به او تلفن کرد و گفت: «ما می‌خواهیم شرکت شما را خریداری کنیم. ما تمام بدهی‌های شرکت را پرداخت خواهیم کرد، ابزارآلات را تعمیر خواهیم کرد و به احترام میراثی که به جا گذاشته‌اید، نام شما را برای همیشه روی این محصولات حفظ خواهیم کرد.» این شرکت بالغ بر صد میلیون دلار برای بازسازی دفتر مرکزی هزینه کرد و امروز این محصولات بیش از هر

زمان دیگری رونق دارد. اما اگر شما در وسط رکود اقتصادی، زمانی که موفقیت این محصولات غیرممکن به نظر می‌رسید، به این مرد گفته بودید: «سال آینده، همین موقع، نه تنها بدهی خود را پرداخت کرده‌ای، بلکه کسب و کارت در حال شکوفایی است و میراث برای همیشه باقی خواهد ماند.» امکان نداشت حرف‌های شما را باور کند. او حتی در خواب هم نمی‌دید که سرانجام کارش به چنین نتیجه خوبی برسد.

شما نیز سال آینده، همین موقع، مانند این مرد از وقوع چیزهایی که اکنون برایتان غیرممکن به نظر می‌رسند، شگفت‌زده خواهید بود. خدا آنچه را شما نمی‌توانید انجام دهید برایتان انجام خواهد داد. این قدرت خداست که بر زندگی شما احاطه دارد.

اگر هم اکنون نمی‌توانید باور کنید که پس از این همه دشواری، رویدادهایی خوشایند برایتان رخ خواهد داد، به یوسف فکر کنید. به یاد آورید که پس از خیانت برادرانش، به دلیل اتهام دروغین که همسر رئیسش به او وارد کرده بود، دوازده سال در زندان ماند، شکست پشت شکست! در چنین شرایطی، هیچ نشانه‌ای در زندگی او وجود نداشت که به او این امید را بدهد که درست مانند خوابی که دیده بود، در آینده ملتی را رهبری خواهد کرد. همه چیز درست عکس آن را ثابت می‌کرد. اگر یوسف در آن زمان، یکی از برنامه‌های تلویزیونی مرا می‌دید، یا از رادیو می‌شنید، احتمالاً می‌گفت: «جوئل، از اینکه می‌خواهی به من امید دهی ممنونم، اما من الان در زندانم،

علاوه بر این، من یک برده‌ام، محاکمه‌ای نداشته‌ام، و کیلی ندارم و هیچ‌کسی نیست که بخواهد از من طرفداری کند.» یوسف می‌توانست دلسرد شود، اما در اعماق قلبش صدای ضعیفی را می‌شنید که به او می‌گفت: «این سرنوشت تو نیست. وقت پیروزی تو فرا می‌رسد.»

یک روز نگهبان آمد و به یوسف گفت که فرعون می‌خواهد او را ببیند. یوسف نزد فرعون رفت و خوابش را تفسیر کرد. فرعون چنان تحت تأثیر قرار گرفت که یوسف را نخست‌وزیر خود و وزیر مصر کرد. خدا پیش از اینکه بدانید افراد بانفوذی را در سر راهتان قرار داده است تا درها را برای شما باز کنند. آن‌ها درهایی را برایتان باز خواهند کرد که شما قادر به باز کردنشان نیستید، فرصت‌ها و ترفیع‌هایی را برای شما به ارمغان می‌آورند که شما حتی تصورش را هم نمی‌کردید. درست همان‌گونه که برای یوسف رخ داد، لازم نیست بگردید و این موقعیت‌ها را پیدا کنید، آن‌ها شما را پیدا می‌کنند. اگر زمانی که یوسف با بدشانسی و بی‌عدالتی دوازده سال در زندان مانده بود به او می‌گفتید سال آینده، همین موقع، به جای اینکه در زندان باشد فرماندهی ملت را بر عهده خواهد داشت، در جایگاه دوم کشور خواهد نشست، مردم به او احترام خواهند گذاشت و تحسینش خواهند کرد و افرادی در خدمت او خواهند بود، احتمالاً فکر می‌کرد که دارید با او شوخی می‌کنید. شوخی می‌کنید؟ این میله‌هایی را که من پشت آن‌ها هستم می‌بینید؟ آیا می‌دانید همسر رئیس‌م می‌خواهد من تا ابد در این زندان بمانم؟ شاید مردی

بتواند با مردانی که در برابرش ایستاده‌اند مقابله کند، اما وقتی زنی علیه او شورش کرده است که عاشق اوست و از قضای روزگار همسر رئیس او نیز هست، فقط یک معجزه می‌تواند او را از چنین شرایطی نجات دهد.

ممکن است شما هم در یکی از این موقعیت‌های ناعادلانه قرار داشته باشید که به نظر نمی‌رسد هرگز به نفع شما بچرخد، اما خدا می‌گوید: «سال دیگر، همین موقع، همه چیز تغییر می‌کند. سال دیگر، همین موقع، بی‌گناهی شما به اثبات رسیده است، ترقی کرده‌اید و به شما احترام می‌گذارند. چرا نگران هستید؟ چرا از شدت اضطراب خواب ندارید؟ خدا هنوز کنترل همه چیز را در دستان خود دارد. او شما را فراموش نکرده است. خیلی زود وقت موفقیت‌های شما نیز فرا می‌رسد. با اینکه به نظر می‌رسد مانعی دشوار بر سر راهتان قرار دارد، حقیقت این است که این تنها یک پله سنگی است که می‌خواهد شما را به سطح جدیدی از سرنوشت ببرد.

امیدهای خود را بالا ببرید

در کتاب مقدس داستان مردی به نام هامان آمده است که برای پادشاه پارس کار می کرد. او مقام بسیار مهمی داشت و از این رو بسیار مغرور شده بود. زمانی که در کوچه و خیابان راه می رفت، همه مردم در برابرش تعظیم می کردند، به جز یک مرد یهودی به نام مردخای^{۱۱} که از خویشاوندان ملکه استر بود. او می دانست که تعظیم کردن فقط در برابر خدا جایز است. این کار مردخای باعث شد هامان آنقدر ناراحت شود که نزد پادشاه برود و بگوید: «در میان این مردم، گروهی هستند که از دستورات شما پیروی نمی کنند. آن ها مردم نافرمان و دردسرسازی هستند که باید نابود شوند.» او پادشاه را متقاعد کرد که حکمی صادر کند که بر اساس آن، پس از یک تاریخ معین، تمام یهودیان در سراسر قلمروی پادشاهی کشته شوند.

اما یک شب که پادشاه به خواب نمی رفت، از ندیم خود خواست تا کتابی را برایش بیاورد که در آن اتفاقات دربار او به ثبت رسیده بود. ندیم کتاب را آورد و شروع به خواندن کرد. در حین شنیدن داستان های دربار، پادشاه به طور اتفاقی داستانی را شنید که به یادش آورد مردخای پیش از این توطئه دشمنانش را خنثی کرده و برای این کار پاداشی نیز دریافت نکرده است. در همین زمان، هامان به نزد شاه می آید که اجازه اعدام مردخای را بگیرد. شاه از هامان می پرسد که به نظر او به شخصی که شاه می خواهد پاداش دهد چه پاداشی باید داده شود. هامان که

تصور می‌کند شاه می‌خواهد به او پاداش دهد، می‌گوید که باید یک رژه بزرگ برای وی برگزار شود، به او لباس‌های گرانقیمت پوشانده و بر اسب‌های اصیل دربار نشانده شود و همه بگویند که او مرد بزرگی است. در همان زمان شاه هامان را شگفت‌زده کرد و دستور داد تا همین کار برای مردخای انجام شود. این رویداد شکستی فجیع و تحقیری شدید برای هامان به شمار می‌آمد.

در همین حال، ملکه استر با پادشاه و هامان جلسه‌ای ترتیب داد و حقیقتی را که در پشت درخواست هامان برای کشتار یهودیان بود، برای پادشاه افشا کرد. شاه به جای اینکه مردخای و یهودیان را بکشد، هامان را اعدام کرد و مقام هامان را به مردخای داد. علاوه بر این، پادشاه حکم دیگری صادر کرد که حکم اولش را لغو می‌کرد. اگر در وسط این دردسر، زمانی که مردخای به مرگ تهدید شده بود و بر اساس حکم پادشاه به‌زودی کشتار یهودیان شروع می‌شد، به او می‌گفتید: «سال بعد، همین موقع، هامان از بین رفته، پادشاه فرمان خود را پس گرفته است و تو به جای هامان به مقام وزارت رسیده‌ای.» احتمالاً فکر می‌کرد، این‌ها رؤیاهایی بسیار شیرین‌اند، اما امکان ندارد که به وقوع بپیوندند. چگونه ممکن است این همه اتفاق خوب بیفتد؟ خدا روش‌هایی دارد که هرگز به آن‌ها فکر نکرده‌ایم.

ممکن است اکنون در شرایطی دشوار قرار داشته باشید، افرادی علیه شما اقدام کرده‌اند، وضعیت مالی شما خوب

به نظر نمی‌رسد و زندگی مشترکتان به مشکل برخورد است. ممکن است بابت همه این مشکلات ناراحت و نگران باشید، اما بهتر است آرامش خود را حفظ کنید. این شرایط دائمی نیست. همان‌طور که برای مردخای روی داد، تا سال آینده همه چیز به نفع شما تغییر خواهد کرد. از آنجاکه شما به خدا احترام می‌گذارید، او نیز خود با دشمنان شما برخورد خواهد کرد. او به جای شما نبرد می‌کند و به همین دلیل، افرادی که در تلاش‌اند جلوی شما را بگیرند، موفق نخواهند شد. شاید به نظر برسد آن‌ها از طبقه بالاتری هستند و قدرت بیشتری دارند. ممکن است در ظاهر دشمنانتان بر شما برتری داشته باشند، اما خبر خوب این است که خدای ما از همه دنیا برتر است و جهان را کنترل می‌کند. تنها وظیفه شما این است که به انجام کارهای درست ادامه دهید، خود را درگیر مسائل دیگر نکنید و همه چیز را به دستان خداوند بسپارید. بگذارید تا خداوند کارها را به جای شما انجام دهد. در این صورت، در سال آینده دشمنانی که امروز می‌بینید دیگر وجود نخواهند داشت. سال آینده، همین موقع، آنچه به ضرر شما به نظر می‌رسد، نقطه قوت شما به شمار خواهد آمد.

شاید بگویید: «جوئل، سخنان دلگرم‌کننده است، اما من نمی‌دانم که چطور ممکن است این اتفاقات برایم رخ دهند.» نه مردخای، نه یوسف و نه آن دختر دوازده‌ساله اصلاً نمی‌دانستند که چگونه ممکن است در سال آینده از مشکلات خود رهایی یابند. لازم نیست بدانید که چطور ممکن است این اتفاقات برایتان رخ دهند؛ تنها کاری که

باید انجام دهید این است که ایمان داشته باشید. وقتی ایمان داشته باشید، خدا این کارها را برای شما انجام خواهد داد. زمانی که باور داشته باشید، نیروهای تاریکی به عقب رانده می‌شوند، وقتی اعتقاد داشته باشید همه چیز به نفع شما تغییر می‌کند.

روزی با مردی صحبت می‌کردم که از هفده سالگی به زندان افتاده بود. وی به جرم فروش مواد مخدر دستگیر و به چهل سال زندان محکوم شده بود. این مرد می‌گفت روزی در داخل زندان و همراه با زندانیان دیگر در حال تماشای برنامه تلویزیونی ما بود که چشم‌اندازی کاملاً جدید و متفاوت نسبت به زندگی خود یافته بود. من در این برنامه در مورد این صحبت می‌کردم که چگونه خدا می‌تواند کاری کند تا شما زودتر از موعد به نتیجه‌ای که می‌خواهید برسید. این سخن در ذهن او ریشه دواند. این مرد پس از این به زندانیان دیگر گفت که وی به زودی از زندان بیرون خواهد رفت. آن‌ها طوری به او نگاه کردند که گویی عقلش را از دست داده است، هنوز بیست و پنج سال دیگر از محکومیتش باقی مانده بود. شش ماه بعد، مدیر زندان او را صدا کرد و گفت: «به خاطر حسن رفتارت تصمیم گرفته شده است تا سال‌های باقیمانده محکومیت تو بخشوده شود. آزاد هستی که بروی.» سایر زندانیان طوری به او نگاه می‌کردند که انگار با نگاهشان به او می‌گفتند: «آیا برای ما هم دعا می‌کنی؟» او به محض اینکه آزاد شد، یکراست از شهر دیگر به کلیسای لیک‌وود آمد و وقتی با او ملاقات کردم، دانه‌های بزرگ

اشک از چشمانش روی گونه‌هایش سرازیر بود و آنقدر احساساتی شده بود که به سختی می‌توانست صحبت کند، با این حال از بابت معجزه‌ای که برایش رخ داده بود از خدا بسیار سپاس‌گزار بود.

درست مانند این مرد، باید باور کنید سال آینده، همین موقع اتفاقاتی برایتان رخ داده‌اند که وقوع آن‌ها را حتی در خواب هم نمی‌دیدید: شما شفا یافته‌اید، به فراوانی مالی رسیده‌اید و در حرفه خود به مقام مهمی دست پیدا کرده‌اید. سال آینده، همین موقع، شما از چنگال اعتیاد رهایی یافته‌اید. خدا هم‌اکنون در حال به وجود آوردن این رویدادهاست. او قصد دارد به‌زودی قدرت خود را در زندگی شما نشان دهد. شاید بگویید: «جول، تو فقط تلاش داری تا کاری کنی مردم امید بیشتری داشته باشند، اما فکر نمی‌کنم این اتفاق برای من رخ دهد.» درست است. فقط زمانی این اتفاقات برای شما رخ خواهد داد که به آن‌ها ایمان آورده باشید. موفقیت فقط برای افرادی است که ایمان آورده‌اند. باید کاری کنید تا بذر موفقیت در زندگی‌تان ریشه بدواند. برای اینکه موفق شوید، کلیدی در اختیار دارید: از عدم موفقیت حرف نزنید، بلکه طوری سخن بگویید که انگار برایتان رخ داده است.

زودتر از آنچه فکر می کنید

در کتاب مقدس آمده است که ارتش سوریه شهر سامره را محاصره کرده و راه رسیدن آذوقه به قوم بنی اسرائیل را قطع کرده بود. مردم از گرسنگی در عذاب بودند و امید خود را از دست داده بودند. به نظر می رسید پایان زندگی آنان فرا رسیده است. الیشع بر بلندی ایستاد و به قوم بنی اسرائیل گفت: «فردا، همین موقع، آنقدر مواد غذایی در اختیار خواهید داشت که یک نان را به قیمت برشی از نان خواهید خرید.» مردم طوری به الیشع نگاه می کردند که انگار دیوانه شده است. آن ها در محاصره بودند و سرنوشتشان این بود که آنقدر گرسنگی بکشند تا بمیرند. رهایی از این شرایط غیرممکن به نظر می رسید. یکی از رهبران اصلی قوم به الیشع گفت: «حتی اگر خدا پنجره های بهشت را باز کند، باز هم چنین اتفاقی رخ نخواهد داد.»

چهار مرد جذامی خارج از دروازه های شهر سامره نشسته بودند. آن ها به یکدیگر گفتند، ما که چیزی برای از دست دادن نداریم، به هر حال خواهیم مرد. بیایید به اردوگاه دشمن برویم و تسلیم شویم. اگر آن ها ما را ببخشند از آن ها غذایی می گیریم، می خوریم و زنده خواهیم ماند. آن ها به سمت اردوگاه دشمن به راه افتادند. خدا صدای قدم هایشان را در گوش دشمن چندین برابر کرد. سوری ها فکر کردند ارتش عظیمی به آن ها حمله کرده است. آن ها وحشت کردند و برای اینکه جان خود را نجات دهند همه غذاها و وسایل خود را به جا گذاشتند و فرار

کردند. آن‌ها حتی طلا و نقره خود را نیز با خود نبرده بودند. جذامیان برگشتند و به قوم بنی‌اسرائیل گفتند: «درست همانی شد که الیشع گفته بود. آنقدر در بیرون دروازه‌های شهر غذا ریخته است که می‌توان یک نان کامل را با قیمت یک برش نان خریداری کرد.»

شاید بگویید: «جونل، من فکر کردم تو وعده سال آینده را به من دادی.» بله، اما خدا برخی اوقات، غیرممکن‌ها را فقط در یک لحظه ممکن خواهد کرد. ممکن است برآورده شدن آرزوهایتان حتی یک سال کامل هم طول نکشد. خدا می‌داند که چگونه به کارها سرعت دهد. رؤیاهایتان زودتر از آنچه فکر می‌کنید به حقیقت خواهند پیوست. موفقیت از آنچه به نظر می‌رسد به شما نزدیک‌تر است. ممکن است همه شرایط به شما نشان دهد، غیرممکن است. شما هرگز به این زودی شفا نمی‌یابید. هرگز نمی‌توانید به این زودی شغل مناسبی بیابید. امکان ندارد بتوانید در یک شب اعتیاد را شکست دهید. رسیدن به این آرزوها سال‌ها طول خواهد کشید. اما باید بدانید که دیدگاهی عادی دارید، درحالی که خدای شما غیرعادی است.

مانند آن رهبر قوم بنی‌اسرائیل نباشید و به دلایلی که نشان می‌دهد اتفاقات خوب غیرممکن‌اند، فکر نکنید. قول خدا را بپذیرید. ایمان داشته باشید که رویدادهای خوب در راه‌اند. هر روز و در طول روز از خدا تشکر کنید که در زندگی شما کار می‌کند. اگر این کار را انجام دهید، ایمان دارم و اعلام می‌کنم همان‌طور که الیشع به آن زن نابارور

قول داد: «سال آینده، همین موقع، شما بچه خود را به دنیا خواهید آورد. این رؤیا در حال تحقق است و مشکلات شما برطرف خواهد شد.»

فصل یازدهم (nbookcity.com)

فصل دوازدهم: فرمان دهید تا برکت یابید

این کتاب به این منظور نوشته شده است که به شما بگوید: وقتی در زندگی خود به خدا احترام می‌گذاریم و تمام تلاش خود را می‌کنیم تا او را در جایگاه اول زندگی‌مان حفظ کنیم، خداوند به برکات خود دستور می‌دهد تا به سمت ما بیایند. وقتی خدا دستور می‌دهد، ماجرا این‌طور نیست که تصور کنیم: «شاید همه چیز به خیر بگذرد.» یا «امیدوارم درست شود.» یا «اگر شرایط مهیا شود...». نه، چنین جملاتی برای خدا معنا ندارد. وقتی خدا دستور می‌دهد، هیچ‌اما و اگر و وجود نخواهد داشت، بی‌تردید فرمان خدا تحقق خواهد یافت.

وقتی خدا گفت: «بگذار تا بر زمین نور باشد.» زمین تاریک و بدون شکل، مانند سیاه‌چاله بود. خدا شرایط را بررسی نکرد تا ببیند آیا آمدن نور امکان‌پذیر است یا خیر. او به کمک متخصصان موقعیت را تجزیه و تحلیل نکرد تا دریابد آیا آن‌ها هم بر این باورند که ممکن است چنین اتفاقی بیفتد یا خیر. او فقط این کلمات را بیان کرد و هنگامی که او فرمان داد نور با سرعت ۱۸۶.۰۰۰ مایل در ثانیه بر زمین تابید و هیچ چیزی نتوانست جلوی آن را بگیرد. در مورد شما نیز دقیقاً همین‌طور است، وقتی خدا می‌خواهد نعمت‌هایش را به شما ارزانی کند، بررسی نمی‌کند تا بداند از چه خانواده‌ای آمده‌اید، کجا کار می‌کنید، چه کسانی هستند که شما را دوست دارند و از شما پشتیبانی می‌کنند، یا شرایط اقتصادی اکنون چقدر خوب است. هیچ‌یک از این‌ها برای خدا مهم نیست. ممکن

است شرایط موجود ضد شما باشد. کارشناسان ممکن است به شما بگویند: «هرگز شفا نمی‌یابید. هرگز به حقتان نمی‌رسید. هرگز موفق نخواهید شد.» ممکن است همه افراد پیرامونتان بگویند: «برای رهایی از این شرایط هیچ راهی نیست، بهتر است قبولش کنی.» اما این‌طور نیست. همه این افراد فقط به راه‌های طبیعی و عادی فکر می‌کنند، اما خبر خوب این است که ما خدایی مافوق طبیعی داریم. وقتی او دستور می‌دهد برکت به زندگی شما ببارد، حتی اگر همه نیروهای تاریکی در برابر شما باشند، نمی‌توانند جلوی آن را بگیرند. زمانی که فرمان داده می‌شود از نعمت‌ها بهره‌مند شوید، به مقام‌هایی می‌رسید که هرگز باورش نمی‌کردید، درهایی به روی شما باز خواهد شد که نمی‌توانستید بازشان کنید. شما ارتقا می‌یابید، حتی اگر واجد شرایط‌ترین و ماهرترین فرد در محل کارتان نبوده‌اید.

خدا به نعمت‌ها امر می‌کند تا شما را بیابند. قراردادهای، فرصت‌ها، مشاغل عالی و فیض خدا شما را ردیابی می‌کنند. فقط کافی است تا قول خداوند را بپذیرید. «جوئل، من هرگز نمی‌توانم از این افراد جلو بزنم. همکاران من در محل کارم از من خوششان نمی‌آید.» مهم نیست چه کسی در محل کارتان شما را دوست دارد، مهم این است که خدای متعال شما را دوست دارد و کسانی که با شما مخالفت می‌کنند، برایتان ارزشی قائل نیستند و با شما درست رفتار نمی‌کنند، نمی‌توانند خدا را محدود کنند. فقط لمسی از فیض او، این افراد را از سر راه شما دور

خواهد کرد و موجب خواهد شد به جایی برسید که قرار است جایگاه برتر شما باشد. بابت اینکه رفتار دیگران تا چه اندازه ناعادلانه است دلسرد نشوید، خدا می بیند چه اتفاقی رخ داده است. تنها کاری که باید انجام دهید این است که بهترین کارهایی را که می دانید انجام دهید و به خدا احترام بگذارید. شما در خدمت مردم نیستید، در خدمت خداوند هستید. این شما نیستید که راه ها را باز می کنید و باید با دیگران در مبارزه باشید، خدا این کار را برایتان انجام خواهد داد. هنگامی که زمان ترقی و ترفیع شما فرا رسد، مطمئن باشید این اتفاق رخ خواهد داد. مردم نمی توانند جلوی شما را بگیرند. شکست های بد نمی تواند جلوی شما را بگیرد. رفتارهای ناعادلانه نمی تواند شما را متوقف کند. به نعمت امر شده است به زندگی شما وارد شود و فرمان خدا بر هر نیرویی که سعی در عقب نگه داشتن آن دارد، غلبه خواهد کرد.

جوانی را می شناسم که در زمینه خدمات بهداشتی فعالیت می کند. زمانی که او از کالج فارغ التحصیل شد، کاری را شروع کرد و شش سال در همان موقعیت ابتدایی ورود خود به این شرکت کار کرد. او بسیار سخت کوش بود و همیشه حتی بیش از آن چیزی که از او خواسته می شد کار می کرد، اما سرپرستش هرگز او را دوست نداشت. او به این مرد اجازه ارتقا نمی داد و در عوض به سایر کارمندانی که به تازگی آمده بودند و به اندازه این مرد تجربه و مهارت نداشتند، توجه می کرد. این اصلاً عادلانه نبود و این مرد هم چنین رفتاری را دوست نداشت، اما او این

اصل را به خاطر سپرده بود: او به خدا احترام می‌گذارد، پس خدا به نعمت‌هایش فرمان می‌دهد تا او را بیابند. یک روز صبح وقتی این مرد به سر کار رفت، فهمید که سرپرستش به‌طور غیرمنتظره‌ای استعفا داده است. او یک مشکل خانوادگی داشت و مجبور شده بود به ایالت دیگری نقل مکان کند.

مدیر شرکت این مرد را صدا کرد و گفت: «سرپرست تو پیش از اینکه از اینجا برود به من توصیه کرده است که شغل او را به تو بدهم.» بسیار حیرت‌انگیز بود، این سرپرست هرگز او را دوست نداشت و توجهی به او نمی‌کرد، اما وقتی خدا فرمان می‌دهد، حتی کسانی که هرگز به آن‌ها نیکی نکرده‌اید نیز با شما خوش‌رفتاری خواهند کرد. خدا حتی از دشمنان شما نیز برای برکتان استفاده خواهد کرد. این مرد جوان بسیار هیجان‌زده و متحیر بود. او به من گفت: «جوئل، این باورکردنی نبود، این مرد همیشه سعی داشت مانع پیشرفت من شود و مرا بی‌اعتبار کند.»

مهم نیست مردم چه می‌خواهند، مهم این است که مردم حرف آخر را نمی‌زنند. مردم سرنوشت شما را تعیین نمی‌کنند. آن‌ها این زندگی را به شما نبخشیده و شما را بنده خود نخوانده‌اند، این مردم نیستند که روزهای عمر شما را تعیین می‌کنند. ممکن است در شرایطی قرار بگیرید که احساس کنید رفتاری که با شما می‌شود ناعادلانه است، شاید در جایی قرار گرفته باشید که به نظر می‌رسد کسی مانع پیشرفتتان می‌شود. نگران نباشید. زمان شما نیز فرا خواهد رسید. لازم است به انجام کارهای درست خود ادامه دهید و ایمان داشته باشید خدا به زندگی شما

برکت خواهد داد. هیچ کس نمی تواند مانع پیشرفت شما شود. ممکن است شرایط علیه شما باشد، اما خدای متعال پشتیبان شماست.

کتاب (nbookcity.com)

از برکت حرف بزن

در کتاب مقدس آمده است، قوم بنی اسرائیل در مسیر خود به سوی اورشلیم، برای مدتی در دشت‌های موآب مستقر شدند. زمانی که پادشاه موآبیان دید تعداد زیادی از قوم بنی اسرائیل به سرزمین او آمده‌اند، ترسید. پیامبری به نام بلعام^{۱۲} در یکی از شهرهای مجاور زندگی می‌کرد. پادشاه می‌دانست که خداوند همیشه آنچه را بلعام از او خواسته، انجام داده است، بنابراین او برخی از مردان خود را همراه با مقدار زیادی پول و طلا به سوی بلعام فرستاد و از او خواست تا در برابر قوم بنی اسرائیل قرار گیرد و آن‌ها را نفرین کند. بلعام گفت: «تنها کاری که می‌توانم برایتان بکنم این است که ابتدا دعا کنم و هر کاری که خدا از من خواست را بگویم.» بلعام دعا کرد و خدا گفت: «نباید در برابر قوم بنی اسرائیل قرار بگیری، من به آن‌ها برکت داده‌ام و آنچه را که من برکت دهم تو نمی‌توانی نفرین کنی.»

توجه کنید که وقتی خداوند فرمان می‌دهد نعمتی به شما داده شود، دیگر مهم نیست که دیگران چه می‌گویند، چه می‌کنند یا چگونه با شما رفتار می‌کنند. تنها مسئله مهم این است که خدا نعمتش را برای شما قرار داده است و هر چیز دیگری بی‌تأثیر خواهد بود. دیگران می‌توانند هرچه می‌خواهند بگویند، اما اگر اجازه ندهید این حرف‌ها در شما ریشه بدواند، هیچ چیزی نمی‌تواند جلوی شما را بگیرد. ممکن است همه چیز ناعادلانه به نظر برسد، شاید

دیگران بهترین نعمت‌های شما را گرفته و شما را لعن کرده‌اند، اما اگر ایمان خود را حفظ کنید، نعمت همیشه بر لعن غلبه خواهد کرد. دشمنان شما می‌خواهند مانع پیشرفتتان شوند، اما خدا از خود آن‌ها استفاده می‌کند تا شما ترقی کنید.

نمایندگان پادشاه برگشتند و به او گفتند که بلعام قوم بنی‌اسرائیل را نفرین نخواهد کرد. پادشاه گفت: «افرادی با مقام‌های برجسته‌تر را به‌سوی او بفرستید، پول بیشتری ارسال کنید و از او بخواهید که بیاید و بنی‌اسرائیل را نفرین کند.» آن‌ها به‌سوی بلعام برگشتند، اما او پاسخ داد: «حتی اگر پادشاه تمام نقره و طلاهای کاخش را به من بدهد، من قادر به انجام کاری برخلاف میل خدای خود نیستم.» سران دربار شب را در خانه بلعام گذرانند. در طول شب خداوند به بلعام گفت که باید با آن‌ها به کاخ برود، اما فقط همان کاری را انجام دهد که خدایش به او می‌گوید. هنگامی که بلعام به کاخ رسید، پادشاه گفت: «بلعام، چرا اجرای فرمان مرا اینقدر به تعویق می‌اندازی؟ من به تو نیاز دارم و باید فوراً این افراد را نفرین کنی.» بلعام گفت: «من دوباره دعا می‌کنم، اما فقط می‌توانم آنچه را خداوند به من می‌گوید انجام دهم.» او دعا کرد و به پادشاه چنین گفت: «این همان چیزی است که خداوند می‌گوید: قوم بنی‌اسرائیل موفق خواهند بود و ملتی بزرگ خواهند شد. آن‌ها فرزندان زیادی به این دنیا خواهند آورد.»

پادشاه گفت: «بلعام، ساکت شو! تو چه بلایی بر سر من آوردی؟ من تو را به اینجا آورده‌ام تا آن‌ها را نفرین کنی، اما تو در عوض آن‌ها را دعا می‌کنی و برکت می‌دهی؟»

اگر اکنون بلعام اینجا بود، همین حرف را به شما نیز می‌گفت: «شما نمی‌توانید نفرین شوید، زیرا خدا با شماست و فرمان داده است تا برکت به زندگی‌تان وارد شود.» وقتی ناامید هستید یا با شما ناعادلانه رفتار می‌شود، ممکن است احساس کنید آینده روشنی در انتظارتان نیست و همه این اتفاقات ناگوار آینده‌تان را تحت‌الشعاع قرار خواهد داد. اما لازم است تا چشم‌انداز جدیدی بیابید. به سخنان خدا ایمان داشته باشید: آنچه خدا به آن برکت داده است، هیچ چیز نمی‌تواند نفرین کند. اگر ایمان داشته باشید که خدا فرمان داده است شما برکت یابید، دیگر لازم نیست از اینکه کسی پشت‌سرتان صحبت می‌کند ناراحت شوید، نیازی نیست نگران شرایط مالی خود باشید یا از رکود اقتصادی دلسرد شوید، زیرا می‌دانید هر نیرویی که تلاش می‌کند جلوی نعمت‌هایی را که خداوند در زندگی‌تان قرار داده است بگیرد، در برابر فرمان خدا بی‌قدرت است. من عاشق این بخش از داستانم که پادشاه اصرار داشت پول زیادی به بلعام دهد تا قوم بنی‌اسرائیل را نفرین کند، اما او نه‌تنها از انجام این کار امتناع کرد، بلکه قول خداوند را تکرار کرد و به این قوم برکت داد. بلعام شروع کرد به گفتن اینکه بنی‌اسرائیل نه‌تنها موفق خواهد شد، بلکه از این هم فراتر خواهد رفت و کارهای بزرگی انجام خواهد داد. این اصلی معنوی است که

خداوند آن را به ما نشان داده است: وقتی دشمن می‌خواهد با دلایل بسیار به شما نشان دهد که شفا نخواهید یافت، نخواهید توانست بدهی‌های خود را پرداخت کنید یا در چالش‌های زندگی پیروز نخواهید شد، به جای اینکه با او توافق کنید، همچون بلعام شروع به صحبت از پیروزی کنید. از سلامتی، موفقیت و وفور نعمت صحبت کنید.

دشمن از شما می‌خواهد که آینده خود را با کلمات و افکار منفی نفرین کنید. او می‌داند که نمی‌تواند متوقفتان کند، اما اگر شما را متقاعد کند که باید دلسرد شوید، یا تحملتان به پایان رسیده است، موفق خواهد شد تا شما را از رسیدن به آینده‌ای روشن باز دارد. شما باید این ترفند او را علیه او استفاده کنید. به دشمن بگویید: «تو می‌خواهی من آینده‌ام را نفرین کنم؟ اما من دست تو را خوانده‌ام و می‌خواهم به آینده خود برکت دهم.» زمانی که صدایی در درونتان می‌گوید: «تو هرگز نمی‌توانی بدهی‌های خودت را پرداخت کنی و تمام عمرت باید فقط برای پرداخت قسط‌هایت تقلا کنی!» با صدای بلند بگویید، نه، این طور نیست. تو اشتباه می‌کنی، من آنقدر خواهم داشت که وام خواهم داد و قرض نخواهم گرفت. به هر کاری دست بزنم موفقیت از آن من خواهد بود، زیرا خدا فرمان داده است تا برکت‌هایش شامل حال من شوند. وقتی دشمن در گوشتان زمزمه می‌کند: «نتایج آزمایش‌های پزشکی را دیدی؟ تو هرگز بهبود نمی‌یابی. بیا و با من همراه شو و آینده خود را لعنت کن.» سخنان او

را برعکس کرده و اعلام کنید، این خداست که سلامتی‌ام را به من باز می‌گرداند. فقط او می‌داند که من چند روز در این دنیا خواهم بود و مرا شفا خواهد داد. زمانی که می‌شنوید: «هرقدر بیشتر دعا کنی، حال و روزگار فرزندت بدتر خواهد شد.» بگویید، این اشتباه است. من و خانواده‌ام به خداوند خدمت خواهیم کرد. بذر صالحان، بذر من، در زمین قدرتمند خدا رشد خواهد کرد. ممکن است هر روز با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو شوید. مدام در سر شما صداهاى زیادی هست و هر صدا می‌گوید: «این کار به نتیجه نمی‌رسد.» اما من از شما می‌خواهم که بلعام باشید و به جای اینکه نفرین کنید، از نعمت حرف بزنید.

هیچ چیز نمی‌تواند شما را متوقف کند

بعضی اوقات این فکر ما نیست که سعی در دلسرد کردن ما دارد، بلکه آنچه دیگران می‌گویند، ما را ناامید می‌کند. مردم همواره به شما خواهند گفت که به چه چیزهایی نمی‌رسید، شفا نمی‌یابید، وضعیت مالی‌تان بهبود پیدا نمی‌کند، به آرزوهایتان نمی‌رسید، اما نکته مهم این است: این افراد می‌توانند تمام طول روز در مورد شکست شما صحبت کنند، اما آن‌ها قادر به تغییر نعمت‌های زندگی شما نیستند. هر چیزی که بگویند یا انجام دهند تأثیری بر نعمت‌هایی که خدا برای شما قرار داده است نخواهد داشت و آن‌ها نمی‌توانند آن را از بین ببرند. سرنوشت شما در دستان خدایی قرار دارد که نه‌تنها شما را خلق کرده است، بلکه فرمان داده است تا نعمت‌های جهان در اختیارتان باشند. زمانی که این حقیقت را بدانید، فقط دو انتخاب در پیش رو خواهید داشت و در انتخاب هر کدام از آن‌ها مختار خواهید بود: می‌توانید اعتقاد داشته باشید این مردم‌اند که آینده شما را رقم می‌زنند، یا قول خدا را باور داشته باشید و ایمان خود را حفظ کنید. وقتی کسی درباره شما و آینده‌تان با بدبینی صحبت می‌کند، نگرستان باید این‌گونه باشد: این افراد بزرگ‌تر از خدای من نیستند و نمی‌توانند مانع رسیدن نعمت‌های خدا به من شوند. «عجب بدشانسی هستی، حالا که اخراج شدی چه می‌خواهی بکنی؟» خب بله، اما نگران نیستم. می‌دانم نعمت همیشه بر نفرین غلبه می‌کند. «آه، تو از محله‌ای فقیرنشین آمده‌ای، این‌طور نیست؟ فکر نمی‌کنم آینده روشنی در

انتظارت باشد.» من در آن جایگاهی می‌مانم که خدا برای من فراهم خواهد کرد. خدا فرمان داده است که من برکت یابم و مرا به جایگاهی که باید برسم، می‌رساند.

روزی با زنی صحبت می‌کردم که در محیطی بسیار دشوار رشد کرده بود. پدرش از او سوءاستفاده کرده بود و مدام به او می‌گفت که دختر خوبی نیست، موجودی بی‌ارزش است و هرگز کسی او را دوست نخواهد داشت. او در آن زمان فقط دختری کوچک بود و فقط حرف‌هایی را باور می‌کرد که پدرش می‌گفت. او به این دروغ‌ها اعتقاد داشت و با آن‌ها رشد کرده بود و از این‌رو احساس شرم و فرومایگی می‌کرد. در هفت‌سالگی، دولت که به بدرفتاری این پدر پی برده بود، دختر را از او گرفت و به پرورشگاه فرستاد. او برای سال‌ها از پرورشگاهی به پرورشگاه دیگر می‌رفت، در چنین شرایطی طبیعی بود که هرگز احساس دوست داشته یا پذیرفته شدن نکند. در بزرگسالی، زن جوانی بود که درگیر روابط جنسی پرخطر و اعتیاد به چندین ماده مخدر بود، چند فرزند خردسال از پدران مختلف داشت و در فقر زندگی خود را می‌گذراند. به نظر نمی‌رسید چیزی در زندگی این زن تغییر کند. اما در اواخر دهه بیست زندگی‌اش، یکی از دوستانش باعث شد تا با خدا آشتی کند و به او ایمان بیاورد. از آن پس، این زن تصمیمات بهتری گرفت و تمام تلاش خود را انجام داد تا احترام خدا را نگه دارد و ایمان خود را حفظ کند. او به‌طور مرتب برنامه‌های مرا گوش می‌داد و آموخت که چگونه ذهن خود را دوباره برنامه‌ریزی کند و دروغ‌هایی را

که مردم در موردش می گفتند باور نکنند. تغییرات در زندگی او یک شبه اتفاق نیفتاد، اما کم کم چیزهایی به نفعش تغییر کردند. او توانست به مدرسه برگردد و دبیرستان را در اوایل دهه سی به پایان برساند. یکی از دوستانش به او کمک کرد تا وارد دانشگاه شود، در آنجا یکی از استادانش راه های رفتن به دانشکده پرستاری را برای او باز کرد. مدیر بیمارستان نیز همیشه پشتیبانش بود و از میان چندین کاندیدای دیگر که مدارک بالاتری داشتند، او را استخدام کرد. امروز این زن مسئولیت کل یکی از بخش های بیمارستان را بر عهده دارد و بر چند صد پرستار نظارت می کند. می دانید چه اتفاقی برای این زن افتاد؟ او وارد فیضی شد که خدا فرمان داده بود برایش آماده شود.

امر خداوند بر هر شخصی که سعی در جلوگیری از پیشرفت شما دارد، غلبه خواهد کرد. فیض خداوند تمام آنچه را پیش از این به دست نیاورده اید جبران می کند. باعث می شود که مردم از رفتار همیشگی خود دست بردارند و به نفع شما عمل کنند و شما را در زمان مناسب و مکان مناسب قرار می دهد. ممکن است مردم تلاش کنند شما را تحت فشار قرار دهند و مانع ترقی تان شوند، اما خدا قصد دارد شما را بلند کند. ممکن است سعی کنند شما را از هدف تان دور کنند، اما آن ها قادر به تغییر نعمت زندگی تان نیستند. ممکن است مخالفان زیادی داشته باشید، اما من اعتقاد دارم خدا قصد دارد فرمان دهد تا بهترین ها برایتان رخ دهند. همان طور که خدا برای این زن انجام

داد، برای شما نیز فرمان خواهد داد تا عدالت، آزادی، رفاه و رهایی از کسانی که رفتار درستی با شما ندارند، دریافت کنید. خدا فرمان خواهد داد تا شما فراوانی مالی، ترقی و پیشرفت را تجربه کنید و درهایی برایتان باز شوند که خود نمی‌توانستید آن‌ها را باز کنید. خدا فرمان می‌دهد تا شما به موفقیت دست یابید، از اعتیاد و عادت‌های بد که سرنوشتتان نیستند رهایی پیدا کنید و بهبود، شفا و نیرو را در آغوش بگیرید. این بیماری پایان خواهد یافت. شاید هنوز هیچ نشانه‌ای از بهبود در خود نمی‌بینید، اما دوره جدیدی برایتان رقم خورده است. خدا می‌خواهد اتفاقاتی بیفتد که شما را متحیر خواهد کرد. نعمت‌هایی را دریافت خواهید کرد که هرگز تصورش را هم نمی‌کردید.

نعمت‌هایی که به سویتان می‌آیند

کتاب مقدس می‌گوید: «هنگامی که از خدا اطاعت می‌کنید، نعمت‌های خدا شما را دنبال خواهند کرد و زندگی‌تان را تغییر خواهند داد.» من این تغییرات را در زندگی خود دیده‌ام. بیشترین شانس‌ها، موقعیت‌های خوب و وقایع مهم و خوشایند، خودشان برای من پیش آمده‌اند. من به دنبال آن‌ها نرفتم. تنها کاری که انجام دادم این بود که به وجود خدا در زندگی‌ام افتخار کنم و بهترین کارهایی را که می‌توانستم انجام دهم و پس از آن، این نعمت‌ها بودند که مرا دنبال می‌کردند. من هرگز نمی‌دانستم ساختمانی در بهترین نقطه شهر برایم مهیا شده است، اما در اوج ناامیدی مردی به من گفت: «جوئل، تو باید با شهردار تماس بگیری تا این ساختمان را به تو بدهد.» روزی ناشری که هرگز او را ندیده بودم، نزد من آمد و گفت: «من می‌خواهم کتاب‌های شما را منتشر کنم.» روزی فردی از سوی رادیو سیروس ایکس‌ام^{۱۳} نزد من آمد و گفت: «این یک کانال رادیویی ماهواره‌ای است و ما می‌خواهیم برنامه‌های شما را پخش کنیم.» این همان نعمت‌هایی است که خدا امر کرده است. خدا فرصت‌ها، پشتیبان‌ها و قراردادهای را برای شما فراهم می‌کند و کاری می‌کند تا بدون اینکه شما به دنبال آن‌ها بروید، آن‌ها به دنبال شما بیایند.

دانستن این نکته مهم است: لازم نیست به دنبال نعمت‌ها باشید. فقط باید دنبال خدا بروید. به خدا احترام

بگذارید، نعمت‌ها در زندگی شما را دنبال خواهند کرد. خدا به نعمت‌ها دستور می‌دهد تا شما را پیدا کنند. در فصل سوم، به‌طور خلاصه داستانی از کتاب مقدس را بررسی کردیم که در آن حضرت عیسی قایق پطرس را برای آموزش دادن به مردمی که در ساحل جمع شده بودند، قرض گرفته بود. وقتی سخنان عیسی تمام شد، خواست تا قرض پطرس را بپردازد، پس به او گفت تور خود را برای گرفتن ماهی به درون آب‌های عمیق بیندازد. پطرس تمام شب را مشغول صید بود، اما هیچ ماهی‌ای به تورش نیفتاده بود. به‌عنوان یک ماهیگیر حرفه‌ای، پطرس می‌دانست که صبح وقت خوبی برای ماهیگیری نیست. او احساس می‌کرد انداختن تور به آب بی‌فایده است و فکر می‌کرد که فقط وقت خود را هدر خواهد داد، اما به جای اینکه آنچه را در ذهنش می‌گذشت بگوید، به عیسی گفت: «باوجوداین، من به آنچه تو می‌گویی عمل خواهم کرد.» پطرس تصمیم گرفت اطاعت کند و هنگامی که تور خود را از آب بیرون کشید آنقدر ماهی در تور بود که بیم آن می‌رفت تور پاره شود و او مجبور شد یک قایق دیگر را صدا کند تا به او کمک کند همه ماهی‌ها را جمع کنند.

این همان اتفاقی است که می‌تواند برای شما نیز رخ دهد فقط به این شرط که برای اطاعت از خدا قدم بردارید. خدا کارهایی را در زندگی‌تان انجام می‌دهد که نمی‌توانستید به‌تنهایی برای خود انجام دهید. جالب است که در طول شب هیچ ماهی‌ای وجود نداشت، اما خدا ماهی‌ها را نیز کنترل می‌کند. او می‌داند چگونه ماهی‌ها را حتی در

شرایط نامطلوب به‌سوی تور شما بیاورد. وقتی افراد مناسب را نمی‌شناسید، یا حتی زمانی که برای مدتی طولانی اسیر اعتیادید، اتفاقاتی برایتان رخ خواهند داد که همه چیز را تغییر خواهند داد. شاید هیچ‌کس در خانواده‌تان هیچ‌وقت موفق نبوده است. شاید به نظر می‌رسد این همان راهی است که شما هم باید آن را طی کنید. اما نه، خدا قرار است سرنوشت جدیدی را برایتان رقم بزند. شاید بارها تلاش کرده‌اید، اما کارهایتان به نتیجه نرسیده است، اکنون به خاطر اطاعت شما از خدا، این بار ماهی خواهید گرفت و نتایج به نفع شما برخواهد گشت. خدا می‌خواهد کاری بزرگ در زندگی‌تان انجام دهد، کاری غیرعادی که توجه مردم را به خود جلب می‌کند. خدا آن‌ها را متعجب خواهد کرد و آن‌ها از خود می‌پرسند، چه چیزی در این آدم بود که او را تا این اندازه موفق کرد؟ چگونه توانست اینقدر فروش داشته باشد؟ من خودم نتایج آزمایشگاهی او را دیده بودم، چگونه توانست سرطان را شکست دهد؟ چگونه توانست با آن دختر زیبا ازدواج کند؟ چطور توانست با دست خالی کسب‌وکار خودش را به راه بیندازد؟ این امر خداست. خدا فرمان داده است تا نعمت‌ها به‌سوی شما سرازیر شوند. خدا کاری کرده است تا ماهی‌ها شما را پیدا کنند. ممکن است هم‌اکنون نپنید که چگونه این اتفاقات می‌تواند رخ دهد، پطرس نیز مانند شما بود. استدلالش می‌گفت: «آنجا ماهی نیست.»

به عبارت دیگر، ممکن است درست باشد که نتایج آزمایش‌های پزشکی شما خوب به نظر نمی‌رسد، مدت زمان

طولانی است که مجرد بوده‌اید، یا تحصیلات مناسبی ندارید، اما خبر خوب این است که خداوند محدود به داشته‌های شما نیست. تنها کاری که خدا باید انجام دهد این است که فرمان دهد و آنگاه نه تنها ماهی‌ها در دریا ظاهر خواهند شد، بلکه بدون اینکه نیازی باشد شما به سراغشان بروید، شما را پیدا خواهند کرد. لازم نیست کاری کنید تا این اتفاق برایتان رخ دهد، تنها کافی است خدا را در ابتدای تمام کارهای زندگی خود قرار دهید و تور خود را به آب بیندازید. خدا فرمان داده است تا این نعمت به شما ارزانی شود و شما مانند آهن‌ربا، موقعیت‌های خوب، شفا، رفاه مالی و افراد مناسب را به‌سوی خود جذب خواهید کرد.

بیش از آنچه می‌توانید بخواهید یا تصور کنید

ماجرای روت و بوعر را که پیش از این برایتان تعریف کردم، به یاد دارید؟ شما در این داستان می‌توانید به خوبی نتیجه فرمان خدا را ببینید. روت هر روز صبح به مزارع بوعر می‌رفت و خوشه‌های گندم باقیمانده روی زمین را برمی‌داشت. او و مادرش و شوهرش، نعومی، با باقیمانده غذای دیگران به سختی زندگی می‌کردند. در چنین شرایطی اصلاً به نظر نمی‌رسید که برکتی در زندگی روت وجود داشته باشد و وضعیت آن‌ها تغییر کند. ممکن بود بوعر بگوید: «به این خارجی‌ها بگویند که از زمین من خارج شوند. اینجا ملک خصوصی است.» یا می‌توانست به هیچ وجه توجهی به روت نداشته باشد و روت به ناچار برای تمام عمر به همین شکل زندگی کند، اما خدا موقعیتی را به وجود آورد تا روت با بوعر آشنا شود. آنچه این آشنایی در پی داشت این بود که روت ناگهان برکت‌های خداوند را یکی پس از دیگری دریافت کرد. ناگهان او و نعومی بسیار بیشتر از نیازشان گندم داشتند و در نهایت نیز روت عاشق بوعر شد و آن‌ها با هم ازدواج کردند. روت که در ابتدا روی این زمین‌ها خوشه‌چینی می‌کرد تا کمی گندم برای زنده ماندن داشته باشد، اکنون مالک این زمین‌ها شده بود.

هنگامی که خدا دستور می‌دهد تا نعمتش به زندگی شما وارد شود، لازم نیست برای رسیدن به این نعمت بدوید و نعمت‌های خدا را از مردم بخواهید. لازم نیست چاپلوسی کنید یا دیگران را متقاعد کنید که شما را دوست

داشته باشند. خدا از شما انتظار دارد همان کاری را بکنید که روت انجام داد، ایمان خود را حفظ کنید، سپس خدا باعث می شود که ارتباطات الهی به سویتان بیایند، افرادی که می خواهند به شما کمک کنند، آن هم نه به خاطر آنچه شما می توانید برای آن ها انجام دهید و نه به دلیل استعداد، تخصص، مهارت ها یا ظاهر تان، بلکه فقط به این دلیل که خدا می خواهد فیض خود را از طریق آن ها شامل حال شما کند.

روت به تنهایی قادر نبود چنین کارهایی را انجام دهد. او بوعز را نمی شناخت. در سرزمینی بیگانه زندگی می کرد و فقط بیوه ای فقیر بود. هیچ چیز در شرایط او وجود نداشت که نشان دهد می تواند در زندگی اش برکت، موفقیت یا رفاه مالی دریافت کند. اگر زمانی که روت برای اولین بار به بیت لحم رسید، به او می گفتید که به زودی صاحب زمین هایی خواهد شد که در آن ها کار می کند، به شما می گفت: «این غیرممکن است. به هیچ وجه امکان ندارد.» وقتی به خود، شرایط، رؤیاها و چالش هایی که با آن روبه رو هستید نگاه می کنید، ممکن است فکر کنید رؤیاهایتان هرگز نمی تواند به حقیقت بپیوندد، اما باید بدانید اگر مانند پطرس تمام شب ماهیگیری کرده اما چیزی صید نکرده اید، یا اگر مثل روت با بسیاری از مشکلات و ناملايمات مواجهید و تصور می کنید در آنجایی قرار ندارید که باید باشید، بهتر است بدانید که خدا نه تنها ماهی به شما خواهد داد، بلکه مانند آنچه برای روت انجام داد، افراد مناسب را در مسیرتان قرار خواهد داد؛ افرادی که از نفوذشان استفاده خواهند کرد تا به شما در رسیدن به سطح

بالتری در زندگی تان کمک کنند. اگر می‌توانستید ببینید که خدا می‌خواهد شما را به کجا ببرد، چه افرادی را بر سر راه شما قرار دهد، کدام درها را به رویتان باز کند و چقدر به شما احترام و نفوذ بخشد، شگفت‌زده می‌شدید. روزی به گذشته نگاه خواهید کرد و خواهید گفت: «من حتی در خواب هم نمی‌دیدم که صاحب این املاک شوم. من هرگز باور نمی‌کردم ساختمان جدیدی در مرکز شهر به من داده شود. حتی تصورش را هم نمی‌کردم که این شفا، آزادی، گشایش مالی و... به من داده شود.» همه این‌ها به شما داده خواهد شد، بیش از آنچه می‌توانید بخواهید یا تصور کنید.

خدا فرمان برکت برایتان صادر کرده است

یکی از دوستانم چهارده سال پیش با آرزوی به راه انداختن کسب و کار مستقلی برای خودش به هیوستون نقل مکان کرد. او کسی را در اینجا نمی شناخت، هیچ پشتیبانی نداشت، اما با ایمان قدم برداشت. او جمعه وارد هیوستون شد و یکشنبه به کلیسای ما آمد. او داوطلبانه در قسمت های مختلف کلیسا خدمت می کرد، به خدا احترام می گذاشت و بهترین کارهایی را که می دانست انجام می داد. فقط کمی بعد، وی کسب و کار خود را در زمینه مشاوره مالی آغاز کرد و از همان ابتدا درها به روی او باز شدند. البته او چالش ها و موانعی هم در پیش رو داشت، اما همواره در طول راه می توانست دست خدا را در زندگی اش ببیند. او دو سال پیش برای مشاوره دادن به برخی از مشتریان به شیکاگو رفت. در این سفر با مرد مسنی ملاقات کرد که شرکت بزرگ مالی داشت؛ یکی از بزرگ ترین شرکت های جهان! این پیرمرد به او علاقه مند شد و برای اینکه او بتواند در این کار پیشرفت بیشتری داشته باشد او را تشویق کرد و توصیه های مفیدی به او کرد. دوست جوان من به این مرد گفت که بعید می داند بتواند از این توصیه ها بهره ببرد، زیرا همه منتقدانش به او گفته بودند اهدافی که دارد بسیار بزرگ تر از آن هستند که بتواند به آن ها دست یابد. پیرمرد خندید و گفت: «حرف های آن ها را باور نکن. موفقیت در این راه، دستاورد کوچکی است، تو به چیزهایی بسیار بزرگ تر دست خواهی یافت.»

این مرد به دوست من گفت تمایل دارد بخشی از شرکت او را بخرد، آن هم با قیمتی که تخمین می‌زد در آینده داشته باشد، نه قیمت فعلی‌اش! دوستم اخیراً بیست‌وپنج درصد از شرکت خود را به این آقا فروخته است و اکنون صاحب یکی از بزرگ‌ترین بنگاه‌های اقتصادی مستقل در تگزاس است. جالب اینجاست که او چهارده سال پیش قفسه‌های فروشگاه مواد غذایی را تمیز می‌کرد تا بتواند اجاره خود را پردازد. اگر زمانی که مشغول تمیز کردن قفسه‌های فروشگاه بود، به او می‌گفتید روزی به چنین جایی خواهد رسید، به شما می‌گفت: «امکان ندارد آینده من چنین شکلی داشته باشد. امکان ندارد چنین فردی در زندگی‌ام پیدا شود. امکان ندارد من روزی صاحب شرکتی بزرگ باشم.»

اشتباه نکنید، همه این‌ها ممکن است، زیرا خدا فرمان داده است این نعمت‌ها وارد زندگی‌تان شود. شما به خدا احترام می‌گذارید و او انسان‌های مناسب را وارد زندگی‌تان خواهد کرد. این پیرمرد نیازی به دوست من نداشت و مجبور نبود با او مهربان باشد. او می‌توانست شرکت را به همان ارزش واقعی‌اش خریداری کند. اما خداوند باعث می‌شود مردم روشی را انتخاب کنند که به نفع شما باشد. ممکن است تصور کنید که افراد مناسب را نمی‌شناسید و رابطه‌های قدرتمندی ندارید، اما نگران نباشید. خدا می‌داند که شما به او احترام می‌گذارید و او باعث می‌شود افراد مناسب به دنبال شما بیایند. خدا می‌خواهد درهای مناسب را برایتان باز کند. خدا می‌خواهد ماهی‌ها را به

تور شما بیندازد. روزی به عقب نگاه خواهید کرد و خواهید گفت: «وای! باورم نمی‌شود.» تمام این‌ها فقط به این دلیل رخ می‌دهند که خدا فرمان داده است برکت به زندگی‌تان وارد شود.

اما گاهی اوقات طوری زندگی می‌کنیم که انگار به ما دستور داده شده است باید برای تأمین نیازهای زندگی‌مان تقلا کنیم، باید تنها باشیم، باید اسیر اعتیاد بمانیم، باید... پیش از اینکه بتوانید زندگی بیرونی خود را تغییر دهید، لازم است درون خود را تغییر دهید. چرا از شر این همه افکار منفی خلاص نمی‌شوید و به قول خدا ایمان نمی‌آورید که می‌گوید به شما برکت خواهد داد، سلامتی خواهد بخشید و فراوانی نعمت عطا خواهد کرد؟ اگر این کار را بکنید، ایمان دارم و اعلام می‌کنم همان‌طور که خدا برای دوست من انجام داد، فرمان خواهد داد تا فراوانی مالی، شفا و آزادی به زندگی شما وارد شود.

فصل سیزدهم: انتظارات بیش از اندازه

همه ما در زندگی مان همان چیزهایی را داریم که باورشان کرده ایم: آرزوهایی که باید به سرانجام برسند و مشکلاتی که باید آن ها را از میان برداشت. اگر بتوانیم به برخی از آرزوهای خود دست یابیم بسیار خوشحال می شویم، اما گاهی اوقات خواسته هایی که در ذهن داریم، همان خواسته های خدا نیستند. افکار ما عادی هستند، اما خدای ما خدایی غیرعادی است. ما فکر می کنیم، کاش بتوانم بدهی های خود را بدهم، اما خداوند فکر می کند فراوانی مالی به شما عطا کند. ما فکر می کنیم کاش بتوانم در این اعتیاد آسیب کمتری ببینم، اما خدا فکر می کند شما را از اسارت اعتیاد نجات دهد. ما برای خود چیزهای ممکن را می خواهیم و خدا می خواهد غیرممکن ها را برایمان انجام دهد. تخصص خداوند این است که فراتر از انتظارات ما عمل کند. آنچه او برای شما قرار داده است، بسیار بزرگ تر، رضایت بخش تر و غنی تر از آن چیزی است که شما بتوانید تصورش را بکنید.

در کتاب مقدس آمده است که خدا قادر است بسیار بیشتر از هر چیزی که ما بتوانیم بخواهیم یا فکر کنیم انجام دهد. خدا نمی خواهد فقط آنچه را شما از او خواسته اید انجام دهد، بلکه می خواهد از آن فراتر رود. او می خواهد درهایی را برایتان باز کند که هرگز در خواب هم نمی دیدید. او شما را بیشتر از آنچه خودتان می توانید تصور کنید به جلو خواهد برد. روزی شما به عقب برمی گردید و فکر می کنید، من هرگز باور نمی کردم که بتوانم به چنین

نعمت‌هایی دست یابم، در خواب هم نمی‌دیدم که این موقعیت را داشته باشم، هرگز تصورش را هم نمی‌کردم که با فردی به این خوبی ازدواج کنم. آماده شوید. خدا بیش از انتظارات شماست. او می‌خواهد اتفاقاتی در زندگی‌تان رخ دهد که تصورش را هم نمی‌کردید، شایسته آن نبوده‌اید و برای آن تلاشی نکرده‌اید. این فقط فیض خداست که برای زندگی شما قرار داده است.

من چنین برکاتی را در خواب هم نمی دیدم

در فصل دهم، داستان مرد معلولی را برایتان تعریف کردم که هر روز خارج از دروازه های معبد می نشست و گدایی می کرد. او تمام روز، گدایی می کرد و مردم گاهی سکه ای به او می دادند. با همین سکه ها می توانست زندگی فلاکت بار خود را بگذراند. روزی که پطرس و یوحنا از کنار او می گذشتند، مرد با همان جملاتی که هر روز بیان می کرد از آن ها سکه ای خواست و گفت: «به من بیچاره کمک کنید. ممکن است سکه ای به من بدهید؟» اغلب مردم او را نادیده می گرفتند و به راه خود ادامه می دادند، اما پطرس متوقف شد و به آن مرد گفت: «مرا نگاه کن!» در کتاب مقدس آمده است که این مرد فقط منتظر دریافت یک سکه بود. می توانم او را تصور کنم که دست خود را دراز کرده است و سکه ای را طلب می کند، اما پطرس گفت: «من سکه نقره یا طلایی برای تو ندارم، اما چیز بهتری برایم دارم. با ایمان به خدا برخیز و قدم بردار.» پطرس این مرد را با دست گرفت و او را به طرف بالا کشید و مرد فوراً شفا یافت. مرد شروع به راه رفتن و جست و خیز کرد و در همان حال خدا را شکر می کرد.

توجه کنید که این مرد چه انتظاری داشت. او انتظار داشت که یک یا چند سکه معمولی به دست آورد، همان چیزی که در چهل سال گذشته انتظارش را داشت و دریافت می کرد. او انتظار داشت باز همان اتفاق رخ دهد و چیزی بیش از این نمی خواست، اما خدا نشان داد که می خواهد از انتظارات این مرد فراتر رود و به او چیزی

ببخشد که انتظارش را نداشت و آن را نمی‌دید. این مرد فکر می‌کرد که باید تا آخر عمر در کنار این دروازه بنشیند و برای یک سکه التماس کند، اما فیض خداوند چیزی بیش از انتظارات او به وی بخشید، او را به‌سوی سرنوشتی جدید راند و کل زندگی‌اش را تغییر داد. من می‌توانم صدای این مرد را در ذهنم بشنوم که می‌گفت: «من هرگز در خواب هم نمی‌دیدم که بتوانم راه بروم. باورم هم نمی‌شد که بتوانم با فرزندانم بدوم و بازی کنم. من هرگز تصورش را هم نمی‌کردم که برای باقی عمرم برای تأمین نیازهایم به دیگران التماس نکنم.»

خدا برخی از چنین برکاتی را که شما در خواب هم نمی‌دیدید برایتان کنار گذاشته است. ممکن است اکنون نینید که چطور این اتفاقات ممکن است رخ دهد. نتایج آزمایش‌های پزشکی‌تان اصلاً خوب به نظر نمی‌رسد، تا آنجایی که تحصیلاتتان به شما اجازه داده است پیش رفته‌اید، محیط فقری که در آن زندگی می‌کنید بیش از این اجازه پیشرفت به شما نمی‌دهد، اما خبر خوب این است که هیچ‌کدام از این‌ها خدای ما را متوقف نمی‌کند. او کنترل جهان را در اختیار دارد. تنها نسیمی از فیض خدا شما را به جایی می‌رساند که هرگز نمی‌توانستید به‌تنهایی به آن برسید. همان‌طور که پطرس به مرد فلج گفت، برخیز و راه برو، زمان آن رسیده است که شما نیز از جا بلند شوید و خود را آزاد کنید. وقت آن رسیده است تا زنجیرهای اسارت خود را بشکنید. وقت آن است تا خود را به سطوح جدید و بالاتری بکشید. من معتقدم هر نیرویی که همین الان شما را عقب نگه داشته است، هم‌اکنون با قدرت

خدا نابود خواهد شد. خدا شفا، فیض، فراوانی مالی و آزادی را برایتان کنار گذاشته است. امروز، روز جدیدی است. امروز خدا کار جدیدی انجام می دهد، کاری که فراتر از انتظارات شماست.

فصل سیزدهم: انتظارات بیش از اندازه
(nbookcity.com)

حیرت‌انگیز

من این بخش از داستان را بیش از همه دوست دارم که با اینکه این مرد فلج انتظارات کمی داشت و فقط به یک سکه راضی می‌شد، خدا نگفت: «چه بد شد. من چیزهای خیلی بهتری برای تو داشتم، اما تو به اندازه کافی ایمان نداشتی. من قصد داشتم تو را شفا دهم، اما انتظارات تو بسیار اندک بود.» خدا بسیار مهربان است. حتی وقتی ایمان نداریم، حتی وقتی فکر می‌کنیم به انتهای توانایی خود رسیده‌ایم، خدا می‌گوید: «خوب است. من می‌خواهم علیرغم تمام این‌ها نه تنها تو را از سختی‌ها بیرون بکشم، بلکه فراتر از آنچه تصور می‌کنی به تو ببخشم.»

کتاب مقدس می‌گوید اگر به اندازه دانه خردل ایمان داشته باشیم، هیچ چیز غیرممکن نیست. شاید بدانید دانه خردل یکی از کوچک‌ترین دانه‌هاست. خدا می‌توانست بگوید: «اگر ایمان بزرگی داشته باشید، اگر هرگز شک نکنید و ناامید نشوید، من کاری بزرگ برایتان انجام خواهم داد.» اما خدا خوب می‌داند زمان‌هایی وجود خواهد داشت که ما ایمان نداریم سرنوشت خوبی داشته باشیم، بنابراین می‌گوید: «تنها چیزی که شما نیاز دارید این است که فقط کمی ایمان داشته باشید.» خدا خواسته است کمی ایمان داشته باشید تا او نه تنها انتظاراتتان را برآورده کند، بلکه از خواسته‌هایتان فراتر رود. اینکه شما در حال حاضر مشغول خواندن این مطالب هستید، به من نشان می‌دهد که دست‌کم به اندازه یک دانه خردل ایمان دارید و این بدان معنی است که شما به اندازه‌ای که

بتواند معجزه‌های خدا را در زندگی‌تان نشان دهد، ایمان دارید. شما آنقدر ایمان دارید که خدا به شما سرنوشت تازه‌ای بدهد، اما ممکن است مانند این مرد فلج، احساس کنید که در میان مشکلات زندگی گیر کرده‌اید و به همین دلیل چیزی را طلب می‌کنید که فقط شما را از این مخمصه بیرون بکشد. شما آن چیزی را از خدا انتظار دارید که به ضررتان عمل می‌کند. شما از خدا می‌خواهید که فقط یک سکه به شما بدهد تا از گرسنگی نمیرید. شما انتظاراتی معمولی دارید تا بتوانید امیدوار باشید که آن‌ها به شما داده خواهند شد، اما خدا نشان داد او می‌تواند کار فوق‌العاده‌ای را در زندگی‌تان انجام دهد. ممکن است برای ترک نکردن جایی که در آن قرار دارید دلایل خوبی برای خود داشته باشید، اما خدا شما را بیش از آن دوست دارد که اجازه دهد سرنوشت بی‌نظیرتان را خراب کنید.

ممکن است امروز فقط روز معمولی دیگری به نظر برسد، روزی همانند روزهای پیشین که همه چیز به صورت روزمره در آن صورت می‌گیرد. اما نه، آماده باشید! خدا قرار است کاری غیرمعمول در زندگی‌تان انجام دهد، کاری که انتظارش را نداشته‌اید. خدا از انتظارات شما فراتر می‌رود.

کتاب مقدس می‌گوید وقتی مردم در معبد دیدند که مرد فلج شفا یافته است، «شگفت‌زده شدند». آنچه خدا در زندگی شما انجام می‌دهد باعث می‌شود مردم به شما با حیرت و شگفتی نگاه کنند. آن‌ها با نگاهشان می‌خواهند

بگویند: «چگونه توانستی اینقدر برکت به دست آوری؟ من که می‌دانم تو در چه محله‌ای زندگی می‌کنی، چطور می‌توانی هنگامی که تعداد زیادی از اطرافیان معتادند، هیچ اعتیادی نداشته باشی؟ چطور زمانی که نتایج آزمایش‌های پزشکی نشان می‌دهد وضعیت خوبی نداری، می‌توانی چنین قوی، سالم و پرانرژی باشی؟ خدا می‌خواهد شما نمونه‌ای از خوبی‌های او باشید. وقتی او بیش از انتظاراتتان به شما برکت می‌دهد، مردم در مورد زندگی‌تان کنجکاو می‌شوند و می‌خواهند فیضی که زندگی شما را چنین پربرکت کرده است، بشناسند.

بزرگ‌تر از آنچه تصور می‌کنید

وقتی به زندگی خودم نگاه می‌کنم، می‌توانم بارها و بارها موقعیت‌هایی را به یاد آورم که خدا از انتظارات من فراتر رفته است. در بیست و دو سالگی، برای خرید باتری برای ساعت به فروشگاه جواهر فروشی رفتم و در آنجا ویکتوریا، زیباترین دختری که تا به حال دیده‌ام، منتظرم بود. من هرگز با او ملاقات نکرده بودم. او به ساعت من نگاه کرد و گفت: «مشکل شما باتری نیست، شما به ساعت جدیدی احتیاج دارید. آیا می‌خواهید به ساعت‌هایمان نگاهی بیندازید؟» من گفتم: «البته!» آن روز به قدری شیفته او شده بودم که او می‌توانست حتی یک کارخانه ساعت‌سازی را هم به من بفروشد. ویکتوریا ساعتی را روی مچ دستم گذاشت و گفت: «به نظر خیلی خوب می‌رسد.» سپس قیمت ساعت را بررسی کرد و گفت: «قیمتی که در لیست فروش داریم این مبلغ است، اما من می‌توانم آن را به نصف قیمت به شما بفروشم.» می‌بینید که خدا چگونه عمل می‌کند؟ زمانی که وارد فروشگاه شدم، تنها انتظاری که داشتم این بود که باتری ساعت تعویض شود، اما خدا در آنجا نه تنها یک ساعت نو به من داد، بلکه همسری فوق‌العاده و دو فرزند نیز به من ارزانی کرد؛ نعمت‌هایی که بسیار فراتر از آن چیزی بودند که بتوانم بخواهم یا تصور کنم. ویکتوریا نعمتی بسیار بیشتر از حد انتظارات من بود.

لازم است به شما بگویم که هرچه در زندگی به دست آورده‌ام، تمام آن‌هایی که بسیار فوق‌العاده، رضایت‌بخش و

انگیزه بخش بوده‌اند، به این دلیل به دستم آمده‌اند که ایمان زیادی به قول‌های خداوند داشته‌ام. اما در مورد ساختمان تازه کلیسا، اصلاً این‌طور نبود. این ساختمان بسیار بیشتر از انتظارات ما بود. من از این سالن خاطرات زیادی داشتم. من با تماشای بسکتبال تیم هیوستون در این سالن بزرگ شده بودم، اما هرگز در جسورانه‌ترین رؤیاهایم نیز جرئت این را نداشتم که تصور کنم این سالن به من داده می‌شود. من هیچ‌وقت فکر نمی‌کردم روزی این امکانات را در اختیار داشته باشیم. اگر همیشه فکر می‌کنید خدا نمی‌تواند از انتظاراتتان فراتر رود، کافی است از کلیسای ما دیدن کنید. وجود ما در این کلیسا به معنای واقعی کلمه ثابت می‌کند که خدا بیش از حد انتظار ما خوب است. شاید بگویید: «جوئل، من به اندازه تو ایمان ندارم،» شاید باور نکنید، اما من هم همین‌طور! «همه چیز در این دنیا علیه من است.» این همان تفکر مرد فلج است. هیچ مانعی خدای ما را متوقف نمی‌کند. خدا از انتظارات شما فراتر می‌رود. این بدان معنا نیست که خدا فقط کمی بیشتر از انتظارات شما فراتر می‌رود. کمی بیشتر از آنچه فکر می‌کنید، کمی نعمت، کمی گشایش مالی... خدا می‌خواهد بسیار بالاتر از آن چیزی برود که فکر می‌کنید. باور او در مورد نعمت‌ها و فراوانی مالی بسیار بالاتر از آن چیزی است که در ذهنمان می‌گنجد، بیش از آن چیزی که بتوانیم بخواهیم یا فکر کنیم.

در سال ۲۰۰۴، هنگامی که اولین کتابم آماده چاپ شد، متوجه شدم که ناشرم می‌خواهد ۲۵۰،۰۰۰ نسخه از این

کتاب را چاپ کند. باورم نمی‌شد. به ویکتوریا زنگ زدم و گفتم: «ناشر باید عقل خود را از دست داده باشد. آن‌ها دارند اشتباه بزرگی می‌کنند.» پدر من حدود ۱۰، ۰۰۰ نسخه از هر یک از کتاب‌های خود را فروخته بود و من نیز انتظاراتم را بر این اساس پایه‌گذاری کرده بودم. اما خدا نمی‌خواهد شما در همان سطح والدین خود بمانید. او می‌خواهد استانداردی جدید برای خود تنظیم کنید. خدا از انتظارات شما فراتر می‌رود. همان‌طور که آن مرد فلج عادت کرده بود فقط سکه‌ای دریافت کند، من نیز به روشی بزرگ شده بودم که انتظار کمی داشته باشم. اما خدا معجزه خارق‌العاده خود را نشان داد. او از انتظارات من بسیار فراتر رفت و میلیون‌ها نسخه از آن کتاب به فروش رفت.

این چیزی است که می‌خواهم به شما بگویم: آنچه خدا برای شما کنار گذاشته است بسیار بزرگ‌تر از آن چیزی است که تصور می‌کنید و من بر این باورم که دیر یا زود به آنچه خدا برایتان می‌خواهد، دست خواهید یافت. پس چرا ایمان و تمرکز خود را برای دست یافتن به آن چیزی که خدا برایتان می‌خواهد قرار نمی‌دهید؟ به جای اینکه فکر کنید، نه، امکان ندارد این اتفاق‌ها برای من بیفتند؛ جوئل، تو فقط داری تلاش می‌کنی به من امید دهی، به خاطر بسپارید که اگر امید را در خود زنده نگه ندارید، نمی‌توانید ایمان داشته باشید. برای اینکه بتوانید ایمان خود را حفظ کنید و به نعمت‌هایی که برای شما اختصاص داده شده است دست یابید، باید بتوانید به جرئت بگویید:

«پروردگارا، از تو متشکرم که از انتظارات من فراتر می‌روی. متشکرم که می‌خواهی مرا به جایی ببری که خودم نمی‌توانم بروم.»

شهر کتاب (nbookcity.com)

شکست‌های درست، مردم درست

من در مورد مردی شنیده‌ام که بیشتر روزهای زندگی‌اش را با مشکلات کلیوی دست‌وپنجه نرم کرده بود، اما به‌تدریج وضعیت او بدتر شد، طوری که انگار در سرازیری افتاده بود. کار او به جایی رسید که به پیوند کلیه نیاز داشت. همسرش برای او دعا می‌کرد و ایمان داشت که خودش می‌تواند اهداکننده کلیه برای همسرش باشد. آن‌ها آزمایش‌های لازم را انجام دادند و مشخص شد او می‌تواند اهداکننده باشد. هر دوی آن‌ها از این بابت خدا را شکر کردند و برای انجام پیوند کلیه به کلینیک مایو رفتند. وقتی جراحان این جراحی را انجام دادند متوجه شدند که این زن به جای دو کلیه، سه کلیه سالم در بدن خود دارد. چنین چیزی بسیار نادر است، اما کلیه‌های او کاملاً سالم بودند. آن‌ها یک کلیه را برداشته و به شوهرش پیوند زدند و هر دوی آن‌ها با دو کلیه بیمارستان را ترک کردند.

این نعمت خدا بیش از انتظارات آن‌ها بود. برای خدا همه چیز امکان‌پذیر است. او می‌داند شما به چه چیزی نیاز دارید. او قصد دارد تا موقعیت‌های خوب و افراد مناسب را در سر راه شما قرار دهد. او در مراحل موفقیت، شما را هدایت می‌کند. خدا برای شما نیز چنین موقعیت‌هایی را فراهم کرده است؛ موقعیت‌هایی که در آن می‌توانید ببینید که خدا از هرچه تصور شما را بکنید پیشی خواهد گرفت. شما تصور شما را هم نمی‌کنید که چنین

موقعیت‌هایی برایتان فراهم شود، زیرا همه آن‌ها فقط به دلیل فیض خدا برایتان صورت گرفته‌اند.

من دوستی دارم که بیشتر وقت خود را در خیابان می‌گذراند و به زنانی که قربانی سوءاستفاده‌های جنسی‌اند و با اعتیاد دست‌وپنجه نرم می‌کنند کمک می‌کند. مدتی پیش، به دنبال یک‌سری اتفاقات حیرت‌انگیز، این خانم موفق شد تا با یکی از ثروتمندترین مردان جهان ملاقات کند. این مرد از او سؤال کرد که چه کاری انجام می‌دهد؟ دوست من توضیح داد که چگونه به زنانی که با بحران‌های زندگی درگیرند کمک می‌کند. این مرد گفت: «این شگفت‌انگیز است. من می‌خواهم از شما حمایت کنم.» این مرد بیشترین مبلغی را که تا به حال دوستم دریافت کرده بود روی چکی نوشت و به او داد. درحالی‌که دوست من دفتر این مرد را ترک می‌کرد، یکی از دوستان این مرد وارد دفتر او شد. مرد ثروتمند به دوستش گفت: «این خانم به زن‌هایی که ناچارند در خیابان زندگی کنند کمک می‌کند، من همین الان مبلغی برای این کار کمک کردم. تو چقدر می‌خواهی کمک کنی؟» دوست مرد بی‌درنگ گفت: «من هم همان مبلغی را که تو به او داده‌ای می‌دهم.» دوست من با حیرت دفتر این مرد را ترک کرد و با خود اندیشید، من هرگز در خواب هم نمی‌دیدم که دو تا از ثروتمندترین مردان جهان از من حمایت کنند. خدا بیش از آنچه شما بتوانید بخواهید یا فکرش را بکنید انجام می‌دهد. شما از اینکه چگونه رؤیاهایتان به حقیقت پیوستند یا چگونه از مشکلاتی که احاطه‌تان کرده بودند خارج شدید، حیرت خواهید کرد. فقط خدا قادر است

افرادی را که می‌توانند به شما کمک کنند در برابرتان صف‌آرایی کند. او می‌داند چگونه شما را در جای مناسب قرار دهد. او قادر است اتفاقاتی را در آینده ببیند که شما نمی‌بینید.

کتاب (nbookcity.com)

موفقیت در آزمون

یک روز صبح از خواب بیدار شدم و این عبارت در ذهنم با قدرت نقش بست: «خدا از انتظارات ما فراتر خواهد رفت.»

آن روز من و ویکتوریا در ایالت دیگری، خارج از شهرمان بودیم. ما برای چند ماه پروژه‌ای را دنبال می‌کردیم که هیچ موفقیتی به دنبال نداشت و درها یکی پس از دیگری به روی ما بسته می‌شدند. ما نتوانسته بودیم با افراد مناسب ارتباط برقرار کنیم. آن روز صبح، زمانی که به یاد این عبارت افتادم، شروع به دعا کردم و گفتم: «خدایا از تو ممنونم که می‌خواهی از انتظارات من فراتر روی.» در طول آن روز، من بارها و بارها این دعا را در ذهنم تکرار کردم. عصر آن روز قرار بود با هواپیما به شهرمان بازگردیم، اما ویکتوریا گفت: «بیا دوباره به یکی از آن مکان‌های تجاری برگردیم و شانس‌مان را یک بار دیگر امتحان کنیم.» همین کار را کردیم، اما آنجا تعطیل و درها قفل شده بودند. ما به کسی نیاز داشتیم که کمکمان کند؛ بنابراین از روی لیست شماره تلفن‌هایی که روی در دیده می‌شد، به یکی تلفن کردیم. مردی به تماس ما پاسخ داد و گفت: «من انتظار تماس از شخص دیگری را داشتم و فکر کردم این شماره اوست و گرنه به آن پاسخ نمی‌دادم.»

وقتی به او گفتیم که چه می‌خواهیم، او پاسخ داد: «من با خانواده‌ام بیرون از شهر هستم، اما می‌خواهم به شما

کمک کنم. صبر کنید، کمی بعد آنجا خواهم بود.» او به جایی که ما بودیم آمد و پروژه ما به موفقیت رسید. ما در مکان مناسب، زمان مناسب و با شخص مناسب بودیم. در کمتر از بیست و چهار ساعت کل کار تمام شد. این خیلی بهتر از چیزی بود که ما انتظار داشتیم و خیلی سریع‌تر از آنچه حتی خوابش را ببینیم، اتفاق افتاد.

من معتقدم آن روز صبح، زمانی که آن عبارت را در ذهنم شنیدم، با آزمایشی روبه‌رو شده بودم. من می‌توانستم اجازه دهم که این بذر در ذهنم ریشه کند و به این باور برسم که خدا می‌تواند فراتر از انتظارات من باشد، یا آن را رد کنم و به خود بگویم: «این جمله خوبی است، اما هرگز اتفاق نمی‌افتد؟»

امروز خدا به شما می‌گوید: «من می‌خواهم بیش از انتظارات شما باشم. من قصد دارم فیض را از راه‌هایی به شما نشان دهم که فکرش را هم نمی‌کنید.» شما را به چالشی دعوت می‌کنم: اجازه دهید این بذر در روحتان ریشه بگیرد. آسان است که افکار مثبت را رد کنید و بگویید: «هرگز این اتفاق نخواهد افتاد. همه چیز علیه من است. دیگر خیلی دیر شده است.»

این دقیقاً همان اتفاقی است که برای خانمی رخ داد که در فصل یازدهم برایتان تعریف کردم. او و شوهرش سال‌ها تلاش کرده بودند بچه‌دار شوند و به هیچ نتیجه‌ای نرسیده بودند. این زن پذیرفته بود که سرنوشتش این است که فرزندی نداشته باشد. وقتی الیشع پیامبر به او گفت: «سال دیگر، همین موقع فرزندت را در آغوش

خواهی داشت.» این زن که باور کرده بود چنین چیزی غیرممکن است، حیرت کرد. شوهرم خیلی پیر است. من سال‌های باروری را پشت‌سر گذاشته‌ام. چنین چیزی اصلاً امکان ندارد. این زن در دلش دوست داشت تا حرف‌های الیشع را باور کند، اما ذهنش تمام دلایلی را که او نمی‌توانست فرزندی داشته باشد به او یادآوری می‌کرد. او به الیشع گفت: «آقا، به من دروغ نگویند.» درواقع او گفت: «بار دیگر این امید را در دل من زنده نکنید، این اتفاق بیش از آن خوب است که حقیقت داشته باشد.» داشتن فرزند، شیرین‌ترین رؤیای این زن بود. با تمام قلبش می‌خواست فرزندی داشته باشد، اما ایمان نداشت که بتواند به معجزه‌ای دست یابد. خبر خوب این است، گاهی حتی اگر ایمان هم نداشته باشید، خدا باز هم فیض خود را در زندگی‌تان به جریان خواهد انداخت. خدا آنقدر مهربان است که شک و تردیدهای شما را نادیده می‌گیرد و کارهایی را انجام می‌دهد که هرگز در خواب هم ندیده بودید، چیزهایی که شادی بیشتری برایتان به ارمغان می‌آورد و به زندگی‌تان آرامش و رضایت بیشتری می‌بخشد. خداوند فراتر از انتظارات ماست، حتی اگر باور نداشته باشیم. این همان خدایی است که ما به او خدمت می‌کنیم.

خداوند وعده‌هایی به شما داده و رؤیاهایی در قلبتان گذاشته است. اما آن‌ها غیرممکن به نظر می‌رسند. یا برای رسیدن به آن‌ها باید راهی طولانی را پیمود. آنقدر دیر شده است که دیگر انتظار ندارید به وقوع بپیوندند. اما خدا

به شما همانی را می‌گوید که به این زن گفت: «من هنوز می‌خواهم آن را عملی کنم.» فقط به این دلیل که شما تسلیم شده‌اید، خدا نیز منصرف نمی‌شود و من ایمان دارم بسیاری از این وعده‌ها را، مانند این زن، سال دیگر در همین موقع خواهید دید. ممکن است اکنون راهی برای رسیدن به آرزوهایتان نبینید، اما خدا راهی دارد. این زن قول خدا را باور نکرد اما معجزه او را دید، پس تصور کنید وقتی ایمان می‌آورید خدا چه خواهد کرد. ایمان خود را حفظ کنید.

بیشتر از آنچه بخواهید

شاید بگویید: «اما جوئل، من این کار را برای مدتی طولانی انجام داده‌ام، خیلی بیشتر از یک سال. هیچ چیز تغییر نمی‌کند. برای من هیچ اتفاق خوبی نمی‌افتد.» این بدان معنی است که شما درست در جایی هستید که زنی به نام هانا در آنجا بود. داستان این زن در کتاب مقدس آمده است. این زن سال‌ها بود که ازدواج کرده بود، اما او فرزندی نداشت. شوهرش همسر دومی اختیار کرده بود و از او فرزندی داشت. همین موضوع موجب شده بود تا هانا از نیش و کنایه‌های زن دوم در امان نماند و روزی نبود که به او نگویند زنی بی‌ثمر و نابارور است. سال‌ها به همین منوال گذشت. شوهر هانا سعی می‌کرد کاری کند تا او غصه نخورد و به او می‌گفت: «نگران نباش. من تو را دوست دارم.» اما هیچ حرفی به هانا کمکی نمی‌کرد. هانا خیلی ناراحت بود. او می‌دانست خدا خوبی او را می‌خواهد، اما نمی‌توانست درک کند که چرا فیض خدا شامل حالش نمی‌شود.

روزی هانا به معبد رفت و روی زمین نشست. در پریشانی و اندوه بزرگی که در دل داشت خدا را صدا زد و گفت: «خدایا، اگر پسری به من بدهی، من او را به تو باز می‌گردانم. من او را به معبد خواهم آورد تا در آنجا زندگی کند.» وقتی کاهن او را دید که در حال گریه است، جلو آمد و گفت: «هانا شاد باش. خداوند درخواست تو را شنیده است. او به تو پسری می‌دهد. در آرامش منتظر باش.» هانا این وعده را با قلب خود پذیرفت و آن را باور کرد. نه ماه

بعد او پسری به دنیا آورد که وی را ساموئل نامید. او بسیار شاد بود. او کودکی را که در خواب دیده بود به دنیا آورده بود. این می‌توانست پایان بزرگ این داستان باشد؛ قولی که تحقق یافت. اما خدا دوست دارد از انتظارات ما فراتر رود. کتاب مقدس می‌گوید که فیض خداوند بار دیگر شامل حال هانا شد و او سه پسر و دو دختر دیگر نیز به دنیا آورد. توجه کنید که هانا فقط یک پسر می‌خواست، اما خدا آنقدر خوب است که گفت: «هانا، ممکن است تو راضی باشی، اما من راضی نیستم. من می‌خواهم بیشتر از آنچه تو از من خواسته‌ای به تو ببخشم.»

من معتقدم یکی از دلایل مهربانی بسیار خدا به هانا این بود که او درد و رنج زیادی تحمل کرده بود. او سال‌ها برای داشتن فرزندی در انتظار مانده بود، درحالی‌که همسر دوم فرزندان خود را به دنیا می‌آورد و او را مسخره می‌کرد. خدا همه دل‌دردها، اشک‌ها، رفتارهای ناعادلانه دیگران و افرادی را که به شما بدی می‌کنند، می‌بیند.

ممکن است آنچه آرزو دارید هنوز اتفاق نیفتاده باشد، ممکن است زمان زیادی طول بکشد تا به آن برسید، اما باید باور داشته باشید که خدا به آنچه می‌گوید، عمل می‌کند. خدا نه‌تنها هنوز هم می‌خواهد آرزوی شما را عملی کند - که به‌تنهایی هم خوب خواهد بود و شما به اندازه کافی راضی و خوشحال خواهید شد - بلکه بیشتر از آنچه خواسته‌اید، انجام خواهد داد. زمانی که فرزند خود را به دنیا آوردید و به اصطلاح، یکی از قول‌های خدا برآورده شد، هنوز کار خدا با شما تمام نشده است. خدا می‌خواهد دوباره شما را ملاقات کند. او می‌خواهد خود را به روش

دیگری در زندگی تان نشان دهد. شما یک کودک خواسته بودید، اما خدا پنج فرزند دیگر هم به شما بخشید. رفتار ما در برابر این فیض پروردگار باید بدین شکل باشد: پروردگارا، از تو ممنونم که می خواهی باز هم فیض خود را در زندگی ام به نمایش بگذاری. از تو ممنوم که می خواهی کارهای دیگری را هم برای من به انجام برسانی. ممنونم که بسیار بیش از انتظارات من انجام می دهی و انتظارات مرا بالاتر میبری.

فراوان تر، برجسته تر، قوی تر

در کتاب مقدس آمده است سه لشکر، پادشاه یهو شافاط^{۱۴} را محاصره کرده بودند. یهو شافاط همه را دعوت کرد تا دعا کنند. او گفت: «خدایا، ما بدون کمک تو در برابر این ارتش قدرتمند هیچ نداریم. ما نمی دانیم چه کار باید بکنیم، اما چشمانمان بر توست. لطفاً فیضت را شامل حال ما کن.» خداوند به پادشاه گفت: «نترس. این نبرد مال شما نیست، نبرد خداوند است. فردا به سوی دشمنان بروید، اما نیازی به جنگ نخواهید داشت. همانجا بایستید و خواهید دید که خداوند شما را برتر می گرداند.» آن ها هیجان زده بودند. خدا به آن ها قول داده بود که برایشان بجنگد. روز بعد آن ها به سمت دشمنان به راه افتادند و شروع به خواندن سرودهایی کردند که در آن خدا را شکر می کردند. وقتی دشمنان این همه سروصدا و آشفتگی را شنیدند، گیج شدند و شروع به جنگ بین خود کردند. بی آنکه جنگی رخ دهد، آن ها یکدیگر را به قتل رساندند و هیچ کس حتی فرار نکرد. هنگامی که قوم یهودا در میدان جنگ حضور پیدا کردند، نه تنها مجبور به جنگیدن نبودند، بلکه همه تسلیحات دشمن را که روی زمین باقی مانده بود نیز به غنیمت بردند. کتاب مقدس می گوید که آن ها مقدار زیادی تجهیزات، لباس و سایر چیزهای گرانبها، بیش از آنکه بتوانند حمل کنند به دست آوردند. سه روز طول کشید تا آن ها غنایم را جمع کنند و به خانه هایشان ببرند.

یهوشافاط از خدا خواست که آن‌ها را از شر دشمنانش نجات دهد و خدا هم چنین کرد. آن‌ها بر دشمن استیلا یافتند، بدون اینکه حتی مجبور به جنگیدن باشند. این معجزه‌ای بزرگ بود، چیزی که ارزش جشن گرفتن را داشت. پادشاه می‌توانست به لطف خدا به خانه برگردد و از آنچه خدا برای او انجام داده بود بسیار سپاس‌گزار باشد، اما خدای ما از انتظاراتمان فراتر می‌رود. درست مانند آنچه خدا در مورد هانا انجام داد، به یهوشافاط گفت: «یهوشافاط، من می‌خواهم باز به تو برکت دهم. من نمی‌خواهم فقط آنچه را از من خواسته‌ای برایت انجام دهم، بلکه می‌خواهم تو را بزرگ‌تر و قوی‌تر کنم.» آن‌ها دست خالی به سمت دشمنانشان رفتند و با لباس‌ها و تجهیزات کامل جنگی بازگشتند. ممکن است اکنون در زندگی خود چالش‌های زیادی داشته باشید و سلامتی، شغل یا زندگی مشترکتان به خطر افتاده باشد. شما دعا می‌کنید و از خدا می‌خواهید که این مشکلات را از سر رهاقتان بردارد. ایمان خود را حفظ کنید، خدا نه تنها شما را از مشکلات بیرون می‌آورد، بلکه می‌خواهد به شما نعمت‌هایی را بدهد که به آن‌ها فکر هم نکرده‌اید. او قصد دارد آینده‌ای به شما بدهد که نه تنها از گذشته‌تان بهتر باشد، بلکه از انتظاراتتان فراتر رود.

دست از گفتن حرف‌های ناامیدکننده بردارید. گاهی اوقات وقتی مدت طولانی برای رسیدن به چیزی تلاش می‌کنیم، به شرایط موجود عادت می‌کنیم و در شرایطی که در آن قرار داریم، احساس راحتی می‌کنیم. درست

مانند همان مرد فلج که به فلج بودن و التماس کردن برای یک سکه عادت کرده بود. ما انتظار فقط چند سکه داریم، چیزی که فقط کمک می کند زنده بمانیم، چیزی که کمک می کند کمی شرایط راحت تر شود. اما خدا قرار است کاری جدید انجام دهد. شما ممکن ها را از او می خواهید و خدا در حال انجام دادن غیرممکن هاست. او شما را به جایی می برد که هرگز نبوده اید. جایی که التماس برای سکه، ناکارآمدی، بی ثمری و گرفتاری کاری وجود ندارد. شما در حال وارد شدن به قلمروی انتظارات بیش از اندازه هستید. خدا می خواهد کارهایی بیش از آنچه شما خواسته اید برایتان انجام دهد. شما وفادار بوده اید، به خدا احترام گذاشته اید و اکنون خدا می خواهد در زندگی تان عمل کند. هر روز صبح بگویید: «پروردگارا، از تو ممنونم که می خواهی از انتظارات من فراتر روی.» اگر این کار را انجام دهید، ایمان دارم و اعلام می کنم که خدا قرار است باز هم برکات بیشتری به شما ببخشد. او با شما مهربان بوده، به شما برکت داده است، شما ساموئل خود را داشته اید، اما هنوز به پایان نرسیده است. درهای جدید در حال باز شدن اند. فراوانی مالی، پیشرفت و ترقی که در آینده رخ خواهد داد و هنوز شما نشانه ای از آن ها را نمی بینید، در راه اند. مشکلات دارند از زندگی شما بیرون می روند. شفای شما دارد شکل می گیرد. برکات و انتظارات بیش از اندازه به سوی شما می شتابند!

فصل چهاردهم: در راه است

آنچه آرزو دارید، وعده‌هایی که خدا به شما داده است، رؤیاهایی که برایشان دعا کرده‌اید... در حال حاضر به‌سوی شما به راه افتاده‌اند. شفا به‌زودی می‌رسد، پیشرفت به‌زودی می‌رسد، فیض خدا به‌زودی می‌رسد، افراد مناسب به‌زودی می‌آیند. ممکن است هنوز هیچ نشانه‌ای از آن‌ها مشاهده نکرده باشید. همه چیز یکسان به نظر می‌رسد، اما آنچه شما نمی‌توانید ببینید این است که در پشت صحنه زندگی، خداوند افراد نادرست را از شما دور می‌کند و نیروهای تاریکی را به عقب می‌راند. او کارها را به نفع شما ترتیب می‌دهد و موقعیت‌هایی را برایتان ایجاد می‌کند که به آن‌ها نیاز خواهید داشت. خداوند نویسنده و شکل‌دهنده سرنوشت ماست. او می‌خواهد آنچه را در زندگی‌تان شروع کرده است، تمام کند. خدا شما را تا اینجا نیاورده است که ترکتان کند. ممکن است اکنون چالش‌های بزرگی در زندگی‌تان داشته باشید، اما ما خدای بزرگ‌تری داریم. دشمنان شما ممکن است قدرتمند باشند، اما خدای ما مقتدر است. ممکن است رؤیای‌تان غیرممکن به نظر برسد، شاید فکر می‌کنید ارتباطات، منابع یا استعداد لازم را ندارید، اما خدا می‌تواند غیرممکن‌ها را انجام دهد. حتی وقتی شانس مخالف شما باشد، خدا پشتیبان شماست و می‌گوید: «فیض در راه است.»

بعضی اوقات به این جملات که ایمانتان را نشان می‌دهند، نیاز دارید. به یاد داشته باشید که کلمات قدرت

ساختن یا نابود کردن دارند. اگر کلمات خود را به درستی انتخاب کنید و اجازه دهید تا در درونتان رشد کنند، آن‌ها ریشه‌های ایمان را در روحتان محکم می‌سازند. راه زندگی این است که شما را به سرایشی سقوط هل دهد و اگر مراقب نباشید، طولی نمی‌کشد که به عقب نگاه می‌کنید و درمی‌یابید از آن چیزهایی که به آن‌ها باور داشتید فرسنگ‌ها دور شده‌اید. خواهید دید که دیگر مانند گذشته پرشور نیستید و باور نمی‌کنید که می‌توانید به آنچه می‌خواهید برسید. اما مهم است که بدانید: لازم نیست تلاش کنید تا راهی برای رسیدن به آرزوهایتان بیابید. کار ما فقط این است که ایمان بیاوریم. کار ما این است که ایمان خود را حفظ کنیم. لازم است تا هر روز منتظر بمانیم و بگوییم: «خدایا، ممکن است اکنون راهی برای رسیدن به آرزوهایم نبینم، اما می‌دانم که تو راهی برای من داری. من باور دارم موفقیت من در راه است. لازم نیست که نشانه‌های آن را ببینم، هم‌اکنون نیز اعتقاد دارم شفا، ترقی، آزادی از اعتیاد در راه است.» اگر ایمان نداشته باشید که نعمت‌های خدا در راه‌اند، ممکن است مانع به تحقق پیوستن آن‌ها شوید.

ممکن است در مسیر خود موانع بزرگی داشته باشید که به‌تنهایی نمی‌توانید بر آن‌ها غلبه کنید. خبر خوب این است که شما تنها نیستید. قدرتمندترین نیرو در جهان حامی شماست. قدرتی پشتیبان شماست که وقتی فرمان می‌دهد آب دریا شکاف می‌خورد و در میان آن راهی خشک باز می‌شود، چشمان کور بینا می‌گردد و رؤیاها به

حقیقت می‌پیوندند. ما شرایط خود را با معیارهای طبیعی می‌سنجیم، اما او خدای مافوق طبیعی است. اشیای نبی می‌گوید، خدا پیشاپیش شما می‌رود، راه‌های کج شما را مستقیم می‌کند و در نبردهای شما می‌جنگد. کسی نمی‌تواند شما را متوقف کند. بدشانسی، بیماری و شکست نمی‌توانند شما را متوقف کنند. شور و اشتیاق خود را باز یابید. شما باید ایمان خود را بالا ببرید. شاید زمانی ایمان زیادی داشتید، شاید برای ادامه زندگی پرشور و هیجان‌زده بودید، اما همه چیز آن‌گونه که امیدوار بودید پیش نرفته است. شما بدشانسی آورده‌اید، چیزهایی برایتان روی داده که شما را ناامید کرده است. خدا می‌گوید: «وقت آن است که دوباره باور کنید. اکنون وقت آن است که باز هم رؤیاهایی برای خود داشته باشید.» شما هنوز بهترین روزهای خود را ندیده‌اید. آنچه خدا به شما وعده داده است بی‌تردید عملی خواهد شد. هنوز خیلی دیر نشده است. شما فرصت‌های خیلی زیادی از دست نداده‌اید. اگر این اتفاقات زودتر رخ می‌داد، زمان مناسبی برای شما نبود، اما اکنون زمان شما فرا رسیده است. بار دیگر باور کنید.

رؤیاهایتان نمرده‌اند، فقط به خواب رفته‌اند

شاید در گذشته کسی به شما خیانت کرده، یا شخصی رفتار بدی را در حق‌تان انجام داده باشد، اما این‌ها نمی‌توانند نقشه خدا برای شما را متوقف کنند. از رؤیاهای خود دست برندارید، تصور نکنید آسیب‌ها و زخم‌هایی که دیده‌اید زندگی شما را خراب کرده‌اند. آن‌ها سرنوشتتان را کنترل نمی‌کنند. آن‌ها قدرت زیادی بر شما ندارند. شاید آنچه آن‌ها انجام داده‌اند عادلانه نبوده است، اما خدا قصد دارد شما را به موفقیت برساند. خدا می‌گوید: «این تازه آغاز راه است، دوستی‌های تازه و فرصت‌های جدید در راه‌اند. دیگران خواسته‌اند تا به ضرر شما عمل کنند، اما خدا می‌خواهد از آن‌ها به نفع شما بهره ببرد. مشکلی که شما با آن روبه‌رو هستید برای خدای ما خیلی بزرگ نیست، هیچ بیماری‌ای غیرقابل درمان نیست، زیرا او حرف آخر را می‌زند. او می‌گوید که شفا در راه است. او قصد دارد سلامتی را به شما برگرداند. ممکن است برای مدت زمان طولانی برای تأمین نیازهایتان و بهبود بخشیدن به شرایط مالی خود تقلا کرده‌اید، اما به نظر نمی‌رسد که پیشرفتی کرده باشید. اکنون شما فقط در جایگاهی که هستید ساکن شده‌اید و فکر می‌کنید زندگی همیشه این‌گونه خواهد بود. خدا می‌گوید: «من قصد دارم تو را بلند کنم. من نعمت‌ها، پیشرفت‌ها و موقعیت‌هایی را برای تو فراهم آورده‌ام که نام تو را بر خود دارند.» خدا می‌گوید پنجره‌های بهشت را باز خواهد کرد و نعمت‌هایی را بر سرتان خواهد ریخت که ما به‌تنهایی هرگز

نمی‌توانستیم به آن‌ها دست یابیم. بهتر است هر روز از خواب برخیزید و بگویید: «خدایا ممنونم که فراوانی برای من در راه است. متشکرم که قرض می‌دهم و قرض نمی‌گیرم. ممنون که درهایی را باز می‌کنی که هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌ها را ببندد.» وقتی با امید زندگی کنید و انتظارات خود را زنده نگه دارید، رؤیاهایتان به حقیقت خواهند پیوست، درهایی برایتان باز می‌شوند که هرگز نمی‌توانستید آن‌ها را باز کنید و نعمت‌هایی به زندگی‌تان جاری می‌شوند که سرنوشتان را تغییر خواهند داد.

اما بسیاری از مردم از آنچه خدا در قلبشان قرار داده است ناامید شده‌اند. آن‌ها خیلی تلاش کرده‌اند و موفق نشده‌اند و اکنون تصور می‌کنند که رؤیاهایشان مرده‌اند. آن‌ها باور کرده‌اند که هرگز شفا نمی‌یابند، هرگز با شخص مناسبی ملاقات نمی‌کنند، هرگز به گشایش مالی دست پیدا نمی‌کنند. اما آنچه شما فکر می‌کنید مرده، واقعاً نمرده است! آن دانه هنوز در خاک زنده است. خدا رؤیایها را نابود نمی‌کند. او از به حقیقت رساندن رؤیایهای شما دست برنمی‌دارد.

طبق داستانی در کتاب مقدس حضرت عیسی خبردار می‌شود که دوست خوبش لازاروس بسیار بیمار است. لازاروس در شهر دیگری زندگی می‌کرد و خانواده‌اش از عیسی خواسته بودند تا به آنجا برود و برای وی دعا کند. رفتن عیسی برای دو روز به تأخیر افتاد و لازاروس درگذشت. اما جالب است که عیسی به شاگردان خود گفت:

«دوست ما لازاروس به خواب رفته است. من به آنجا می‌روم تا او را بیدار کنم.» لازاروس کاملاً مرده بود، اما عیسی دیدگاهی متفاوت با دیگران داشت. او گفت لازاروس فقط به خواب رفته است. آیا در زندگی شما چیزی وجود دارد که فکر می‌کنید واقعاً مرده است؟ شاید فکر می‌کنید زندگی مشترکتان هرگز بهبود نمی‌یابد، هرگز شفا نمی‌یابد، یا هرگز به آرزوهایتان نمی‌رسید. لازاروس در گور بود و شرایط نشان می‌داد که هیچ کاری نمی‌توان برای او انجام داد، اما خدا می‌گوید: «من مانند شما فکر نمی‌کنم. من می‌توانم چیزهایی را ببینم که شما نمی‌توانید ببینید. او نمرده، بلکه به خواب رفته است.» ممکن است شکستی که در زندگی خورده‌اید دائمی به نظر برسد، اما حقیقت این است که موقتی است.

عیسی چهار روز با تأخیر در خانه لازاروس حاضر شد. لازاروس مدت زیادی بود که در قبر گذاشته شده بود و از مرگش آنقدر می‌گذشت که بدنش بوی بدی گرفته بود. گاهی ما هم چیزهایی در زندگی داریم که به نظر می‌رسد آنقدر از مرگشان گذشته است که بو گرفته‌اند. شاید زندگی مشترکتان آنقدر بی‌روح شده است که بوی مرده گرفته است. در بدهی و ورشکستگی گیر کرده‌اید و شرایط مالی‌تان بوی مرده می‌دهد. از کارت‌ان اخراج شده‌اید و موقعیت کاری‌تان بوی مرده می‌دهد. اشتباه بزرگی در زندگی‌تان انجام داده‌اید که همه چیز را تحت تأثیر قرار داده است و زندگی‌تان بوی مرده می‌دهد. عیسی به‌سوی گور رفت و به آن‌ها گفت که سنگ را از روی گور

بردارند. مارتا، خواهر لازاروس، گفت: «نه، جسد او بوی خیلی بدی دارد، شما که نمی‌خواهید آن را ببینید.» عیسی گفت: «مارتا، به آن‌ها اجازه بده آن سنگ را کنار بزنند.»

ما چرا چیست؟ عیسی به سراغ بدن مرده و بدبوی دوستش رفت. بعضی اوقات فکر می‌کنیم فقط اگر زندگی کامل و خوبی داشته باشیم خدا به ما کمک خواهد کرد. اگر همه چیز خوب و کامل باشد خدا به ما نگاه خواهد کرد، اما خدا به سمت قسمت‌های بدبو می‌رود، بخش‌هایی از زندگی‌تان که در آن شخصی به شما صدمه زده است، جایی که شما اشتباه کرده‌اید، جایی که بو گرفته است. خدا می‌گوید: «اجازه بدهید، من قصد دارم شفایت را از خواب بیدار کنم، فراوانی مالی تو را از خواب بیدار کنم، شروع جدیدی برای تو بیدار کنم.» ممکن است در زیر خطاهایتان خفته و بو گرفته‌اید و صدایی در درونتان می‌گوید: «خدا نمی‌خواهد تو را برکت دهد. هیچ چیز خوبی در زندگی‌ات رخ نخواهد داد. تو به زندگی‌ات گند زده و بو گرفته‌ای.» اما خدا می‌گوید: «نه، آن سنگ را کنار بزنید. من از بوی بد بندهام اذیت نمی‌شوم.» خدا به جاهای بدبوی زندگی‌تان سر می‌زند، آن جاهایی که به شما خیانت شده است، جایی که عزیزانتان را از دست داده‌اید، جایی که با دیگران مقایسه شده‌اید، جایی که احساس ارزش نمی‌کنید. خدا می‌گوید: «اجازه دهید وارد شوم. این بو موقتی است. او نمرده، بلکه فقط خوابیده است.»

عیسی به آرامگاه لازاروس نگاه کرد و با صدای بلند صدا زد: «لازاروس، بیرون بیا!» لازاروس بیدار شد. او چهار روز

بود که مرده بود، اما از مقبره بیرون آمد و برای سال‌های زیادی به زندگی خود ادامه داد. من معتقدم چیزهایی که شما رهائشان کرده‌اید، چیزهایی که فکر می‌کنید مرده‌اند، مانند لازاروس، بیدار خواهند شد. زندگی مشترک شما از خواب بیدار می‌شود، رؤیاهایتان بیدار می‌شوند، شفای شما از خواب بیدار می‌شود، گشایش مالی از خواب بیدار می‌شود. خدا آنچه را به عیسی گفت، به ما می‌گوید: «او نمرده، بلکه خوابیده است.» شما شفا می‌یابید، زمان شادی فرا می‌رسد، پیروزی می‌آید. شاید آن‌ها برای مدتی طولانی در خواب بوده‌اند، آنقدر که اکنون به هیچ‌وجه باورشان نمی‌شود بتوانند دوباره زنده شوند. این همان چیزی است که مارتا هم فکر می‌کرد. اما هنوز خیلی دیر نشده است. باید آماده باشید، زیرا خدا می‌خواهد آن را بیدار کند.

رؤیاهایتان را از خواب بیدار کنید

این همان کاری است که خداوند برای سارا در کتاب مقدس انجام داد. او و همسرش ابراهیم برای چندین دهه تلاش کرده بودند تا فرزندی داشته باشند، اما هیچ فایده‌ای نداشت. وقتی سارا هشتادساله شد، منطق می‌گفت امکان ندارد آن‌ها بتوانند فرزندی به دنیا آورند، اما خدا به آن‌ها وعده داده بود که فرزندی خواهند داشت و آنچه خدا به شما قول داده است، بی‌تردید انجام خواهد شد. خدا محدود به قوانین طبیعت نیست. شما نعمت‌های خدا را به واسطه سن، تحصیلات و پیشینه‌تان دریافت نمی‌کنید. خداوند قدرت نامحدودی دارد. فقط نسیمی از فیض او می‌تواند معجزه بسازد. سارا فکر می‌کرد که رحمش مرده است. او باورش نمی‌شد که بدنش فقط به خواب رفته است. سارا در نودویک‌سالگی، نوزادی به دنیا آورد و وعده خدا عملی شد.

خداوند همان‌طور که برای سارا انجام داده بود، رؤیایها و وعده‌هایی را نیز برای شما در نظر گرفته است. شاید آن‌ها هنوز اتفاق نیفتاده‌اند. شاید شما بارها و بارها امتحان کرده‌اید و نتیجه‌ای نداشته است. شاید در جایگاهی که مانده‌اید ساکن شده باشید و با خود فکر کنید، قرار نبود که زندگی من چنین باشد. اما باید بدانید که خدا پر از شگفتی است. او قصد دارد موقعیت‌های زندگی‌تان را از خواب بیدار کند. شما تسلیم شده‌اید، اما او می‌خواهد آنچه را شما فکر می‌کنید مرده است، زنده کند. روزهای آینده شما بسیار بهتر و موفقیت‌آمیزتر از روزهای گذشته

خواهد بود. شما در آینده چیزهایی به مراتب بیشتر از آنچه از دست داده‌اید، به دست خواهید آورد. فرزند شما در راه است، وعده شما در حال انجام شدن است، رؤیاهایتان در حال به تحقق پیوستن است.

موسی در جوانی اشتباه کرد و مردی را به قتل رساند. او می‌خواست در خدمت خدا باشد و قومش را از دست مردم مصر رهایی بخشد. او در قلب خود حس می‌کرد که برای این کار به دنیا آمده است، اما در این کار عجله کرده بود و از این رو مجبور شد فرار کند. به نظر می‌رسید زندگی موفق او به پایان رسیده است. موسی به ناچار سال‌ها در صحرا روزهای خود را به چوپانی گذراند. من مطمئنم که او با خود فکر می‌کرد، من رؤیای بزرگی در سر داشتم. می‌دانستم که قرار است در زندگی کارهای بزرگی انجام دهم، اما همه چیز را خراب کردم. او از رؤیای خود چشم‌پوشی کرد. کسی جز خودش مقصر چنین سرنوشتی نبود. اما اینکه ما تسلیم شرایط شده‌ایم به این معنی نیست که خدا هم تسلیم می‌شود. چهل سال بعد، خدا نزد او آمد و گفت: «موسی، من اینجا هستم که رؤیای تو را بیدار کنم. اکنون وقت آن رسیده است که رهبری قوم مرا بر عهده بگیری.» موسی فقط همین کار را کرد و دید که رؤیایش در حال انجام شدن است.

ممکن است شما نیز مانند موسی اشتباهی انجام داده باشید. همه ما اشتباه می‌کنیم. ممکن است شما هم مانند سارا ناامید شده باشید. برنامه‌هایتان برای زندگی‌تان به نتیجه نرسیده است و شما هم فکر می‌کنید که برای

موفقیت خیلی دیر شده است. اما باید بدانید آنچه شما از آن دست کشیده‌اید، نمرده، بلکه به خواب رفته است. آن شغلی که آرزویش را داشتید، آن کتابی که می‌خواستید بنویسید، اعتیادی که سعی در نابودی آن داشتید... هر فکری که به شما می‌گوید خیلی دیر شده است، نمرده، بلکه به خواب رفته است. آیا فکر می‌کنید خیلی پیر هستید و امکان ندارد بتوانید باردار شوید؟ اما این طور نیست. آماده باشید. خدا می‌خواهد آرزویتان را بیدار کند. فرزندان به دنیا خواهد آمد. شرایط مالی‌تان در حال بهبود است. آزادی دارد به‌سوی شما می‌آید. فقط کافی است با خدا آشتی کنید. کاری نکنید چیزی که خدا بیدار کرده است دوباره به خواب برود. ایمان خود را زنده نگه دارید. باور کنید که آرزوهایتان زنده خواهد شد. امید را در خود زنده نگه دارید. زمانی که ذهنتان به شما می‌گوید: «تو هرگز شفا نمی‌یابی.» شفا را از خواب بیدار کنید و با صدای بلند بگویید: «خدا سلامتی را به من باز می‌گرداند.» وقتی می‌گوید: «تو هرگز نمی‌توانی بدهی‌هایت را بدهی و همیشه با مشکلات مالی دست به گریبان خواهی بود.» فراوانی مالی را از خواب بیدار کنید و با صدای بلند بگویید: «من قرض خواهم داد و وام نخواهم گرفت.» وقتی می‌گوید: «تو هرگز از مشکلاتی که احاطه‌ات کرده‌اند بیرون نخواهی آمد.» پیروزی را بیدار کنید و با صدای بلند بگویید: «خدا مرا پیروز خواهد کرد.» ذهن خود را در مسیر درست قرار دهید.

ایمان شگفت‌انگیز

در کتاب مقدس آمده است عیسی به زادگاه خود بازگشت و در کنیسه شروع به تعلیم دادن مردم کرد. آن‌ها شنیده بودند که عیسی معجزات بزرگی دارد، دریای طوفانی را آرام کرده و چشمان کوری را بینا کرده است. اما زمانی که به حضرت عیسی نگاه می‌کردند که به آن‌ها درس می‌داد با خود فکر کردند، این فقط عیسی است. ما با او بزرگ شده‌ایم. این همان پسر نجار است و هیچ چیز خاصی در موردش وجود ندارد. از آنجاکه این مردم به او ایمان نیاوردند، عیسی نیز نتوانست معجزات زیادی را در زادگاهش انجام دهد. در کتاب مقدس آمده است: «عیسی از آن‌ها شگفت‌زده شد.»

اما همچنین در کتاب مقدس آمده است، روزی یک مأمور رومی نزد عیسی آمد و گفت: «یکی از کارمندان من بسیار بیمار است. نیازی نیست به خانه من بیایی. فقط دعا کن و من اطمینان دارم که او شفا خواهد یافت.» کتاب مقدس می‌گوید وقتی عیسی این حرف را شنید شگفت‌زده شد و گفت: «من چنین ایمان بزرگی در تمام اسرائیل پیدا نکردم.» حضرت عیسی در جایی، از تردید و بی‌ایمانی مردم شگفت‌زده شد و در جای دیگر از ایمان آن‌ها متحیر ماند.

وقتی خدا به شما نگاه می‌کند، چه چیزی او را شگفت‌زده خواهد کرد؟ «من هرگز بهبود نخواهم یافت جوئل. من

مدت‌هاست که به این بیماری مبتلا شده‌ام. هرگز رؤیاهایم برآورده نخواهند شد. من خیلی تلاش کرده‌ام و نتیجه‌ای نگرفته‌ام.» وقتی این‌گونه سخن می‌گویید، خدا از بی‌ایمانی شما شگفت‌زده می‌شود. این بی‌ایمانی شماست که دستان خدا را می‌بندد. چرا به قلمروی ایمان وارد نمی‌شوید؟ می‌توانید بگویید: «بله، مدت طولانی است که من با این بیماری دست‌وپنجه نرم می‌کنم، اما می‌دانم شفایم در راه است. من شکست سختی خوردم، حق من نبود، اما می‌دانم که خدا زندگی زیبایی را روی خاکستر آنچه از دست داده‌ام برایم خواهد ساخت. من می‌دانم در آینده فیض خدا شامل حال من خواهد بود.» هنگامی که این‌گونه فکر می‌کنیم، خدا از ایمانمان شگفت‌زده می‌شود. این همان چیزی است که به خدا اجازه می‌دهد کارهای بیشتری از آنچه ما می‌توانیم بخواهیم یا حتی تصورش را می‌کنیم، برایمان انجام دهد.

جالب اینجاست که افرادی که به عیسی شک داشتند و به او کفر ورزیدند، مردمی مذهبی بودند. آن‌ها هر هفته در کنیسه بودند. آن‌ها اعضای مؤمن کنیسه بودند. با تمام احترامی که نسبت به افراد مذهبی دارم، باید بگویم که گاه برخی از افراد مذهبی اصرار دارند شما را متقاعد کنند که نباید از خدا انتظار زیادی داشته باشید. آن‌ها به شما می‌گویند: «زمین دار مکافات است و در اینجا فقط باید تقلا کرد و تحمل نکرد تا در دنیای آخرت رستگار شد. پس فقط تحمل کن و انتظار زیادی نداشته باش.» بی‌تردید خدا از این بی‌ایمانی شگفت‌زده می‌شود. سال‌ها پیش به

پدر من به عنوان یک کشیش آموخته بودند که روزهای معجزه به پایان رسیده است. «اکنون دیگر خدا شفا نمی بخشد، جاری شدن فیض و برکت مال روزهایی بود که کتاب مقدس نوشته می شد.» اما ما یاد گرفته ایم که روز معجزات هیچ وقت پایان نمی یابد؛ خدایی که معجزه می کند هنوز زنده است و کنترل جهان را در دست دارد. حرف من این است که این افسر رومی که ایمان زیادی داشت، فردی مذهبی نبود. به این مرد تلقین نشده بود که معجزه نمی تواند وجود داشته باشد. او به سادگی اعتقاد داشت این مرد فرستاده خداست. من معجزه او را دیده ام، او این کار را برای دیگران انجام داده است، پس می تواند این کار را برای من هم انجام دهد. او معجزه خود را دریافت کرد در حالی که افراد مذهبی دست خالی به خانه برگشتند.

وقتی محدودیت ها را از خدا دور می کنید و جرئت می کنید به تحقق رؤیاهای خود ایمان بیاورید، از این موضوع متحیر خواهید شد که چرا مردم سعی می کنند شما را از این کار باز دارند. آن ها چیزهایی از این قبیل می گویند: «تو واقعاً فکر می کنی شفا می یابی؟ تو واقعاً معتقدی که می توانی کسب و کار خودت را شروع کنی؟ آیا تصمیم داری اعتیادت را ترک کنی؟ بعید به نظر می رسد.» به یاد داشته باشید که شما می توانید خدا را با ایمانتان یا با بی ایمانی خود شگفت زده کنید. اجازه ندهید شخص دیگری آنچه را خدا در قلبتان قرار داده است از بین ببرد. باورهای بزرگ داشته باشید، رؤیاهای بزرگ داشته باشید و درخواست های بزرگ از خدا داشته باشید. خدا قصد دارد

زندگی شما را به بهترین شکل خود تغییر دهد. او می‌خواهد شما نمونه‌ای از فیض او باشید، به‌طوری که به هر کجا می‌روید حتی لازم نباشد چیزی از ایمانتان به دیگران بگویید؛ زندگی‌تان خود همه چیز را به دیگران نشان خواهد داد. مردم به شما نگاه خواهند کرد و خواهند گفت: «زندگی او مبارک است، او نعمت‌های خدا را در دستانش دارد و خدا او را دوست دارد.» شما و زندگی‌تان انعکاسی از شادی، صلح، فیض و پیروزی خداست. شما یک شاهد زنده‌اید.

عیسی به افسر رومی نگفت: «من نمی‌توانم کاری برایت انجام دهم. تو از اعضای کنیسه من نیستی و در برنامه‌های کلیسای من شرکت نمی‌کنی.» او نگفت: «تو از قوم من نیستی. رنگ پوست و شکلت شبیه به من نیست. تو فکر می‌کنی که هستی که بتوانی از من چنین درخواستی داشته باشی؟» هیچ‌کدام از این‌ها برای عیسی اهمیتی نداشت، تنها چیزی که برای او مهم بود این بود: «این مرد ایمان زیادی دارد. او معتقد است من می‌توانم کاری غیرعادی انجام دهم، بنابراین من می‌خواهم خودم را در زندگی او با قدرت تمام نشان دهم.» ممکن است فکر کنید که به اندازه کافی مذهبی نیستید؛ بنابراین خدا هرگز به شما کمک نخواهد کرد. مردم اغلب به من می‌گویند: «جوئل، من برنامه‌های تو را تماشا می‌کنم، اما مثل تو نیستم. من شخص مذهبی‌ای نیستم و مثل تو در کلیسا بزرگ نشده‌ام.» آن‌ها طوری حرف می‌زنند که به نظر می‌رسد تقریباً عذرخواهی می‌کنند. می‌توانم با

اطمینان به شما بگویم که خدا به دنبال فقط ظاهر دین نیست. او به دنبال افرادی است که به او ایمان دارند، می دانند که او جهان را کنترل می کند و معتقدند که می تواند غیرممکن ها را انجام دهد.

کتاب (nbookcity.com)

تنها توضیح ممکن

روزی ایمیلی از زنی دریافت کردم که برایم بسیار جالب بود. مدت کوتاهی پس از ازدواج این زن، شوهرش دچار مشکل عدم تعادل کنترل عضلات شده بود. ماهیچه‌های این مرد شب‌ها آنقدر منقبض و سفت می‌شدند که به‌سختی می‌توانست صبح‌ها از بستر خارج شود. همسرش مجبور بود به او کمک کند تا وارد ماشین شود و برخی اوقات خودش او را به سر کار می‌برد، زیرا وی نمی‌توانست رانندگی کند. شرایط این مرد بدتر و بدتر می‌شد تا جایی که حتی نمی‌توانست دختر نوزادشان را بغل بگیرد. آن‌ها به پزشک مراجعه کردند و پس از انجام آزمایش‌های بسیار، بیماری او یک بیماری عضلانی پیشرونده و غیرقابل درمان تشخیص داده شد؛ چیزی شبیه به تحلیل عضلانی که بافت عضله‌ها را از بین می‌برد. هر شب افکار نگران‌کننده‌ای به سراغ این زن می‌آمد. اگر همسرش دیگر نتواند کار کند چه می‌شود؟ اگر شغل خود را از دست بدهد و نتواند اجاره خانه را بدهند چه؟ اگر او بمیرد چه می‌شود؟ آیا دختر او باید بدون پدر بزرگ می‌شد؟ آن‌ها به خدا ایمان نداشتند، اما یک شب ساعت سه صبح، درحالی‌که او پاهای همسرش را ماساژ می‌داد، از آنجاکه درد زیادی داشت، تلویزیون را روشن و برنامه ما را تماشا کردند. من در این برنامه درباره نعمت و نیکی خدا حرف می‌زدم و اینکه خدا چگونه می‌تواند کاری کند که هیچ دارویی نمی‌تواند انجام دهد. ناگهان امیدی در درون آن‌ها مشتعل شد.

چند ماه بعد، ما برای اجرای یکی از برنامه‌های خود به شهر آن‌ها رفتیم و آن‌ها نیز در این برنامه شرکت کردند. این مرد به سختی می‌توانست از پارکینگ تا خیابان پیاده راه برود، اما آن‌ها خود را به محل اجرای ما رساندند و در انتهای برنامه ایمان خود را به خدا اعلام کردند. این زن می‌گفت: «در همان لحظه نیز می‌دانستیم که زندگی ما برای همیشه تغییر کرده است. احساس می‌کردیم متفاوتیم.» آن‌ها ایمان داشتند که این مرد شفا خواهد یافت. هنگامی که آن‌ها از سالن اجتماعات به سمت خودروی خود می‌رفتند، این زن متوجه شد که شوهرش به اندازه قبل احساس درد نمی‌کند. هفته‌ها می‌گذشت و علائم بیماری کمتر و کمتر می‌شدند. ماه‌ها بعد، آن‌ها برای آزمایش‌های پزشکی سالانه خود به هیوستون آمدند و همان تیم پزشکی به بررسی و معاینه این مرد پرداخت. پزشکان پس از انجام تمام آزمایش‌ها به آن‌ها نگاه کردند و گفتند: «ما هیچ توضیحی برای این رویداد نداریم. ما تا به حال چنین اتفاقی ندیده‌ایم، اما این بیماری از بین رفته است.» یکی از پزشکان از این مرد پرسید که آیا او برای درمان خود کاری انجام داده است؟ مرد گفت: «تنها کاری که انجام داده‌ام این است که به خدا ایمان آورده‌ام.» پزشک با لبخند گفت: «این تنها توضیح ممکن برای بهبود شماست.» آن‌ها نیز مانند همان افسر رومی مذهبی نبودند، اما جرئت کردند به معجزه اعتقاد داشته باشند. آن‌ها چیزی را از خدا خواسته بودند که به نظر غیرممکن می‌رسید، اما آن‌ها گفتند: «خدایا، من می‌دانم که تو می‌توانی غیرممکن‌ها را انجام دهی. ما اعتقاد داریم که بهبود

در راه است.»

درست مانند قوم بنی اسرائیل، همه ما گاه با مشکلاتی روبه‌رو می‌شویم که توانایی شکست دادنشان را نداریم. بسیار آسان است که فکر کنید این بیماری عضلانی غیرقابل درمان است، این بیماری بسیار قوی‌تر از من است. اعتیاد بسیار قدرتمندتر از من است. دشمنانم افراد بانفوذی هستند. نگران نباشید. خدا هم‌اکنون پیشاپیش شما می‌رود و راه را برای شما پاک می‌کند. شما با خدا، بی‌اندازه خواهید بود. ممکن است آنچه مخالف شما قرار گرفته است، بزرگ‌تر، قوی‌تر، بااستعدادتر و دارای منابع بیشتری از شما باشد، اما شما تنها نیستید. خدایی که جهان را کنترل می‌کند می‌گوید که از شما مراقبت خواهد کرد. ممکن است سرطان از شما قوی‌تر باشد، اما از خدای ما قوی‌تر نیست. ممکن است بدهی بسیار زیاد باشد و نمی‌دانید که چگونه می‌توانید از آن خارج شوید، اما خدای ما بر هر چیز تواناست. او مالک همه چیز است.

صبر کنید و ببینید

اخیراً با آقای صحبت می‌کردم که سال‌ها با اعتیاد به مواد مخدر دست‌وپنجه نرم می‌کرد. او مدیری موفق است و موقعیتی عالی دارد و هیچ‌کس از اعتیاد او خبر ندارد. اما اعتیاد زندگی او را به‌سوی نابودی می‌کشاند.

او به من گفت: «جوئل، من در زندگی احساس قدرت نمی‌کنم. من همه چیز را امتحان کرده‌ام، اما نمی‌توانم از این اعتیاد رهایی یابم.» من به او همانی را گفتم که به شما می‌گویم. شما به‌تنهایی موفق نخواهید شد، اما شما خدایی دارید که جهان را در دستان خود دارد. به جای گفتن اینکه من نمی‌توانم این کار را انجام دهم و به جای افکار منفی، در طول روز بگویید: «خدایا متشکرم که دشمنان مرا شکست می‌دهی. متشکرم که مسیر را برای من پاک کرده‌ای. من می‌دانم که تو قوی‌تر از اعتیاد، سرطان یا بدهی هستی. پروردگارا، متشکرم که شفای تو فرا می‌رسد و تمامیت، آزادی و پیروزی در راه است.» کتاب مقدس چنین می‌گوید: «این نه با خواست ما، نه با قدرت ما، بلکه با قدرت خدای متعال انجام خواهد شد.» لازم نیست شما این کار را به‌تنهایی انجام دهید.

زمانی که به نظر می‌رسید فرعون و ارتشش قوم بنی‌اسرائیل را در دریای سرخ به دام انداخته‌اند، خدا به موسی گفت: «صبر کن تا رستگاری خداوند را ببینی.» ممکن است شما اکنون با مشکلی بزرگ مواجه شده باشید، اما دلسرد نشوید، استرس نداشته باشید، فقط صبر کنید. خدا در حال پاکسازی مسیر است. او در حال به پایان

رساندن نبردهای شماست. او کاری می‌کند تا شما بر قدرتمندان پیروزی یابید. ممکن است این کار یک شبه اتفاق نیفتد، اما تا زمانی که ایمان داشته باشید، خدا به نفع شما مشغول به کار خواهد بود. او قصد دارد در زمان مناسب شما را به سرزمین موعود ببرد. پیروزی در راه است.

خانم جوانی را می‌شناختم که هفتادوپنج هزار دلار بدهی به کالج خود داشت. او در دهه بیست زندگی خود قرار داشت و تازه کارش را شروع کرده بود. اما این بدهی بسیار بزرگ‌تر از آن به نظر می‌رسید که بتواند در حالت عادی آن را بپردازد. برای پرداخت این بدهی، او به سال‌ها زمان نیاز داشت. اما او روزی سخنرانی مرا شنید که در آن در مورد اینکه چگونه خدا می‌خواهد به کارهای شما سرعت بخشد و چگونه می‌تواند این امر را انجام دهد، صحبت می‌کردم. او به خود جرئت داد تا باور کند که این سخنان پیامی برای او بوده است. این دختر خواست تا این سخنان مانند بذری در درون ذهنش ریشه بدواند. صدایی در درونش به او گفت که با کالج تماس بگیرد و ببیند راهی وجود دارد که بتواند به او کمک کنند. آن‌ها او را نزد مشاور فرستادند و وی برنامه‌ای برای کمک به پرداخت بدهی‌هایش به او معرفی کرد. این دختر برگه‌های مربوط را پر کرد و برای آن‌ها فرستاد. چند روز بعد، آن‌ها با او تماس گرفتند و گفتند: «درخواست شما تأیید شده است. ما تصمیم گرفته‌ایم کل بدهی هفتادوپنج هزار دلاری شما را ببخشیم.» برای خدا هر چیزی ممکن است و چیزهایی را که هرگز نمی‌توانید به‌تنهایی برای خود

رقم بزنید در چشم بر هم زدنی انجام خواهد داد. خدا همین حالا پیشاپیش شما می‌رود و دشمنان قوی‌تان را شکست می‌دهد. ممکن است به نظر برسد که این بدهی برای تمام زندگی با شما خواهد بود، اما آماده شوید، همان‌طور که خدا برای این دختر انجام داد، در حال پاک کردن مسیر برای شماست. ممکن است بیماری، اعتیاد، مشکل قانونی... بزرگ‌تر و قدرتمندتر از شما باشد، اما برای خدای ما تفاوتی ندارد. او از همه قدرتمندتر است.

من از شما می‌خواهم که ایمان خود را بار دیگر زنده کنید. توصیه می‌کنم زمانی که این مطالب را می‌خوانید مانند مردم زادگاه عیسی رفتار نکنید و خدا را با تردیدهای خود شگفت‌زده نکنید، بلکه باور افسر رومی را داشته باشید که با ایمان خود خدا را شگفت‌زده کرد. رؤیاهایی که داشته‌اید و آن قول‌های خداوند را که دیگر باورشان ندارید بار دیگر زنده کنید، آن‌ها نمرده‌اند، بلکه به خواب رفته‌اند. خدا می‌خواهد رؤیاهای شما را مانند لازاروس از خواب بیدار کند. او می‌خواهد آرزوهایی را که تصور می‌کنید از دست رفته و مرده‌اند به شما باز گرداند. من ایمان دارم و اعلام می‌کنم که شفا در راه است، آزادی در راه است، نعمت خدا در راه است. فراوانی در راه است!

فصل پانزدهم: زندگی ذهنی که پذیرای فیض است

خدا به ابراهیم گفت: «من تو را با فراوانی نعمت‌ها برکت خواهم داد.» منظور خداوند فقط یکی دو نعمت از نعمت‌هایش نبود، او گفت: «من تو را با فراوانی نعمت‌ها برکت خواهم داد.» خدا برای شما و من نیز همین را می‌خواهد. چه اتفاقی می‌افتد اگر واقعاً باور داشته باشیم که خالق جهان می‌خواهد به ما وفور نعمت عطا کند؟

بیشتر اوقات فکر می‌کنیم خدا کارهای بزرگ‌تر و مهم‌تری از من دارد. او علاقه‌ای ندارد تا به مشکلات کوچک من بپردازد. اما نه، شما بزرگ‌ترین دغدغه خدا هستید. او می‌خواهد شما را نمونه‌ای از خوبی‌های خود بسازد. کلمه فیض به معنای «کمک، بخشیدن مزایا، ترجیح دادن در رفتار است.»

فیض خدا باعث می‌شود شما ترفیع یابید، حتی اگر واجد شرایط آن نیستید. فیض خدا باعث می‌شود فرزندان شما بهترین معلمان را در مدرسه داشته باشند. فیض خدا به شما کمک می‌کند بهترین معاملات را در بازار پیدا کنید. فیض خدا شما را در زمان مناسب، در مکان مناسب قرار می‌دهد. خدا به شما همانی را می‌گوید که به ابراهیم گفت: «من می‌خواهم به تو کمک کنم. من می‌خواهم بهترین موقعیت‌ها را برای تو فراهم کنم. من قصد دارم تو را شفا دهم.»

شاید بگویید: «اما جونل، این‌ها هرگز برای من اتفاق نمی‌افتد. لابد من این فیض را در اختیار ندارم.» این‌طور

نیست. فیض در اختیار شماست، اما دلیل اینکه بسیاری از مردم فیض را تجربه نمی‌کنند این است که آن‌ها ایمان خود را در این زمینه تقویت نمی‌کنند. آن‌ها انتظار به دست آوردن موقعیت‌های خوب را ندارند. آن‌ها انتظار شفا را ندارند. آن‌ها بدبین‌اند و می‌گویند: «همه ترفیع می‌گیرند، به جز من!»، «از همان زمانی که برای فروش خانه‌ام آگهی دادم باید می‌دانستم که فروش نمی‌رود.» «هر صفی که من در آن قرار می‌گیرم، طولانی‌ترین صف می‌شود، عجب بدشانسی هستم.»

اگر می‌خواهید فیض خدا را تجربه کنید، باید با فیض زندگی کنید. این بدان معنی است که همواره باید انتظار فیض را داشته باشید و آن را اعلام کنید. باید هر روز پیش از اینکه خانه را ترک کنید، بگویید: «خدایا از تو ممنونم که فیضت را برای من قرار داده‌ای.» باید انتظار داشته باشید درهایی برایتان باز شود که ممکن است برای شخص دیگری باز نشود. باید باور کنید که مزیتی بر دیگران دارید. چیز خاصی در مورد شما وجود دارد. شما فیض خدا را با خود دارید. من در مورد متکبر بودن صحبت نمی‌کنم، نمی‌خواهم تصور کنید که از دیگران بهتریید. من در مورد زندگی جسورانه صحبت می‌کنم. جسارت نه به خاطر کسی که هستیم، بلکه به خاطر کسی که به او تعلق داریم. شما مخلوق خدای متعال هستید، خدایی که کل جهان را آفرید. شما می‌توانید انتظار شفا داشته باشید.

خالق شما مالک همه چیز است

اگر در خانواده راکفلر متولد شده بودید، می دانستید که نسبت به سایر مردم مزایایی دارید. اگر شما در خانواده کندی یا خانواده بیل گیتس متولد شده بودید، می دانستید که دیگران با شما رفتار متفاوتی خواهند داشت. اگر در چنین خانواده هایی رشد یافته بودید، انتظاراتی داشتید که دیگران ندارند. خبر خوب این است که باید بدانید شما در یکی از بهترین خانواده ها به دنیا آمده اید. خالق شما صاحب تمام جهان است. شما باید سر خود را بالا نگه دارید و انتظار داشته باشید که در هر جمعی بدرخشید. شما باید انتظار موقعیت های خوب، پیوندهای الهی و فرصت هایی مناسب برای پیشرفت داشته باشید. شما فیض خدا را با خود دارید، زیرا او خدای شماست.

از آنجا که پدر من فرد شناخته شده ای بود، از همان دوران کودکی احساس می کردم که در برخی موارد بر دیگران ارجحیت دارم. وقتی پدرم در کنفرانس های بزرگ صحبت می کرد همراه با او به سفر می رفتم. یک بار، وقتی ده ساله بودم همراه پدر به شیکاگو رفتم و در لابی هتلی بزرگ ایستاده بودیم. من و خواهر کوچکم، آوریل، در کافی شاپ ایستاده و محو تصاویری از میلک شیک هایی بودیم که روی منو، بر دیوار نصب شده بود. خانم مسنی جلو آمد و گفت: «شما فرزندان جان اوستین نیستید؟» ما با لبخند پاسخ دادیم: «بله خانم.» او گفت: «اجازه می دهید یکی از این میلک شیک ها را برای شما بخرم؟» من فقط یک ثانیه فکر کردم و سپس پاسخ دادم: «خیلی

ممنون می‌شویم.» این خانم به خاطر کارهایی که من انجام داده بودم برایم میلک‌شیک نخرید، بلکه من این هدیه را فقط به خاطر پدرم دریافت کرده بودم.

در فصل سوم برایتان تعریف کردم که وقتی نوزده سال داشتم یک مأمور پلیس به خاطر سرعتم در رانندگی مرا متوقف کرد. این افسر پلیس با چهره‌ای عبوس به سمت من آمد. به نظر می‌رسید که روز خوبی نداشته است. در آن زمان جوان و بی‌تجربه بودم و می‌ترسیدم. قلبم به شدت در قفسه سینه‌ام می‌کوبید. افسر پلیس به سمت پنجره آمد و من گواهینامه رانندگی خود را به او تحویل دادم. او برای طولانی‌ترین زمان ممکن به آن خیره شد. یک یا دو دقیقه گذشت. دقایق طولانی‌تر از آنچه به‌راستی بودند به نظر می‌رسیدند. سرانجام او به من نگاه کرد و گفت: «آیا شما با آن... نسبتی دارید؟ اوه آن...» او برای مدتی فکر کرد و ادامه داد: «اوه آن... واعظ؟»

افسر پلیس طوری حرف می‌زد که من نمی‌دانستم آیا این اتفاق خوبی خواهد بود که من با این واعظ نسبتی داشته باشم یا خیر. لبخندی زدم و گفتم: «بستگی دارد» او گفت: «منظورت از اینکه بستگی دارد چیست؟» گفتم: «بستگی به این دارد که شما او را دوست دارید یا نه.» او سرش را بالا برد و نگاهی به آسمان انداخت. انگار تلاش می‌کرد تصمیم بگیرد که پدرم را دوست دارد یا نه. با خود فکر کردم، اگر لازم است در این مورد فکر کند، پس این نشانه خوبی نیست. او به من نگاه کرد و گفت: «بله، من خیلی وقت‌ها برنامه‌های او را از تلویزیون تماشا می‌کنم.

من هم تقریباً شبیه او هستم.» گفتم: «خوب است، زیرا او پدر من است و مطمئناً دوست ندارد شما مرا جریمه کنید.» شاید باور نکنید، اما او به من اجازه داد بروم. دلیل این امر چه بود؟ من به خاطر پدرم مجازات نشدم. چرا شما طوری رفتار نمی کنید که دیگران بدانند خدای شما کیست؟ چرا انتظار دریافت ارجحیت، فرصت های خوب و مزایایی را که بابت خدایتان به شما داده خواهد شد ندارید؟ به جای اینکه فکر کنید، هیچ کس مرا در محل کار دوست ندارد، یا من هرگز به جلو نمی روم، اعلام کنید: «من فیض خدا را دارم. مردم به سمت من جذب می شوند. مردم می خواهند با من خوب باشند. مردم رفتار همیشگی خود را کنار می گذارند تا با من رفتار خوبی داشته باشند.» این فقط مثبت اندیشی نیست، شما با سخنان خود ایمانتان را نشان می دهید. اگر می خواهید وفور و افزایش نعمت های خداوند را ببینید، نباید ذهنیت محدود، کوتاه بین و ترسو داشته باشید.

ممتاز با فیض خداوند

در مزبور داوود آمده است که خدا تاج فیض خود را بر سر شما نهاده است. ممکن است نتوانید این تاج را بر سر خود ببینید، اما هر کجا که بروید آن را روی سر خود خواهید داشت. به یاد داشته باشید که این تاج نشانه‌ای از کمبود، بدشانسی، فقر یا سختی نیست. این تاج نشان‌دهنده فیض خداست و این واقعیت را نشان می‌دهد که خالق جهان زندگی شما را در کنترل دارد. در قلمروی معنویت در این جهان، همه نیروهای تاریکی می‌توانند ببینند که شما تاج فیض را بر سر نهاده‌اید. این تاج به آن‌ها می‌گوید که شما از دیگران جدا شده‌اید. آن‌ها می‌توانند ببینند که شما حق دریافت ارجحیت را دارید، آن‌ها می‌توانند ببینند چیزی در شما هست که با دیگران تفاوت دارد. اما مشکل اینجاست: اگر خودتان این تاج را نبینید، خود را محدود می‌کنید. وقتی به مزیتی یا به فرصتی خوب نیاز دارید، به جای اینکه خود را عقب بکشید و با خود فکر کنید، نه این اصلاً امکان ندارد، گردن خود را راست بگیرید و تصور کنید که تاج فیض را روی سر خود دارید. به خود یادآوری کنید که شما حق پیروزی در زندگی را دارید؛ شما حق دارید در جمع بالاتر از دیگران بایستید و حق دریافت این مزایای ویژه را دارید.

من با چشمان ایمانی خود می‌توانم تاج فیض را بر سر شما ببینم. من حق امتیاز شما را می‌بینم. من می‌بینم نعمت‌های شما افزایش می‌یابند. من می‌بینم درهای جدید به رویتان باز می‌شوند، می‌بینم که مشکلاتتان از بین

می‌روند، می‌بینم که رؤیاهایتان در حال تحقق‌اند. دشمن می‌گوید: «تو هرگز پیشرفت نمی‌کنی، چون رئیس‌ت اصلاً از تو خوشش نمی‌آید.»، «تو هرگز به آن مأموریت نمی‌روی، چون با افراد بانفوذ ارتباطی نداری.»، «تو هرگز نمی‌توانی بدهی‌های خود را پرداخت کنی، چون دستمزدت را بالا نمی‌برند.» به او بگویید: «هی، یک دقیقه صبر کن. من باید کاری کنم تا همه این مشکلات برطرف شوند.» او می‌پرسد: «چه می‌کنی؟» به او بگویید: «دارم تاجم را روی سرم مرتب می‌کنم، باید کاری کنم محکم روی سرم بایستد.» شما معمولی نیستید. شما خدا را با خود دارید و از این‌رو می‌توانید انتظار مزایایی را داشته باشید که افراد دیگر ممکن است انتظار نداشته باشند. خدا تاج فیض خود را بر سر شما نهاده است.

روزی نامه‌ای از مادری دریافت کردم که به‌تنهایی از فرزندان خود مراقبت می‌کرد. او سال‌ها پیش از اروپا به آمریکا مهاجرت کرده بود و انگلیسی زبان اولش نبود. او سه فرزند خردسال داشت و نمی‌دانست که چگونه قادر به پرداخت هزینه مدرسه آن‌ها خواهد بود. به نظر می‌رسید چندین نقطه ضعف بزرگ دارد. وی برای تدریس در یک دانشگاه معتبر درخواست داد. ده‌ها نفر دیگر نیز برای همان موقعیت شغلی درخواست داده بودند. زمانی که این زن چنین رقابتی را دید، ترسید. افکار منفی ذهنش را بمباران می‌کردند. هنگام مصاحبه اوضاع بدتر شد. رفتار خانمی که با او مصاحبه می‌کرد اصلاً خوشایند نبود. او خشن و عبوس بود. اما این مادر تصمیم گرفت ناامید

نشود. او انتخاب کرد که ذهن یک فرد شکست خورده را نداشته باشد. هرگز به خود نگفت، فایده‌اش چیست؟ من که نقطه ضعف‌های زیادی دارم. او می‌دانست که تاج فیض را بر سر دارد. او می‌دانست خدا می‌تواند باعث شود او در میان جمع بدرخشد. تمام مدت زیر لب با خود می‌گفت: «پروردگارا، به خاطر فیضت از تو متشکرم.»

تمام متقاضیان مجبور بودند آزمون تایپ پنج دقیقه‌ای را انجام دهند. تایپ کردن نقطه قوت او نبود، اما او شروع به تایپ کرد و تمام تلاش خود را کرد. زنگ خاموش شد و نشان داد که پنج دقیقه به پایان رسیده است، بنابراین او تایپ را متوقف کرد. اما خانم مسئول که حواسش با یک تماس تلفنی پرت شده بود، با صدایی خشن به او گفت: «تایپ کنید! این زنگ شما نیست.» اما این به‌راستی زنگ او بود و درست جلوی او به صدا درآمده بود. این زن گفت: «بسیار خوب.» و پنج دقیقه دیگر هم تایپ کرد. آن‌ها تعداد کلمات او را به کلمه‌های پیشین اضافه کردند و آن‌ها را به پنج تقسیم کردند و به نظر می‌رسید که این زن بهترین نمره را در مهارت تایپ به دست آورده است و از این رو توانست این شغل را بگیرد!

یکی از مزایای کار برای این دانشگاه این بود که فرزندان می‌توانستند رایگان به مدرسه بروند. از این ماجرا بیش از سی سال می‌گذرد. امروز، هر سه فرزند او از این دانشگاه بسیار معتبر فارغ‌التحصیل شده‌اند و در مجموع بیش از ۷۰۰.۰۰۰ دلار هزینه تحصیل خود را به رایگان دریافت کرده‌اند. این همه فراوانی نعمت از فیض خداست.

خدا می‌داند چگونه به شما مزیت ببخشد. او می‌داند چگونه شما را در جای مناسب و در زمان مناسب قرار دهد. به جای اینکه فکر کنید، هرگز اتفاق نمی‌افتد، چرا تاج فیض را روی سر خود صاف نمی‌کنید؟ چرا شروع به اعلام کردن نمی‌کنید: «فیض خدا درهای درست را برای من باز می‌کند. فیض خدا باعث می‌شود من ایستادگی کنم. فیض خدا من را به جایی می‌برد که نتوانستم خودم بروم. این به معنای زندگی با ذهنی است که پذیرای فیض است. شما انتظار آن را دارید و آن را اعلام می‌کنید.

انتظار مزایای ویژه را داشته باشید

در دهه ۱۹۹۰ من در برابر پیشخوان کنترل بلیط هواپیما بودم. من و ویکتوریا به سمت دهلی نو می‌رفتیم، زیرا پدرم در کنفرانس بزرگی که در آنجا تشکیل می‌شد، شرکت داشت و ما چند روزی زودتر از او به آنجا می‌رفتیم تا همه چیز را آماده کنیم. من یک دوربین فیلمبرداری بسیار گران‌قیمت داشتم که نمی‌خواستم آن را در قسمت بار قرار دهم. همواره در پروازهای قبلی‌ام آن را با خود به هواپیما برده بودم، اما این بار خانمی که مسئول این کار بود با آن مخالفت کرد. او گفت: «آقا، شما چاره‌ای ندارید. دوربین را در قابش قرار دهید و آن را مانند چمدان تحویل قسمت بار بدهید.»

من کاملاً مؤدبانه به او توضیح دادم که واقعاً نمی‌توانم این کار را بکنم و باید دوربین را با خودم ببرم تا از آن محافظت کنم و به او گفتم که پیش از این هم چندین بار این کار را حتی در همین شرکت هواپیمایی انجام داده‌ام. اما این زن متقاعد نمی‌شد. ناراحت نشدم، زیرا می‌دانستم یک سلاح مخفی دارم. درحالی‌که این زن همچنان به بررسی لوازم ما مشغول بود، زیر لب شروع به دعا کردم. «پروردگارا، از تو متشکرم که فیضت به من مزیت می‌بخشد. متشکرم که فیض تو باعث می‌شود با من بهتر رفتار شود و ارجحیت داشته باشم.»

من از این زن سؤال کردم آیا کسی هست که بتوانم در این مورد حرف بزنم تا شاید استثنایی برای من قائل شود؟

او گفت: «تنها شخصی که می‌تواند در این مورد تصمیم بگیرد خود خلبان هواپیماست و نمی‌توانیم مزاحم او شویم، زیرا در حال آماده شدن برای پرواز است.»

تقریباً در همین زمان آقای که لباس خلبانی پوشیده بود، به سمت ما آمد. او متوجه شده بود که ما در حال جروب‌بحث هستیم. او پرسید: «مشکل چیست؟» زن گفت: «این آقا می‌خواهد این دوربین را با خود به درون هواپیما ببرد و آن را زیر صندلی خود قرار دهد و این کار بسیار غیرمعمول است.» مرد از من سؤال کرد که به کجا پرواز می‌کنیم. من پاسخ دادم: «ما به دهلی نو می‌رویم.» مرد گفت: «اوه! من خلبان این پروازم، می‌توانید آن را در محفظه اختصاصی من، درست پشت کابین خلبان قرار دهید.»

چشم این خانم از حیرت به اندازه یک بشقاب بزرگ شد. از بین هزاران نفر در فرودگاه، چقدر احتمال داشت که خلبان پرواز من درست وقتی که به او احتیاج داشتم کنارم بیاید؟ این خوش‌شانسی نبود. این تصادف نبود. این فیض خدا بود که به من مزایای خاصی می‌داد. فیض خدا افراد مناسب را در زمان مناسب به‌سوی شما خواهد آورد.

شاید لازم باشد تاج فیض خود را از قفسه بیرون بیاورید، گرد و غبار آن را پاک کنید و دوباره روی سر خود بگذارید. شما اکنون انتظار دریافت مزایا را ندارید. شما باید انتظار فرصت‌های خوب را داشته باشید. باید انتظار داشته

باشید که مردم بخواهند به شما کمک کنند. خدا می‌خواهد فراوانی نعمت‌های خود را به شما نشان دهد، اما اگر به قول او ایمان نداشته باشید، کارش را محدود خواهید کرد. شما به‌تنهایی نمی‌توانید به بالاترین حد پتانسیل خود برسید و به فیض خدا احتیاج دارید. شما به او نیاز دارید تا کمکتان کند، تا به شما مزیت و ارجحیت ببخشد و شما را از دیگران متمایز کند. منفعل نباشید و با خود فکر نکنید که اگر خدا بخواهد، به من برکت می‌دهد. اگر او بخواهد به من فرصت خوبی بدهد، می‌تواند این کار را برایم انجام دهد. فرصت‌های خوب با ایمان ما به‌سویمان کشیده می‌شوند. زمانی به آن‌ها دست می‌یابید که انتظار دریافتش را داشته باشید و آن را اعلام کنید. در چنین شرایطی است که خالق جهان می‌تواند کارهای شگفت‌انگیزی را انجام دهد.

جسارت می‌طلبد که باور داشته باشیم فیض خدای متعال با ماست. هر صدایی در اطرافتان خواهد گفت: «چه می‌گویی؟ خدا به تو علاقه‌ای ندارد. تو سزاوار فیض خدا نیستی. فکر می‌کنی که هستی؟» فقط کافی است گردن خود را راست نگه دارید و بگویید: «من مخلوق خدای متعالم و من به لطف او تاج فیضش را بر سر نهاده‌ام.»

اگر نمی‌توانید این واقعیت را باور کنید، به این فکر کنید که چگونه خود ما به‌عنوان والدین دوست داریم نعمت‌های زیادی را به فرزندان خود بدهیم. بی‌تردید خدا مخلوقات خود را بسیار بیش از آنچه شما فرزندانان را دوست دارید، دوست دارد و به آن‌ها نعمت‌های بسیار عطا می‌کند. سؤال من این است: آیا شما انتظار دریافت این

قدرت فیض | فصل پانزدهم: زندگی ذهنی که پذیرای فیض است

نعمت‌ها را دارید؟ آیا شما آن‌ها را اعلام می‌کنید؟

شهر کتاب (nbookcity.com)

فیض شما را احاطه می کند

داوود نبی در مزمور خود می گوید که فیض خدا مانند سپر ما را احاطه کرده است. اگر فیض خدا ما را احاطه کند، همیشه با ماست. هر جایی که بروید فیض خدا را با خود دارید، در فروشگاه مواد غذایی، در باشگاه ورزشی، ترافیک و محل کار. هرچه بیشتر وجود فیض خدا را در زندگی تان باور کنید، از کارهایی که خدا می خواهد در زندگی تان انجام دهد آگاه تر خواهید بود.

باید عادت کنیم که در طول روز اعلام کنیم: «پروردگارا، از لطف تو ممنونم. از تو متشکرم که هنگام مواجهه با رئیس و مشتری هایم فیض خودت را سپر من کردی. خداوند، از تو متشکرم که فیضت با فرزندان من است.» در فروشگاه مواد غذایی بگویید: «پروردگارا، از تو متشکرم که فیضت به من کمک می کند تا آنچه را لازم دارم پیدا کنم.» در ترافیک بگویید: «پروردگارا، از تو متشکرم که فیضت راه را برای من باز می کند.» اگر در املاک و مستغلات کار می کنید، اعلام کنید: «پروردگارا، از تو سپاس گزارم که فیضت روی املاک من می درخشد و باعث فروش آنها می شود.» خدا می خواهد نه فقط در کارهای بزرگ، بلکه در کارهای روزمره زندگی نیز به شما کمک کند.

یک بار من و ویکتوریا فرزندانمان را به باغ وحش برده بودیم. حدود ساعت ده صبح بود و فکر نمی کردیم کسی

آنجا باشد، اما وقتی رسیدیم جمعیت زیادی را در آنجا دیدیم. ما به یاد نداشتیم که اوایل بهار است و همه مدارس تعطیل‌اند. پارکینگ پر از خودروهایی بود که به دنبال جای پارک می‌گشتند. همه جا پر بود. در اطراف پارکینگ بالا و پایین می‌رفتم، اما جایی برای پارک کردن پیدا نمی‌کردم. درست همان زمانی که داشتیم به این نتیجه می‌رسیدیم که باید آنجا را ترک کنیم و روز دیگری به باغ‌وحش بیاییم، همان کاری را انجام دادم که از شما می‌خواهم همیشه انجام دهید. من زیر لب دعا کردم: «خدایا از فیض تو ممنونم. از تو سپاس گزارم که به ما در یافتن یک محل پارک کمک می‌کنی تا بتوانیم با فرزندان خود اوقات خوبی داشته باشیم.»

این فرمولی جادویی نیست. من فقط خدا را ستایش می‌کردم. کتاب مقدس می‌گوید: «هر زمان که خدای خود را ستایش می‌کنید، او تلاش‌های شما را به موفقیت خواهد رساند.» چند دقیقه بعد، درست انگار که کسی برای پیدا کردن محل پارک ما را راهنمایی کند، من به قسمتی رفتم که یک خودرو از آن بیرون می‌آمد و ما توانستیم خودروی خود را پارک کنیم. زمانی که از خودرو بیرون آمدیم، اولین سخن من این بود: «خدایا از لطف ممنونم.»

باید بیاموزید هر وقت اتفاق خوبی برایتان رخ داد، دریابید این فیض خداست و بابت آن خدا را شکر کنید. ناگهان در دفتر کارتان ایده خوبی به ذهنتان می‌رسد. «خدایا از لطف ممنونم.» در بازار آنچه را می‌خواهید با تخفیف خوبی پیدا می‌کنید. «خدایا از لطف ممنونم.» در هنگام ناهار با کسی که مایل به ملاقاتش هستید، سینه‌به‌سینه

می‌شوید. «خدایا از لطفت ممنونم.» این‌ها خوش‌شانسی نیستند. این‌ها تصادف نیستند. این‌ها فیض خدا هستند و اگر آن‌ها را بشناسید و بابتشان خدا را شکر کنید، نمونه‌های بیشتری از فیض خدا را خواهید دید.

چند سال پیش با ویکتوریا در بازار بودم. او تعدادی لباس برای خریدن انتخاب کرده بود. برای پرداخت به پیشخوان رفتم. من فقط انتظار داشتم که پول را به‌طور کامل پردازم. به خانم فروشنده سلام کردم و لبخند زدم که هیچ کار مهم و بزرگی نبود. این خانم گفت: «این پیراهن هفته آینده تخفیف خواهد خورد، اما من به استقبال می‌روم و همین امروز این پیراهن را با تخفیف هفته آینده به شما می‌دهم.» من تشکر کردم و زیر لب گفتم: «خدایا بابت فیضت ممنونم.»

خانم فروشنده نگاه دیگری به پیراهن انداخت. در کنار آخرین دکمه پیراهن، پارچه کمی بریده شده بود. این مشکل آنقدر کوچک و جزئی بود که حتی به‌سختی می‌شد آن را دید. خانم فروشنده گفت: «آه، این پیراهن مشکل دارد. بگذارید ببینم چه می‌توانم بکنم.» او به سراغ سرپرست خود رفت و کمی بعد برگشت و گفت: «اگر هنوز هم بخواهید این پیراهن را بخرید ما می‌توانیم آن را به نصف قیمت به شما بدهیم.» من گفتم: «این خیلی خوب خواهد بود.» این خانم می‌توانست این کار را نکند. اگر به من چیزی نمی‌گفت، من حتی متوجه این مشکل نمی‌شدم. این لطف خداست که باعث می‌شود مردم با من رفتار خوبی داشته باشند. من از فروشگاه بیرون رفتم و

گفتم: «پروردگارا، از لطف تو متشکرم. من به خوبی فیض تو را در زندگی ام تشخیص می‌دهم و بابت آن از تو بسیار سپاس گزارم.» زمانی که ذهن خود را برای دریافت لطف و فیض خدا آماده نگه می‌دارید، خداوند کاری می‌کند که نعمت‌هایش شما را دنبال کنند. او کاری می‌کند که مردم رفتار معمول خود را کنار بگذارند و به نفع شما عمل کنند.

داوود پیامبر این اصل را به خوبی درک کرده بود. او در مزمور گفته است: «مطمئناً نیکی و رحمت تو در همه روزهای زندگی ام مرا دنبال خواهد کرد.» او در جای دیگری گفته است: «فیض خدا در هر مکانی که می‌روم مرا همراهی می‌کند.» داوود می‌دانست او در خود امتیازی خاص دارد. خداوند به او کمک می‌کند و انتظار داشت رفتار دیگران با او طوری باشد که وی را بر دیگران ارجحیت دهد. او با ذهنی زندگی می‌کرد که آماده دریافت فیض بود.

حقیقت این است که همان چیزی در طول زندگی‌تان شما را دنبال می‌کند که به آن باور داشته باشید. اگر فکر کنید، من هیچ وقت شانس ندارم، یا هیچ چیز خوبی برایم پیش نمی‌آید، پس شکست، کمبود و فقر شما را دنبال خواهد کرد. شما باید این ذهنیت را تغییر دهید و این نگرش را داشته باشید: فیض خدا به من برتری می‌دهد. فیض خدا باعث می‌شود من بتوانم ایستادگی کنم. فیض خدا پیروزی را به زندگی من می‌آورد. وقتی چنین

ذهنیتی داشته باشید، شانس شما را تعقیب می‌کند. نعمت در زندگی‌تان افزایش می‌یابد و پیشرفت شما را دنبال می‌کند.

شهر کتاب (nbookcity.com)

فیض خدا روی شما می درخشد

چه اتفاقی می افتد اگر هر روز از خواب بیدار شویم و این دعای ساده را بخوانیم؟ «خدایا، امروز پیشاپیش بابت افزایش فراوان نعمت‌هایت از تو متشکرم. پروردگارا، از تو ممنونم که به من کمک می کنی، برای من مزایایی را فراهم می کنی و باعث می شوی تا دیگران با من رفتاری متفاوت داشته باشند.» اگر چنین کنید، قدم به قدم به سرنوشت عالی خود نزدیک‌تر خواهید شد.

روزی با آقای که به شهر ما آمده بود تا در مصاحبه شغلی شرکت کند، صحبت می کردم. کاری که او در آرزوی داشتنش بود مقام مهمی بود و از این رو تعداد زیادی از افراد از سراسر کشور برای مصاحبه به اینجا آمده بودند. این مرد به راستی این شغل را می خواست، اما به من گفت که واجد شرایطترین فرد برای این کار نیست. او تجربه زیادی نداشت و دلایل زیادی می آورد که نمی تواند این کار را به دست آورد. من همان چیزی را به او گفتم که به شما می گویم، به او گفتم باید در چنین شرایطی بیشتر از فیض خدا صحبت کنید. «خداوندا، متشکرم که فیض تو موجب می شود تا من در جمع بدرخشم. پروردگارا، از تو متشکرم که فیض تو بر من سایه انداخته است و باعث می شود آن‌ها بخواهند مرا استخدام کنند.»

چند ماه بعد او را دیدم که لبخند بزرگی روی صورتش می درخشید. می دانستم که او این شغل را به دست آورده

است. او گفت: «جوئل، این عجیب‌ترین اتفاقی بود که در تمام عمرم تجربه کرده بودم. وقتی مدیران خواستند مرا ببینند تا این خبر خوب را به من بدهند، سرشان را با تعجب خاراندند و گفتند: "ما واقعاً نمی‌دانیم چرا شما را برای استخدام انتخاب کرده‌ایم. شما واجد شرایط‌ترین فرد برای این کار نیستید. شما بهترین رزومه را ندارید. فقط چیزی در مورد شما وجود دارد که ما دوست داریم. چیزی وجود دارد که... ما نمی‌توانیم انگشت خود را روی آن بگذاریم اما موجب می‌شود تا در برابر دیگران بدرخشید."» این همان چیزی است که در کتاب مقدس گفته شده است: «نور خداوند بر چهره شما می‌درخشد.»

وقتی با فیض خدا زندگی می‌کنید، نور فیض مانند چراغی روشن روی شما می‌تابد. فیض خدا باعث می‌شود که شما به مکان‌هایی بروید که نمی‌توانستید به‌تنهایی بروید. افراد دیگر ممکن است استعداد، تجربه، یا تحصیلات بیشتری داشته باشند، اما فیض خدا باعث می‌شود شما در میان آن‌ها بدرخشید. باید بدانید که شما نه تنها تاج فیض خدا را بر سر دارید، بلکه نور خدا بر شما می‌تابد. شما با خوبی‌های خدا می‌درخشید. شما با پرتوی فیض خدا دیده می‌شوید. حال که به حقیقت فیض خدا پی برده‌اید، هر روز صبح از خواب برخیزید و آن را اعلام کنید. بدانید که شما برتری دارید، نه به خاطر کسی که هستید، بلکه به این خاطر که آفریده خداوند هستید.

اگر این عادت را در زندگی خود به وجود بیاورید، من ایمان دارم و اعلام می‌کنم که خدا قصد دارد به شما کمک

کند، برتری به شما بدهد و کاری کند که دیگران با شما رفتاری متفاوت داشته باشند. فقط نیاز است تا شما خود را آماده کنید، زیرا شاهد وفور نعمت‌های خدا به واسطه فیض در زندگی‌تان خواهید بود.

کتاب (nbookcity.com)

فصل شانزدهم: پُر از فیض

در فصل پیش، به آیه‌ای از مزمور اشاره کردم که می‌گوید: «فیض خدا ما را مانند سپر احاطه کرده است». این بدین معناست که هر کجا بروید، شما مزیتی دارید؛ قدرت الهی‌ای که درهای مناسب را به رویتان می‌گشاید و باعث می‌شود همه چیز روبه‌راه شود. اما پیامبر بنی‌اسرائیل از این هم قدمی فراتر می‌گذارد و می‌گوید: «برخیزید و بدرخشید که جلال پروردگار بر شماست» در زبان اصلی این متن، کلمه «جلال» بر وزین بودن فیض پروردگار بر شما اشاره دارد. در این متن، تأکید روی «وزن» است. خدا به قوم بنی‌اسرائیل گفت: «شما فقط کمی توجه از سوی پروردگار دریافت نمی‌کنید، شما فقط اندکی از نعمت‌های خدا، در حد زندگی کردن و با سختی گذراندن روزگار دریافت نمی‌کنید» نه، وقتی صحبت از فیض می‌شود، باید بدانید که شما پُر از فیض هستید. فیضی که بر شماست، وزین است. شما با نیکی پروردگار سنگین می‌شوید.

اینکه بدانید فیض خدا را با خود دارید مهم است، اما مهم‌تر این است که متوجه باشید پُر از فیض و رحمت هستید. با دانستن این موضوع، همه چیز معنای کاملاً جدیدی به خود می‌گیرد. شما هرگز بدون احساس امنیت یا دچار عدم اعتماد به نفس نخواهید بود. شما می‌توانید شانه‌های خود را عقب دهید و سرتان را بالا بگیرید. وقتی می‌دانید فیضی وزین دارید، بی‌پروا دعا می‌کنید و درخواست‌های خود را به خدا می‌گویید. شما به معجزه ایمان

خواهید آورد. انتظار باز شدن درهایی را خواهید داشت که ممکن است برای شخصی دیگر باز نشوند. انتظار خواهید داشت که قسط‌های خانه‌تان را پرداخت کنید، اعتیاد را ترک کنید، موفق بودن فرزندان‌تان را ببینید. وقتی می‌دانید فیضی وزین دارید، از جا برخواید خواست و پروردگار باعث می‌شود که بدرخشید. در این صورت شما به مرحله‌ای جدید از سرنوشت خود قدم خواهید گذاشت.

اما شاید پُر از نگرانی و دلسردی باشید و بار سنگینی از مشکلات، بیماری و فقر بر دوش خود دارید. باید آماده شوید. همه چیز در شرف تغییر به نفع شماست. به جای اینکه تحت فشار بار مشکلات باشید، وزن شیرین موقعیت‌های خوب، سلامتی، شانس و شادی را بر خود حس خواهید کرد.

در دهه شصت، وقتی اتفاقی خوب می‌افتاد، به اصطلاح هیپی‌ها می‌گفتند: «خیلی پُری، مرد. خیلی!» این چیزی است که شما نیز خواهید گفت. ناگهان از آسمان شانس خوبی سرراhtان قرار می‌گیرد. «خیلی پُری، مرد. خیلی!» نتایج آزمایش‌های پزشکی‌تان خوب به نظر نمی‌رسد، اما حالتان ناگهان از این‌رو به آن‌رو می‌شود و شفا می‌یابید. «خیلی پُری، مرد. خیلی!» در امور مالی خود برکتی بی‌نظیر و غیرمنتظره می‌یابید - یک پاداش، یک ترفیع، یک وراثت - و قسط‌های خانه‌تان را می‌دهید، از بدهی بیرون می‌آیید و به وفور نعمت می‌رسید. «خیلی پُری، مرد. خیلی!» اکنون غبار این یأس را از خود بتکانید. دیدگاهی تازه داشته باشید. شما فیض را در حد عادی، کم و فقط

در حد نیاز دریافت نمی کنید. شما پُراز فیض هستید. زمانی که این حقیقت را درک می کنید، چشم اندازتان تغییر می یابد. شما جسارت و اعتماد به نفس داشتن خواسته های بزرگ و باورهای بزرگ را به دست می آورید و می توانید به شکلی نو انتظار فیض پروردگار را در اختیار بگیرید.

جسارتی چون جرئت یوشع

در کتاب مقدس گفته شده است که یوشع و مردانش در حال نبرد بودند. روز داشت به آخر می‌رسید و یوشع می‌دانست که نمی‌تواند دشمن را در شب و بدون نور روز شکست دهد. او می‌توانست با خود فکر کند، بد به حال من. دیگر زمانی ندارم. اما نه، یوشع فیض خدا را درک کرده بود. او می‌دانست که پُر از فیض خداوند است. او به بالا نگریست و گفت: «خورشید، ساکن بایست.» در کتاب مقدس آمده است که خورشید متوقف شد و تا زمانی که او نبرد خود را به پایان نبرد، غروب نکرد. وقتی شما می‌دانید که پُر از فیض هستید، به جای اینکه فکر کنید، آه، این مشکل هرگز رفع نمی‌شود، همان کاری را بکنید که یوشع انجام داد و بگویید: «خداوندا، ممکن است راهی نبینم، اما می‌دانم تو راهی برایم داری.»، «نتایج آزمایش‌های پزشکی خوب به نظر نمی‌رسد، اما خداوندا، می‌دانم حرف آخر را تو می‌زنی. شفا به من می‌رسد.»، «به نظر نمی‌رسد که من هیچ‌وقت از بدهی بیرون بیایم، اما خداوندا، می‌دانم که تو مالک همه چیز هستی. فراوانی نعمت به من می‌رسد.» یا شاید، «من مدت‌هاست که با این اعتیاد به سر می‌برم، اما می‌دانم الان زمان من است. رهایی از اعتیاد به من می‌رسد.»

نمی‌دانم چقدر از شرایط کنونی خود فراتر خواهیم رفت، به چه رؤیاهایی دست خواهیم یافت، اگر واقعاً به پُری فیض در زندگی مان ایمان داشته باشیم. آیا شما می‌توانید جسورانه دعا کنید و خواسته‌هایتان را از خدا بخواهید؟

آیا انتظار ظهور خدا در زندگی‌تان را دارید؟ آیا جرئت کاری شبیه آنچه یوشع انجام داد دارید؟ آیا جسارت آن را دارید تا از خدا بخواهید کاری غیرعادی انجام دهد، رؤیاهایتان را تحقق بخشد، حتی اگر دور از دسترس و غیرممکن به نظر برسند؟ شاید رؤیاهایی که دارید برای یک فردی معمولی ممکن نباشند، اما خبر خوب این است که شما معمولی نیستید. شما پُر از فیض هستید. اکنون زمان شماست که برخیزید و بدرخشید. خدا قرار است شما را از دیگران برجسته‌تر کند. او قصد دارد شما را به مکانی ببرد که هرگز نبوده‌اید. اکنون در طول روز با خدا توافق کنید و بگویید: «پروردگارا، از تو ممنونم که مرا با فیض خود پُر کرده‌ای. تو بر من می‌درخشی و چیزی را به من نشان می‌دهی که هرگز ندیده‌ام.»

چند سال پیش یکی از دوستانم خانه خود را فروخت. او و خانواده‌اش به جایی دیگر برای زندگی نیاز داشتند. آن‌ها خانه‌های مختلفی دیده بودند، اما نتوانسته بودند آنچه را می‌خواستند پیدا کنند. یک شب هنگام قدم زدن در محله‌شان او خانه‌ای را که همیشه دوستش داشت، دید. او نما، نقشه، مکان و همه چیز این خانه را دوست داشت. صاحبان آن خانه بیش از سی سال بود که در آنجا زندگی می‌کردند، اما چیزی در درون دوست من گفت: «برو و از آن‌ها بپرس که آیا می‌خواهند این خانه را بفروشند» او فکر کرد، من نمی‌توانم این کار را انجام دهم. این خیلی عجیب و غیرعادی خواهد بود که غریبه‌ای درشان را بکوبد و از آن‌ها بپرسد که آیا خانه‌شان را می‌فروشند یا

خیر. او مردی بسیار آرام و خجالتی است، اما نتوانست آن احساس را از خود دور کند. بالاخره عزم خود را جزم کرد، جلو رفت، در را کوبید و از صاحبخانه پرسید که آیا علاقه‌ای به فروش خانه دارد یا نه.

مرد گفت: «نه، ما قصد فروش نداریم و ترجیح می‌دهیم سالیان سال اینجا زندگی کنیم.»

دوستم کارت ویزیت خود را به او داد و گفت: «بسیار خب، اما اگر تصمیمتان تغییر کرد، لطفاً به من اطلاع دهید.»

پنج روز بعد، مرد تماس گرفت و گفت: «ما تغییر نظر دادیم. می‌خواهیم خانه را به شما بفروشیم.»

اکنون دوستم در خانه‌ای زیبا که همیشه آرزویش را داشت، زندگی می‌کند. می‌دانید این چیست؟ پُری فیض. آیا باورتان می‌شود که به در خانه کسی بروید تا ببینید آیا آن‌ها مایل به فروش خانه خود هستند یا خیر و آن‌ها با شما موافقت کنند؟ فقط خدا می‌تواند باعث چنین اتفاقی شود. وقتی می‌دانید که پُر از فیض هستید، جسارت و اعتماد به نفس کافی خواهید داشت تا خواسته‌های بزرگ و باورهای بزرگ داشته باشید. این زمانی است که خداوند در زندگی شما ظهور خواهد کرد. اما خیلی اوقات فکر می‌کنیم، اوه، این اتفاق برای من نخواهد افتاد. من هیچ وقت فرصت خوبی نخواهم یافت. من هرگز در جایی خوب زندگی نخواهم کرد. من هرگز از اعتیاد خلاص نخواهم شد، دیگر هرگز سالم نخواهم بود. این ذهنیت شکست خورده را کنار بگذارید. این دیدگاه جدید را داشته باشید: شما پُر از فیض هستید. شما فرصت برای پیشرفت، برای رسیدن به برکت روزافزون، برای تحقق بخشیدن

به رؤیاهایتان را دارید. اکنون جسور باشید. جرئت با ایمان قدم برداشتن را داشته باشید. جرئت باور کردن را داشته باشید. خدا پیشاپیش هرچه را نیاز دارید به شما داده است. افکارتان سعی خواهند کرد شما را منصرف کنند، افکارتان دلایل زیادی برای شما می‌آورند که چرا این اتفاق نخواهد افتاد. شما باید با خود به درستی صحبت کنید. «پروردگارا، از تو ممنونم که نور فیضت بر من می‌تابد. اکنون همان زمانی است که تو به من وعده داده‌ای. رؤیاهای من به زودی به حقیقت خواهند پیوست. مشکلاتم در حال برطرف شدن‌اند. پروردگارا، من باور دارم که پُر از فیض تو هستم.» وقتی با این باورها زندگی کنید، می‌بینید که خدا کارهایی را انجام می‌دهد که فوق‌العاده‌اند.

دریافت می‌کنید، چون درخواست می‌کنید

در سال ۲۰۰۳، برنامه‌ریزی کرده بودیم تا خاکبرداری برای ساختمان جدید کلیسا را طی مراسمی شروع کنیم. قرار بود مراسم دریکی از روزهای تعطیل آخر هفته انجام شود تا همه بتوانند در آن شرکت کنند. پس از اتمام مراسم، ساخت‌وساز شروع می‌شد و به مدت یک سال و نیم زمان می‌برد. ما برای مراسم بزرگ خود یکی از روزهای تعطیل آخر هفته را در نظر گرفتیم، اما شنیدیم اداره راه قصد دارد چند ساعت قبل از شروع برنامه ما بزرگراه را ببندد. در این صورت افراد بسیار کمی می‌توانستند به مراسم ما بیایند، اما ما نمی‌توانستیم برنامه‌هایمان را تغییر دهیم. از خیلی پیش تبلیغ کرده و همه تجهیزات را اجاره کرده بودیم. ما می‌توانستیم فکر کنیم اشتباه کرده‌ایم که این روز را برای مراسم شروع خاکبرداری مان انتخاب کرده‌ایم. اما کتاب مقدس می‌گوید: «شما دریافت نمی‌کنید، زیرا درخواست نمی‌کنید.» بسیاری از کارهایی که خدا در زندگی‌مان انجام نمی‌دهد، به این خاطر نیست که نمی‌خواهد این نعمت‌ها را به ما بدهد، بلکه به این دلیل است که ما از او درخواست نمی‌کنیم. ما با اداره راه تماس گرفتیم و پرسیدیم که آیا ممکن است آن‌ها برنامه خود را به خاطر مراسم ما تغییر دهند؟ آن‌ها تقریباً به ما خندیدند و گفتند: «متأسفیم، اما ما این کار را نمی‌کنیم. این ساخت‌وساز از سال‌ها پیش برنامه‌ریزی شده است.» اما وقتی می‌دانید که فیض خدا با شماست، با یک بار رد شدن تسلیم نمی‌شوید. شما برمی‌گردید و دوباره سؤال می‌کنید.

با مدیر اصلی در بخش بزرگراه تماس برقرار کردیم. او چند روز بعد تماس گرفت و گفت: «ما هیچ‌گاه این کار را نکرده بودیم، اما می‌خواهیم برای شما استثنا قائل شویم و تا اتمام مراسمات برای بستن بزرگراه صبر کنیم.» اگر می‌خواهید سرنوشت بی‌نظیر خود را ببینید، باید جسارت داشتن خواسته‌های بزرگ را داشته باشید، باورهای بزرگ داشته باشید، انتظار روی دادن اتفاقاتی را برای خود داشته باشید که ممکن است برای شخص دیگری رخ ندهد. نه متکبرانه، بلکه با فروتنی، جرئت ایمان آوردن داشته باشید. چیزی در شما وجود دارد که باعث می‌شود مردم بخواهند با شما رفتار خوبی داشته باشند. فیض خدا گاهی باعث می‌شود فرصت‌هایی به دست آورید که سزاوارشان نیستید. گاهی باعث حل ناگهانی مشکلاتی می‌شود که دائمی به نظر می‌رسیدند. می‌دانید این چیست؟ این پُری فیض است.

زوجی را می‌شناسم که دختری سه‌ساله داشتند. روزی چیزی روی دو انگشت این دختر افتاد و سرانگشتانش را قطع کرد. آن‌ها سریعاً او را به اورژانس رساندند. جراح به دوستم گفت: «متأسفم، اما من هیچ کاری نمی‌توانم بکنم که دو انگشت دخترتان را به وی بازگردانند. او هیچ‌وقت روی آن انگشتان ناخن نخواهد داشت. علاوه‌براین، این انگشت‌ها برای همیشه کمی کوتاه‌تر از حالت طبیعی خواهند بود، زیرا استخوان آن‌ها از بین رفته است.» جراح گفت که تمام کاری که از دستش برمی‌آید پیوند پوست است و اینکه سعی کند روی انگشت‌ها را صاف کند. این

پدر برای این جراح احترام زیادی قائل بود، اما می دانست که خودش پُراز فیض است. او گفت: «دکتر، من باور دارم که خداوند می تواند انگشتان دختر کوچک مرا بازگرداند و آن ها را دوباره عادی کند.»

دکتر چیز زیادی درباره ایمان نمی دانست. او به مرد نگاه کرد و گفت: «خب، اشکالی ندارد. شما می توانید هر باوری که می خواهید داشته باشید. من فقط به شما می گویم استخوان از بین رفته است. آن انگشتان هرگز مانند گذشته نخواهند بود.»

وقتی همسر دوستم وارد اتاق شد، پزشک او را به گوشه ای برد و گفت: «شوهرتان شوکه شده است. او این واقعیت را قبول نمی کند که نوک انگشتان دخترتان قطع شده است.»

برای دخترک پیوند پوست انجام دادند و شش هفته بعد او را برای معاینه نزد پزشک بردند. وقتی دکتر بانداژ را برداشت، اولین سخنان او این بود: «اوه، خدای من!»

پدر نگران شد و پرسید: «چه شده است؟»

پزشک گفت: «نگاه کن. ناخن ها دوباره رشد کرده اند و به نظر می رسد که طول دو انگشت دقیقاً همانی است که باید باشد.»

این اتفاق سال‌ها پیش رخ داد و هنوز هم آن دو انگشت کاملاً طبیعی‌اند. وقتی اعتقاد دارید که پُر از فیض هستید، رخ دادن اتفاقاتی را خواهید دید که غیرممکن به نظر می‌رسند. ممکن است همین حالا در شرایطی قرار داشته باشید که تمام احتمالات علیه شما باشند. شاید کارشناسان بگویند این اتفاق نخواهد افتاد. شما شفا پیدا نخواهید کرد، واجد شرایط وام خانه نخواهید بود، رؤیاهایتان به واقعیت نخواهند پیوست. اما آنچه آن‌ها در نظر نمی‌گیرند وجود فیض خدا در زندگی شماست. اگر زندگی‌تان عادی بود و فیض وزین خدا را نداشتید، ممکن بود در میان مشکلات گیر کنید. ممکن بود برایتان اتفاق خوبی نیفتد. اما تفاوت در این است که شما از فیض عادی برخوردار نیستید. شما پُر از فیض خداوند هستید. ظهور پروردگار در زندگی شما نزدیک است. او قرار است چیزهای زیادی را برایتان تغییر دهد. فقط لازم است تا شما همانند این زن و شوهر به خدا متوسل شوید و بگویید: «این موفقیت‌ها به خاطر پُری فیض خداست. از نیکی خداوند است.» جرئت باورهای بزرگ را داشته باشید. جرئت دعاهای بزرگ را داشته باشید. خداوند می‌خواهد کاری را انجام دهد که شما هرگز ندیده‌اید، کاری فوق‌العاده!

بیش از آنچه بتوانید بخواهید یا تصور کنید

دکتر تاد پرایس یکی از دوستان من است. او در کلیسای لیک وود شرکت می‌کند. وی یک کلینیک موفق در زمینه بیماری‌های عفونی در هیوستون دارد و همچنین در سراسر جهان مأموریت‌های پزشکی انجام می‌دهد. چندین سال پیش، هنگامی که به‌تازگی کارهای درمانی خود را شروع کرده بود، رؤیایی در سر داشت. او می‌خواست برای کودکان نیازمند افریقا کفش تهیه کند. وی می‌گفت از آنجاکه این بچه‌ها کفش نمی‌پوشند، هشتاد درصدشان با انگل آلوده می‌شوند و سلامتی خود را از دست می‌دهند. اما دکتر پرایس فقط یک نفر بود، آن هم با مقدار زیادی کار در یک کلینیک پزشکی شلوغ. او چگونه می‌توانست کاری به این بزرگی را انجام دهد؟ اما از آنجاکه می‌دانست فیض زیادی در زندگی دارد، این جسارت را داشت که از شرکت‌های بزرگ و تأمین‌کننده محصولات پزشکی درخواست کند تا به او کمک کنند. هدف او این بود که به تمام کودکان روستایی که در آن زمان مشغول به کار بود کفش برساند؛ سه‌هزار کودک.

یک شرکت کفش همینجا در ایالات متحده از تصمیم وی باخبر شد. آن‌ها با او تماس گرفتند و پرسیدند: «چند جفت کفش نیاز دارید؟»

او گفت: «سه‌هزار جفت.»

آن‌ها گفتند: «ما کمی بیش از سه هزار تا داریم. چطور است ما صد هزار جفت کفش کودک به شما بدهیم؟» این نتیجه ایمان به پُری فیض است. خدا این‌گونه است. وقتی رؤیاهای بزرگ دارید، باورهای بزرگ دارید، انتظارات بزرگ دارید، خداوند چندین برابر آنچه آرزویش را دارید برآورده خواهد کرد. اما بعضی از شما هنوز هم برای چیزهایی دعا می‌کنید که بسیار کوچک‌اند. آنچه امیدوارید بتوانید به آن دست یابید، حتی نزدیک به آنچه خدا در ذهن دارد هم نیست. باید خود را آماده کنید. خدا قصد دارد چندین برابر آن را برآورده کند. شما نتیجه ایمان داشتن به پُری فیض خدا را خواهید دید. کتاب مقدس می‌گوید: «شما چیزهای شگفت‌انگیزی را که خدای متعال برای کسانی که عاشق خداوندند دارد نه دیده‌اید، نه شنیده‌اید و نه تصور می‌کنید.» این آیه در مورد شما حرف می‌زند.

من در زندگی خودم بارها و بارها نتیجه ایمان داشتن به پُری فیض خدا را دیده‌ام. چیزی که من فکر می‌کردم خیلی عالی خواهد بود، آنچه من برای رسیدن به آن آرزو می‌کردم، در مقایسه با آنچه خدا در ذهن داشت، هیچ بود. در اوایل دهه بیست زندگی‌ام، وقتی وارد فروشگاه جواهرات شدم و برای اولین بار ویکتوریا را ملاقات کردم، این رویداد یکی از آن نعمت‌هایی بود که من ندیده بودم، نشنیده بودم و تصور نمی‌کردم. خدا چندین برابر آنچه رؤیایش را داشتم برآورده کرد. باید بگویم، به دست آوردن چنین همسری، نیازمند پُر بودن از فیض خدا بود.

همچنین نگه داشتن زندگی زناشویی موفق نیز نیازمند پُر بودن از فیض خداست.

پانزده سال پیش، هنگامی که اولین کتابم، اکنون، بهترین زندگی تو را نوشتم، فکر کردم، خیلی شگفت‌انگیز خواهد بود اگر این کتاب به لیست پرفروش‌ترین کتاب‌ها در نیویورک تایمز راه پیدا کند، نه؟ حتی تصور اینکه کتابم فقط برای یک هفته در این لیست قرار بگیرد، مرا به شدت به هیجان می‌آورد. این کتاب بیش از صد هفته پشت‌سرهم در لیست پرفروش‌ترین‌ها بود. خدا چندین برابر آنچه رؤیایم را داشت، برآورده کرد.

هنگامی که به ساختمان جدید کلیسا رفتیم، اجاره‌نامه‌ای شصت‌ساله با شهرداری هیوستون امضا کردیم. همیشه می‌دانستیم که می‌خواهیم این ساختمان را بخریم، اما اجاره بهترین گزینه در آن زمان بود. این ساختمان چند صد میلیون دلار ارزش دارد. در سال ۲۰۱۰، شهرداری با ما تماس گرفت و پرسید که آیا علاقه‌مند خرید این ساختمان هستیم. ما به آن‌ها گفتیم که هستیم، البته همه چیز به قیمت بستگی دارد. آن‌ها تمام مطالعات خود را انجام دادند و پس از ارزیابی‌هایشان، دوباره با ما تماس گرفتند و گفتند: «ما آن را به شما می‌فروشیم، نه صد میلیون، نه پنجاه میلیون و نه بیست و پنج میلیون. ما آن را به قیمت هفت و نیم میلیون دلار به شما می‌فروشیم.» این نتیجه ایمان داشتن به پُری فیض در شماست. این بیش از چیزی است که می‌توانیم درخواست یا تصور کنیم. پولس می‌گوید: «در عصرهای آینده، ما شاهد عظمت فوق‌العاده خداوند خواهیم بود.» ما در روزی که پولس در

مورد آن صحبت کرده بود، زندگی می‌کنیم، هنگامی که می‌توانیم شاهد فیضی فراتر از انتظار باشیم. اگر امید و اشتیاق را در خود زنده نگه دارید، اگر انتظار داشته باشید، اگر جسورانه دعا کنید و از خدا درخواست کنید، اگر به برآورده شدن آرزوها اعتقاد داشته باشید، اگر از جا برخیزید، خداوند باعث درخشش شما خواهد شد. او چندین برابر آنچه رؤیایش را دارید، برآورده خواهد کرد.

زوجی در برنامه‌های کلیسای لیک‌وود شرکت می‌کنند که تنها دخترشان مبتلا به مشکل قلبی است. او مجبور شده بود چندین عمل جراحی بسیار سنگین انجام دهد. امروز، این خانم جوان کاملاً سالم است. اما بیمه به‌طور کامل هزینه‌های درمانی او را پرداخت نکرده است و از این رو آن‌ها بر اساس صورت‌حساب بیمارستان بیشتر از ۴۰۰,۰۰۰ دلار به بیمارستان بدهکار بودند. مادر آموزگار مدرسه و پدر افسر پلیس است. طبیعتاً، به نظر می‌رسید که آن‌ها ناچارند برای مدتی خیلی، خیلی طولانی به پرداخت این بدهی مشغول باشند. اما آن‌ها ناامید نشدند. آن‌ها شروع به شکایت نکردند. آن‌ها می‌دانستند که فیض زیادی دارند. آن‌ها جرئت کردند جسورانه دعا کنند. آن‌ها گفتند: «خداوندا، ما راهی برای پرداخت این بدهی نمی‌بینیم، اما می‌دانیم که همه چیز از آن توست. یک قطره از فیض تو می‌تواند این مشکل را حل کند.»

یک روز، ناگهان از بیمارستان تماس گرفتند و گفتند: «ما هرگز این کار را نکرده‌ایم، اما تصمیم گرفته‌ایم نه تنها

بدهی‌های شما را ببخشیم، بلکه قسطی را که طی دو سال پرداخت کرده‌اید به شما بازپرداخت کنیم.» آن‌ها فقط امیدوار بودند که از بدهی بیرون آیند، اما خداوند چندین برابر آنچه رؤیایش را داشتند برآورده کرد. او این کار را برای شما نیز انجام خواهد داد.

مکتب (nbookcity.com)

همیشه قدرتمندتر

در کتاب مقدس آمده است، ارتش دشمن در تلاش بود تا بر قوم بنی اسرائیل چیره شود، اما دشمن هر حرکتی می کرد، قوم بنی اسرائیل از آن باخبر می شدند. پادشاه سپاه دشمن بسیار کلافه شد، زیرا فکر می کرد یکی از افراد وی جاسوس بنی اسرائیل است. او همه را جمع کرد و گفت: «این خائن کیست؟ کدامتان این اطلاعات سری را فاش می کند؟»

یکی از افسران جلو آمد و گفت: «پادشاه، هیچ یک از ما جاسوس نیست. پیامبری در اسرائیل به نام الیشع وجود دارد. آنچه را شما مخفیانه برای ما زمزمه می کنید، او به طور عمومی به بنی اسرائیلی ها اعلام می کند.»

پادشاه خشمگین شد و گفت: «ما باید الیشع را دستگیر کنیم.» بنابراین یک شب او ارتش بزرگی را با اسب و ارابه های زیادی فرستاد تا خانه الیشع را محاصره کنند. توجه داشته باشید که چه اتفاقی می افتد وقتی که شما پُر از فیض هستید. پادشاه سعی داشت فقط یک مرد را اسیر کند. احتمالاً فکر می کنید فرستادن ده ها نفر برای این منظور کافی باشد، اما او هزاران سرباز، اسب و ارابه برای دستگیر کردن الیشع فرستاد، این همه سرباز برای اسیر کردن مردی بود که پُر از فیض خداوند بود.

شاگرد الیشع صبح زود از خواب برخاست و نیروهای دشمن را دید که خانه آن ها را محاصره کرده بودند. او رفت و

با وحشت درباره سربازان دشمن به الیشع گفت، الیشع گفت: «نگران نباش. ممکن است تعداد ما کمتر باشد، اما من رازی را می دانم. من پُر از فیض هستم. آن ها ممکن است سلاح های بیشتر، تجهیزات بیشتر و استعداد بیشتر داشته باشند. اما من چیزی قدرتمندتر از همه آن ها دارم: فیض الهی!»

الیشع می دانست که چگونه جسورانه دعا کند. او دیده بود خداوند می تواند چشم نابینا را بگشاید. اکنون او درست برعکس آن دعا کرد. او گفت: «خدایا، کاری کن آن ها نابینا شوند و مرا شناسند.»

افسران دشمن آمدند، در را کوبیدند و گفتند: «ما به دنبال الیشع هستیم.»

او گفت: «الیشع؟ شهر را اشتباه آمده اید. شما باید به سامره بروید.»

آن ها گفتند: «از کمکتان ممنون قربان.»

او گفت: «بگذارید بیشتر به شما کمک کنم. من شما را به سمت مردی که دنبالش هستید هدایت خواهم کرد.»

الیشع ارتش دشمن را به سوی قوم بنی اسرائیل هدایت کرد و آن ها را اسیرایشان کرد. هنگامی که آن ها محاصره و اسیر شدند، الیشع دوباره دعا کرد تا چشمان آن ها باز شود. آن ها فهمیدند که تمام مدت الیشع آن ها را راهنمایی می کرده است. وقتی می دانید از فیض خدا پُر هستید، خواهید دید که خدا کارهای شگفت انگیزی برایتان انجام می دهد. او شما را از دشمنانتان محافظت می کند. او شما را راهنمایی می کند. او حتی شما را برای دشمنانتان

نامرئی می‌کند. پس حق ندارید که ضعیف، فقیر و مرعوب زندگی کنید. شما بسیار قدرتمندید. شما مسح شده هستید. شما پُر از فیض هستید. وقتی دشمن به شما نگاه می‌کند، دقیقاً مانند الیشع، به این نتیجه می‌رسد که باید یک ارتش کامل را برای متوقف کردن اعزام کند. دشمن ممکن است تمام تلاش خود را بکند، اما حتی بهترین او نیز هرگز کافی نخواهد بود. وقتی شما با فیض پُر هستید، نمی‌توانید شکست بخورید.

هیچ چیز خیلی سخت نیست

در دهه ۱۹۵۰ پدر من کشیش جوانی بود که از شهری به شهر دیگر می‌رفت و در کلیساها و اجتماعات کوچک صحبت می‌کرد. در این سفرها او همیشه تجهیزات صوتی خود را در صندوق عقب ماشینش می‌گذاشت. یک شب او چند ساعت زودتر وارد سالن اجتماعات شد تا همه چیز را آماده کند. انتظار می‌رفت آن شب چند صد نفر در این مراسم شرکت کنند و این برای پدرم اتفاق بزرگی بود. او می‌خواست همه چیز پی‌نقص پیش برود. اما در میان شور و هیجانی که داشت به‌طور تصادفی کلیدهای خود را در صندوق عقب خودرویش جا گذاشت. او نمی‌توانست تجهیزات صوتی را بیرون بیاورد. او و چند نفر دیگر شروع به کار روی صندوق عقب کردند، آن را لرزاندند، تکان دادند، با استفاده از چوب‌لباسی سعی کردند آن را باز کنند. هیچ فایده‌ای نداشت. به نظر می‌رسید که شب بزرگ پدرم خراب شده باشد.

درست وقتی که داشت تسلیم می‌شد، فهمید که هنوز دعا نکرده است. یکی از صفات برجسته‌ای که من به‌یقین در مورد پدرم می‌دانم این است که او می‌دانست چگونه جسورانه دعا کند و خواسته‌هایش را از خداوند بخواهد. او برای همه چیز دعا می‌کرد و هرگز از این بابت احساس خجالت نمی‌کرد. وقتی بزرگ می‌شدم می‌دیدم که او برای ماشین چمن‌زنی، ماشین ظرفشویی، یا هر چیز دیگری که کار نمی‌کرد، دعا می‌کند.

پدر من به همه افرادی که در آنجا ایستاده بودند گفت که می‌خواهد دعا کند و از خدا بخواهد که کمک کند تا صندوق عقب باز شود. آن‌ها حیرت‌زده به او نگاه کردند. این خیلی دور از ذهن به نظر می‌رسید. آن‌ها با خود فکر می‌کردند نمی‌شود برای باز شدن صندوق عقب دعا کرد. اما پدرم این کار را کرد. او گفت: «پروردگارا، من می‌دانم که هیچ کاری برای تو سخت نیست. پروردگارا، من برای جلسه امشب به این تجهیزات صوتی نیاز دارم. پس از تو می‌خواهم که به نوعی، هر طور که شده، به من کمک کنی تا صندوق عقب را باز کنم.»

در حالی که مشغول دعا بود، افراد دیگر می‌خندیدند، ادا در می‌آوردند و پنهانی مسخره‌اش می‌کردند. وقتی دعای پدرم تمام شد، بالای صندوق عقب رفت و محکم‌تر از پیش شروع به لرزاندن و تکان دادن آن کرد، اما هنوز هم باز نمی‌شد. عاقبت پدر ناامید شد و برگشت تا از خودرو دور شود، اما فقط کمی از خودرو فاصله گرفته بود که همه صدای یک کلیک را شنیدند. آن‌ها به عقب نگاه کردند، در صندوق عقب به سادگی، با حرکتی آهسته، شروع به باز شدن کرد. درست مثل اینکه می‌گفت: «خدا را شکر!» دیگران از حیرت تقریباً از هوش رفته بودند. پدر من آن شب یکی از بهترین جلسات زندگی خود را داشت، زیرا توجه همگان را به خود جلب کرده بود.

ممکن است شما نیازی به باز شدن در صندوق عقب نداشته باشید، اما شاید پزشکان به شما گفته باشند که وضعیت سلامتی‌تان خوب به نظر نمی‌رسد، چرا از جا بلند نمی‌شوید تا بگویید: «خداوندا، من ایمان دارم که از

فیض تو پُرم و تو می‌توانی کاری را انجام دهی که علم پزشکی نمی‌تواند انجام دهد.» یا شاید فرزند شما از راه به در شده باشد. یا در امور مالی دچار مشکل شده‌اید یا رؤیاهایتان غیرممکن به نظر می‌رسند. آیا تابه‌حال از خدا خواسته‌اید که آن‌ها را حل کند؟ آیا تابه‌حال گفته‌اید: «خدایا، من می‌دانم که هیچ کاری برای تو زیادی سخت نیست. تو حرف آخر را می‌زنی. تو می‌توانی من را به جایی که باید در آن قرار بگیرم، برسانی.» وقتی از فیض خدا پر هستید، جسارت آن را خواهید داشت که به بی‌نظیر بودن سرنوشت خود ایمان داشته باشید.

کلید، ایمان است

کتاب مقدس درباره دختر جوانی به نام مریم صحبت می‌کند. خانواده مریم افراد بانفوذ و قدرتمندی نبودند. والدینش ثروتمند یا مشهور نبودند. آن‌ها فقیر بودند. طبیعتاً، هیچ چیز خاصی در مورد مریم وجود نداشت که باعث خاص بودن وی شود. اما روزی فرشته‌ای بر او نازل شد و گفت: «سلام به مریم، زنی که مورد لطف بسیار خداوند است.»

اطمینان دارم مریم ابتدا نگاهی به اطرافش انداخت تا بداند این فرشته به‌راستی با او حرف می‌زند و به خود گفته، این فرشته مرا اشتباهی گرفته است. من مورد لطف بسیار نیستم. من فقط دختری معمولی‌ام.

اینکه باور کنید شما آن چیزی که خداوند می‌خواهد نیستید، بسیار ساده است. اگر امروز فرشته‌ای در برابرتان ظاهر شود، همان حرف را به شما می‌گوید. «سلام به جیمز، مردی که مورد لطف بسیار خداوند است.»، «سلام به ماریا، زنی که مورد لطف بسیار خداوند است.»، «سلام به لیک‌وود، مردمی که مورد لطف بسیار خداوندند.» فرشته به سراغ مریم رفته بود تا به او بگوید قرار است بدون آنکه مردی را بشناسد، بچه‌دار شود. گاهی اوقات خدا چیزهایی را در قلب شما قرار می‌دهد که بسیار بعید به نظر می‌رسد. به همین دلیل فرشته با یادآوری اینکه او فیضی بسیار دارد، گفت‌وگو را شروع کرد. وقتی با شرایط غیرممکن روبه‌رو می‌شوید، باید به خودتان یادآوری

کنید که شما نیز مانند مریم، فیض الهی دارید.

بعدها، الیزابت دختر عموی بزرگ‌تر مریم به او گفت: «تو مورد لطف هستی، زیرا ایمان داشتی که خداوند آنچه را گفته است، انجام خواهد داد.» توجه کنید که ایمان اصل است. به عبارت دیگر، اگر وقتی فرشته به مریم گفت فیضی بسیار دارد، او را باور نمی‌کرد، هرگز این لطف و نعمت را نمی‌دید.

امروز خدا به شما می‌گوید: «این روز موعد شماست. رؤیاهایتان دارند تحقق می‌یابند. مشکلات در حال حل شدن‌اند. شما قرار است به سطحی جدید و بالاتر برسید.» حال، می‌توانید اجازه دهید تا شرایط شما را منصرف کند یا می‌توانید مثل مریم ایمان داشته باشید و بگویید: «پروردگارا، من موافقم. من ایمان دارم که فیض بسیاری دارم.» هنگامی که قیام می‌کنید، خداوند باعث درخشش شما خواهد شد.

آنچه می‌خواهم بگویم این است که شما حقیر و ناچیز نیستید. شما نعمت متوسط و لطفی عادی دریافت نکرده‌اید. شما فیضی بسیار دارید. جرئت باورهای بزرگ را داشته باشید. جسورانه دعا کنید و از خداوند بخواهید که برآورده‌شان کند. از خدا انتظار داشته باشید که کارهای فوق‌العاده انجام دهد. اگر این کار را انجام دهید، ایمان دارم و اعلام می‌کنم که هرگز ندیده‌اید، نشنیده‌اید و حتی تصور نکرده‌اید که چه چیزی در مسیرتان قرار خواهد گرفت. خدا قرار است در زندگی شما ظهور کند. برای دستیابی به موفقیت، برای پیشرفت، برای بهبود و برای

مرحله‌ای جدید از سرنوشت خود آماده شوید.

پایان

شهر کتاب (nbookcity.com)

یادداشت‌ها

[←۱]

Nehemiah

[←۲]

Zerubbabel

[←۳]

Naomi

[←۴]

Ruth

[←۵]

Boaz

[←۶]

Elisha

[\[←۷\]](#)

Haggai

[\[←۸\]](#)

Epharaim and Manasseh

[\[←۹\]](#)

Gideon

[\[←۱۰\]](#)

Shunem

[\[←۱۱\]](#)

Mordecai

[\[←۱۲\]](#)

Balaam

[\[←۱۳\]](#)

SiriusXM

[۱۴←]

Jehoshaphat

شهر کتاب (nbookcity.com)